سيّد قطب

اسلام

و ديگران

سلامٌ هي حتى مطلع الفجر


منتدى إقراء الثقافي

اسلام

اقتباس از نوشته قطب

ترجمه

سید محمد شیرازی

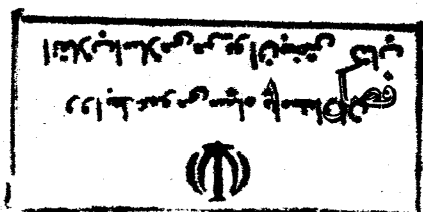
بسم الله الرحمن الرحیم

وَمَنْ اَحْسَنُ قَوْلاً مِمَّنْ دَعا اِلَی اللّهِ وَعَمِلَ صالِحاً وَ قالَ اِنَّنی مِنَ الْمُسْلِمین .

خوانندهٔ گرامی کتابی که اکنون بنام **اسلام و دیگران** در برابر خویش گشوده‌ای مجموعه‌ایست از بررسی یك سلسله مسائل اجتماعی که از کتاب معرکة الاسلام.. دانشمند و نویسندهٔ توانا استاد سید قطب ترجمه و اقتباس گردیده است استقبال روشنفکران وطبقهٔ جوان برای آگاهی وعمل بوظایف اجتماعی درسالهای اخیر وتسلط عمیق مؤلف بمسائل اجتماعی کشورهای اسلامی مترجم را بر آن داشت که کتاب حاضر تقدیم صاحبان این هدف گردد .

وچون افکار هر نویسنده درمناسبات محیط ووضع خاص کشورش دورمیزند قسمت‌های اختصاصی حذف واقدام به اختصار واقتباس گردید اینك کتاب حاضر درشمار کتبی که تنها سخنگوی عدهٔ معدودی از مسلمانان باشد نیست بلکه حقایقی است آشکار ازدردهای صعب العلاج جامعه . پرده برداری است ازگمراهیهائی که بوسیلهٔ راهزنان اجتماعی دامن گیر اقوام وملل گشته . بیان جامعی است از قوانین فطری اسلام که جوابگوی همهٔ این مشکلات میباشد . حقایقی که هر عقل سالم وهر وجدان بیدار آنرا قبول میکند حقایقی است زنده که هر اجتماع ترقیخواه طالب آن وهر ملتی که در جستجوی قدرتهای مادی و معنوی است محتاج به آن میباشد . بنابراین جادارد که فصول این کتاب دقیقاً موردمطالعه قرار گرفته وبیك بار خواندن اکتفاء نشود تا اگر نقطهٔ ابهامی در بادی امر بنظر آید با تکرار مطالعه رفع گردد وچنانچه بازهم نیازی به توضیح مندرجات باقی بماند امیدواریم با نشریات بعدی در اطراف موضوعات این کتاب کاملا تأمین گردد درخاتمه باامید فراوان ازخدای متعال خواهانیم که ما را درفهم علوم عالیه اسلام ونشر حقایق آن کمك وموفقیت بیشتر عطا فرماید تا بیش ازاین بارزش ومقام کتاب آسمانی خود قرآن مجید وشخصیت‌های ممتاز رهبران بزرگ دین مقدس اسلام توجه نمائیم .

تهران ماه رمضان ۱۳۸۳ سیدمحمد شیرازی



آژیر خطر

این وضع اجتماعی دردناك واسف انگیزی که توده های مردم درممالك اسلامی بامشقت ورنج تحمل میکنند ، قابل بقاء ودوام نیست. این حقیقتی است که باید برهمه روشن شودتا بوسیله آن بتوان در راه صحیحی قدم برداشت ·

آری قابل بقاء ودوام نیست ، **زیرامخالف سیرطبیعی است** وحتی یکی ازعوامل بقاء در آن یافت نمیشود تا مهلتی برای اصلاح دهد و زمینه‌ای برای باقیماندن فراهم سازد .

وضع حاضر مخالف روح تمدن انسانی است بهرمعنائی که تمدن رابگیریم . مخالف روح دیانت است بهرعنوانی که دین راتأویل کنیم. ومخالف روح زمان ومقتضیات روزاست . این وضع باساده‌ترین مبادی اقتصادی صحیح نیزمخالفت دارد . و در حقیقت همین وضع است که

پیشرفت امور اقتصادی جامعه را مختل کرده ، گذشته از اختلال و انحطاطی که در رشد اجتماعی وطبیعت انسانی مردم پدید آورده است .

وهروضع اجتماعی که نتیجه‌اش باز ایستادن قوای مردم از کار وتولید شود ، ودرراه ترقی افراد ورشدفکری آنها سدایجاد کندمخالف جریان طبیعی وناموس زندگی است ، چنین وضعی نه تنها حق بقاء راده صحنه حیات ازدست میدهد بلکه عملاقدرت بقاء رانخواهدیافت .

چگونه میشود وقتیکه باین آفت اقتصادی آفت دیگری هم اضافه شود، آفت خطرناکی که شرافت وارزش انسانیت را بر بادمیدهد، روح واخلاق بشری را فاسد میکند ، برروی عدالت وحق مهر باطل میزند ، خلاصه آن روح ایمانی را که لازمهٔ بقاء جامعه و دستگاه حکومت است از میان می‌برد ، و بجای آرامش و اعتماد ، بدبینی و اضطراب در مردم ایجاد می کند! آیا چگونه ممکن است این چنین وضعی باقی بماند ؟ .

آنها که امروز تحقق آمال خود را از این وضع مخالف طبیعت بشری میجویند ، ودامن این اوضاع را سخت گرفته میکوشند که این بنای خراب ازشالوده را، باچوب بستهائی سرپانگهدارند ، ازهر دسته که باشند ؛ خواه ازطبقه مالکین، که برای آنها سخت وناگوار است بار زندگی ده اجتماع تقسیم شود ، و بخاطر حیات ملت خود سهمی ازوظائف را بعهده گیرند ، خواه ازدسته ستمکاران وزور گویان

که برای اینها هم بسیار دشوار است حق و عدالت مجرای طبیعی خود را سیر کند ، مبادا قدرتهای تقلبی و بی اساس خودشان باقی نماند ، یا از دسته مردمی باشند که زندگی را صرفاً برای ارضای شهوات و تأمین فسق وفجور خویش میخواهند ؛ اینها هم طبعاً نمیتوانند روش معتدل و صحیحی را بپذیرند ، یا آن گروه از شخصیت های مذهبی که خود را فروخته‌اند ، ولی نه بخدای خودو نه بخاطر وطن خود ، بلکه بشیطان و نا کسانی که با چند در هم نا چیز آنها و مملکت آنها را می‌خرند . تمام این طبقات سعی میکنند این وضع را حفظ نمایند اما چیزی را می‌طلبند که بآن نمیرسند . **زیرا مخالف جریان ناموس آفرینش میخواهند شنا کنند** . و باین طریق خودشانرا بهلاکت میافکنند ، برای اینکه تمام موقعیت‌های مناسب را که تاریخ و زمان جهت نجات آنها پیش میآورد بدون بهره برداری از دست می‌دهندوای کاش تنها خودشان رو بسقوط و بدبختی میرفتند ، متأسفانه اینها میروند واین کشورهای ستمدیده را هم بدنبال خود بهلاکت می کشانندمگر آنکه مردم این کشورها هم خودشان و هم طبقات ممتازه را نجات دهند وهنوز هم اندك فرصتی باقی است ، پیش از آنکه فرمان هلاك وسقوط قطعی ازجانب حق بر آنها صادر شود :

وَاِذَا اَرَدْنَا اَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً اَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيراً

ترجمه : هنگامیکه بخواهیم اهل قریه‌ای را (بکیفر گناهانشان) هلاك سازیم ، صاحبان نعمت وقدرت را برعایت عدل و داد دستور می‌دهیم و آنها بوسیله تجاوز وضع عمومی را افساد میکنندو همگی مستحق هلاك می‌شوند .

بایددانست که حقایق واقعه ودردهای موجود را بترتیبی که‌ما امروزمعالجه‌میکنیم درمان نمی‌شود کرد . نه‌باخطب‌و مواعظ وفتاوای مستند بشرع ونه‌با بستن‌دهانها وشکستن قلمها . این واقعیات‌را بایدبا واقعیات‌دیگری‌مقابل آن معالجه کرد. شکمهای گرسنه‌منطق نمی‌فهمد هرچندآن منطق‌صحیح وبی‌انحراف باشد ، ومابایداین‌مطلب‌راقبل‌از فوت وقت درك کنیم ، وبخدا سوگند که‌بسیارنزدیك است‌این فرصت ازدست برود .

هرکس‌هرچه میخواهد بگوید : ازحاکم زورگو ، از مالکین متجاوز ، ازنویسندگان مزدور ، ازروزنامه‌نگاران‌جیره‌خوار. کسانی هستند که هرگاه کلمهٔ دعوت‌باصلاح ازدهان کسی‌خارج شدفوراً نشان تهمت‌اشتراکی ، تمردازقانون ، اخلالگر ، وموجدهرج ومرج‌را بر پیشانی آنها میزنند . خلاصه‌بامصلحین‌اجتماعی بهر وسیلهٔ دوزخی که معمولا در اختیار سرکشان وطاغیان هرعصر وزمان وهر سرزمین و مکانی است‌میجنگند وآنهارازیرزنجیروگوشه‌های زندان‌تحت‌شکنجه وفشار قرار میدهند ،روزنامه‌های‌شان را تعطیل‌میکنند قلمهای‌شانرا

می شکنند و مبارزه را تا بستن راه قوت لایموتشان ادامه میدهند تا سر انجام بزندگی و نام ونشان آنها پرده فراموشی کشند.

اماغافل‌ازاینکه‌بعد ازتمام‌این جریانات صدائی که بلند می‌شود خاموش کردن آن دیگر بهیچوجه ممکن نیست. صدای‌میلیونهامردم ستمکشیده‌ایکه عرق‌پیشانی وخون‌خود رامی‌بخشند ودرمقابل آن نه بلقمهٔنان خشك میرسند که سدجوع کنند ونه بپارچه کهنه ایکه ساتر خودسازند؛ **اینها صدای مردمی است‌که در طول زندگیشان یك کلمه هم درس کمونیستی وغیرکمونیستی نخوانده‌اند؛ صدای مردمی است‌که‌زنده‌اند وشکمهاشان نان میخواهد، وبدنهاشان پوشاك.**

اگرتمام صداها خاموش گردد، یك صداست که ساکت وآرام نخواهد شد و آن صدای واقعیتی است که از حلقوم میلیونها مردم ستمدیده بلند می‌شود که در اثرفشار مصائب خرد شده‌اند، و اوضاع اجتماعی و مظالم آن قیافه های آنانرا عوض کرده است. **و بحدی محرومیت کشیده‌اندکه دیگراحساس ظلم ودرك محرومیت راهم نمی‌کنند.**

وصدای صدها هزارلاشه آدمهائی است که‌در کنار خیابانهاافتاده یابدیوارها چسبیده، یادرجستجوی ریزه‌های نان‌باسگها و گربه های ولگرد در میان صندوقهای زباله غوطه میخورند. صدای همین‌اسکلت‌هائی است که صورتشان بحال نکبت باورقت آوری درآمده است

پوست های بدنشان زخم‌شده ، چشمهاشان شوره زده ، وهمچون دزدان وفراریان باین گوشه و آن گوشه میگریزند ، وما نند گدایان بی آبرو درذلت وخواری بسرمیبرند . اینهامناظر دلخراشی است که‌درهر گوشه و کنار بچشم می‌خورد .

ودر جانب دیگرعیاشان ومترفین تبه‌کار ، در کشتیهای تفریحی یادر کاخهای زیبای خودازمستی نعمت عربده می کشند ، طلاهائی که از خون میلیونها مردم زحمتکش رویهم انباشته‌اند برسفره های سبز ورنگین آنها نثارمی‌شود . سودهای کلان‌صاحبانش‌را ازنگهداری‌حساب آن عاجز کرده ، تاچه‌رسد بخرج کردن آن .

کیست بتواندبگوید: یك وضع اجتماعی که‌نتیجه‌اش این‌میوه‌های متعفن وپلیداست‌ممکن استدوام پیدا کند ! هرقدر بکوشند که برای‌استوار کردن چنین وضعی پایه‌ها وبستهائی بتراشند ، باخریدن مقالات ، با زورگوئی‌های استثمارگران ، همهٔ اینها بیهوده است ، **بیهودهٔ برخلاف جریان طبیعت .**

فصل ۲ -

من متهم میکنم

من این اوضاع اجتماعی حاضر را متهم میکنم باینکه قوای مردم را در کار و تولید سست و ضعیف می سازد . تنبلی و بیکاری را ده میان مردم شایع میکند مردم را از بهره برداری منابع طبیعی و نیروهای بشری آنها باز میدارد ، خلاصه این وضع بجائی می کشد که ملل مسلمان در مقابل خطرهای داخلی و خارجی ناتوان و بیچاره می شود ، خطرهائی که هرروز آشکارتر وزیادتر می گردد .

مثلا زمین های قابل زراعت را میتوان چند برابر مقدار کنونی کرد... اما چرا در این خصوص اقدامی نمی شود ؟ برای اینکه سازمانهای بزرگ بهره برداری در حال تعطیل است؛ و تولید پیشرفتی ندارد. چرا؟ برای آنکه پیشرفت امور تولیدی پول می خواهد ، پول هم در اختیار سرمایه‌دارهاست ، ودولت میترسد که مالیاتهای کلان و بدهی های گذشته را از صاحبان سرمایه مطالبه کند . چرا ؟ زیرا دولت نمایندهٔ مردم محتاج و فقیر نیست ، بلکه دست نشانده سرمایه دارهاست .. کلید حکومت را ده دست ملت یعنی صاحب حقیقی آن واگذارید ... تا مردم ببینند که از

مالیاتهای عادلانه‌چه‌مبالغ هنگفتی درخزانه خوددارند ، مبالغی که‌با آن‌می‌توانند تمام‌اراضی بایررا در مدت کوتاهی آباد کنند . این‌سر-زمین‌هادارای گنجینه‌هائی است‌ازمواد‌خام و نیروهای‌طبیعی که بدون استفاده مانده‌است. چرا ؟ برای‌اینکه‌دولتها فقیرند ، عاجزند ، خوب کار نمی کنند ، سر گرمند :

دولت‌فقیراست و پول‌بدستش نمی‌رسد . زیرابودجه اش متکی بعواید گمرکی و انحصارات است‌یعنی مالیاتهای غیر مستقیم که‌آنهم مؤدیانش فقراهستند نه اغنیاء ، عایدات دولت ازمالیاتهای‌بر درآمد تأمین نمی شود تا مالیات دهندگان اغنیاء باشند . دولت عاجزاست زیرا دستگاه اداریش فاسد است . دستگاه دولت را چه چیز فاسد کرده ؟ تبعیضات ناروا وتوصیه‌های متنفذین ، بدی‌تشکیلات، کندی جریان‌امور، همانگونه که‌رشوه‌وتخلف‌از مقررات‌وناپاکی‌فقروضمیر آنرافاسد کرده است . دولت‌خوب‌کار نمی کند ، برای‌آنکه محرکی نمی‌بیند که‌اورا درازدیاد‌ثروتهای عمومی‌پیشرفت دهد ، ومادامی که این‌ثروتمندان یعنی کسانی که دستگاه حکومت‌نماینده‌وفرمانبر آنها است از زیادی‌جمع مال مبتلا بتخمه (۱) شده‌اند ، و ازخرج کردن ثروت‌خود عاجز مانده‌اند،همین وضع‌ادامه‌خواهدداشت .

دولت سرگرم‌است . سرگرم کشمکش افراد نالایقی که‌محیط

(۱) تخمه مرضی است که از پرخوری حاصل میگردد .

اجتماع را میدان کشتی ها ونزاعهـای خصوصی خود سـاخته‌اند . همان میدانی که دستگاه استعمار از سالها پیش بنام قانون وپارلمان برپا کرده است‌وخودش کناری‌نشسته‌تماشا وتفریح می کند،همانگونه که‌اشراف قرون وسطی بندگان خودرا باارازل واوباش‌بجان یکدیگر میانداختند وخودشان سرگرم عیش ونوش میشدند . علاوه بـرتمام اینها دولت دائماً فکرش مشغول این اوضاع اجتماعی بی پایه است .

اوضاعی که مخالف سیر طبیعی‌است . اوضاعی که نگهداری آن محتاج کوششهای‌وسیع دستگاه فاسد وعاجزواز کارافتاده‌ادارات‌است.

آری در سرزمینهای اسلامی ، از قدرتهـای بشری ونیروهـای انسانی ، سرمایه‌هائی داریم که کمتر از نیروهای مادی ومواد اولیه نیست ، لکن کسی در فکر بهره برداری از این نیروهانیست وبآن توجه‌نمیکنند . زیرامصلحت‌های استعمار وسرمایه‌داری که غالب‌دولتها نماینده آنهاهستند ، اقتضا نمیکند از این نیروها بهره برداری شود واین افرادرا ازبیکاری نجات دهد . اینهارا در حال نادانی ومرض و فقر نگهداشته تااین آفات آنانرا ازبین ببرد ویا استعداد آنهارا نابود کرده افراد بی‌خاصیتی‌بارآورد که یادر کنار دیوارها پراکنده‌باشند، یاروی نیمکت قهوه‌خانه ها واماکن فسادگرد آیند . واگر از اینها کسی شاغل کاری باشد در کارهای غیرتولیدی‌وقت‌او تلف‌شود . زیرا نظامی که این‌مردم زیر نظر آن کار می کنند نظام فاسدی است ، و

کار مزدشان هم آنقدر ناچیز است که آنانرا وادار باخلاص در عمل نمیکند ، و همواره آینده خود را تاریك می‌بینند . در نتیجه بجای آنکه بتناسب ازدیاد نفوس، سطح تولید ورفع نیازمندیها بیشتر گردد ، بالعکس روزبروز بافراد بیکارونفوس مناطق اسلامی اضافه می‌شود ، ولی‌تولید قوس نزولی‌دارد ، در صورتیکه نه قوای طبیعی سرزمین ما کسری‌داشته‌ونه نیروهای بشری‌بقدر کفایت نبوده، بلکه‌نتیجه‌اختلالی است که درتقسیم ثروت عمومی بسبب نامنظم بودن وضع تقسیم نفع وضرر، پیداشده است ، واز اینجاست که ماعقب مانده‌ایم ودنیا بسرعت پیش میرود ، ماضعیف می‌شویم ودشمنان ما درپشت دیوار کشورمان برای تجاوز بماقدرت می‌یابندارزش‌حکومت ماروز بروزپائین‌ترمیآید وما هنوز دورهم‌حلقه میزنیم وفریاد زنده‌باد ومرده‌باد را در اطراف کشمکشهای جمعیت‌های خائن که در حقیقت‌میدان مسابقات پست‌فطرتان است بلند میکنیم .



من‌متهم‌میکنم این اوضاع اجتماعی حاضر را باینکه شرافت و بزرگی‌وانسانیت‌را بربادمیدهدوتمام‌حقوق‌وارزش‌انسان‌راازمیان‌میبرد.

کیست جرأت کند وبگوید :این‌میلیونها برزگر گرسنه‌ولخت وپابرهنه . اینهائی که درونشانرا کرمهامیخورند، و گوشهٔ‌چشمهاشانرا مگسها میگزند وخونشانرا حشرات می‌مکند . اینها انسانند واز شرافت وحقوق انسانی بهره‌میبرند ؟

کیست جرأت کندو بگوید: این بچه‌هائی که از دهات وقصبات بشهرهارو میآورند برای کار در کاخهای اشراف یا برای پاك کردن باغها و چمنزارها از آفات در دوائر ومؤسسات دولتی از آنها استفاده میشود ، این بچه‌هائی که بدنهاشان ازبیماری میجوشد ، وصدها کیلو-متر از خانواده‌هاشان دور شده‌اند . آیا اینها بخانه‌های خودمراجعت خواهند کرد یادیگر برنمی گردند ؟ !

اینها که با میل و ارادهٔ خود نیامده‌اند ، بلکه در اثر فشارو مغصوبیت از حق و در مقابل چند پول سیاه که نصف آنهم قبل ازرسیدن بدست‌های لاغرو ضعیفشان خورده می‌شود ، باین رنجهاو دربدریها تن داده‌اند . کیست که بگویداینها هم انسانندو از حقوق ومزایای انسانی نصیبی دارند ؟ !

کیست که جرأت کندو بگوید صدهاوهزارهاعاجزو گدا ؛ که در صندوقهای زباله دنبال ریزه‌های نان میگردند ، بابدنهای عریان و پاهای برهنه ، باصورتهای کثیف وخاك آلود ، وچشمهائی که‌دائم نگران ودر جستجو است . . اینهابشرندو از مزایای انسانی بهره‌ای دارند ؟!
درحالیکه آنچه‌بسگهای اشراف در منازل ثروتمندان‌میرسدباین بیچاره‌ها نمی‌رسد .

کیست جرأت کندو بگوید این هزارها خدمتگزار منازل ، و پیشخدمت ادارات ، کسانیکه قانون حق‌تشکیل اتحادیه آزاد را هم بآنان نداده است ، مبادا در مقابل متولیان خود اظهار وجودی کنند

وبرای خود حقی قائل شوند ، کسانیکه حق ندارند حتی چشم‌خود را باز کنندو بصورت اربابشان نظر اندازند اینها بشرندو از شرافت‌و حقوق انسانی بهره‌ای دارند ؟ !

پس باید کنار گذاشت آن حرفهای خرافی‌را که گفته‌می‌شود : ملت منشأ نیروهاو مصدر حکومت هاست ، مردم حق انتخاب دارندو در اظهار رأی آزادندو... اینهاخرافاتی‌است که شایستگی بحث‌ومناقشه را ندارد .

زیرا این ملتی را که‌میگویند منشأ نیروهاست ، همین‌میلیونها مردم لاغرو گرسنه‌اند ، همین توده‌های جاهل‌و غفلت زده‌اند . همین میلیونهامردمی هستند که شب‌وروز درجست‌و جوی یك لقمه‌نان‌خالی خشکند . همین میلیونها مردمی هستند که شدت گرفتاری فراغتی بآنها نمیدهد تا بهوش آیندودرباره نعمت بزرگی که‌آنراحق‌انتخاب وحق آزادی‌مینامند ، لحظه‌ای فکرو تأمل کنند ... این ملتی که می گویند مصدرحکومت است همین گروهی است که با اشارهٔ آقا-بالاسرهارأی‌میدهدو با اشارهٔ آنهاهم‌ازدادن‌رأی‌خودداری می کند.

بلی‌در دورانی که سرمایه وقدرت حکومت می کند صحبت از قانون وپارلمان بمیان آوردن خرافه است ، ماهم اکنون درعصری زندگی میکنیم که سرمایه وسرنیزه‌بدون هیچ کم وکاستی‌فرمانروائی تمام‌دارد ، **حتی آن مسئولیتهای وجدانی‌هم که اشراف قدیم نسبت**

بیردگان خودحس میکردند ، دراین عصر آزادی وقانون تماماً ازمیان رفته است ! در ایام گذشته اربابها خود را مسئول غلامان خود میدانستند ، دختران آنها را بشوهر میدادند ، وبرای آنها جهیزیه تهیه می کردند ، درموقع مرض بمعالجه غلامان خودمیپرداختند ، مخارج ایام سوگواری وجشن بآنهامیدادند.

. . . لکن عصر آزادی و قانون تمام این تکالیف را ازدوش اشراف برداشته ، وبند رقیت و بردگی را همچنان بگردن بندگان خودباقی گذاشته است ؛ ازوجود بنده های خودبهره برداری میکنند هرچه بتوانند وهرطور که بخواهند .

صحبت قانون وپارلمان برای ارباب نعمت بهتر است موضوع فکاهی ووسیله تفریح قرار گیرد ، **ولیکن** شایسته نیست که ملت این حرفها را جدّی تلقی کند وباین واقعیت بچشم اعتبار نظر کند !



من متهم میکنم ، آری اوضاع اجتماعی کنونی را متهم می کنم باینکه اخلاق ووجدان انسانی را فاسد می کند ، تباهی وفساد را در محیط اجتماع ودستگاه دولت شایع میسازد ، وسرانجام مملکت رابسقوط و انحلال فردی وملی می کشاند .

تراکم ثروت ازیك طرف ، ومحرومیت عمومی ازجانب دیگر ، طبعاً طبقه خوشگذران تنبل وبیکاری رابوجود میآورد ، یعنی کسانی

که ثروت زیاد و فرصت فراوانی دراختیار دارند ، نیرو وقدرت بدنیشان بحدی است که ناچار باید بمصرف برسد .

البته نیروئی که صرف در کار وتولید نشود ، واستعدادی که در راه هدف های عالی‌تر از لذات بدنی بکار نیفتد ، ناگزیر در طریق دیگری مصرف خواهدشد : درراه شهوت و لذات جسمانی بحدافراط ، درراه تأمین آسایش وتجملات زندگی ، درراه گستردن سفره های رنگین ، ومسابقه درراه مستی وعربده جوئی وپرده دری ...

چه انتظار است ازاین جوانان نورس واین پیران سست عنصری که نتیجهٔ زحمت وعرق ریزی وخون دل هزار گرسنه ولخت وپابرهنه بجیب آنها سرازیراست . چه کنند این جوانها و پیرها بااین میلیونها ثروت که بدستشان میرسد درحالیکه بیکار نشسته‌اند ؟ چه کنند اینها که کار وزحمت دل ودستشانرا پاکیزه نکرده . وافکار وقوای دماغی آنانرا بحرکت وانداشته . این بدبخت‌ها تنها درلذائذ حسی وشهوات بدنی و خوشی های فراوان و ارزان فکرمی کنند . دنبال چه بروند درحالیکه میتوانند پول ، آن نیروی فریبنده و گول زننده را بدست آورند .

ودرطرف دیگر آن محرومین بدبخت وضعیف که در مقابل این فریب‌ها واقع‌اند ، اینهاهم زندگی‌میخواهند ؛ لذت‌میخواهند، وراهی هم‌ندارند که ازطریق آبرومند ازلذت‌وزندگی بهره‌مندشوند جزطریق

بی‌شرافتی یعنی آخرین پیشه‌ای که با آن می‌توانندخرجی اندك روزانهٔ خود را تأمین کنند . اینجاست که زنان و مردان دوقسمت می‌شوند : گروهی دلالها وواسطه‌ها و گروه‌دیگر بنده‌ها وقربانیها . دستهٔ سومی هم‌هست که عده آنها قابل‌اعتنانیست . یعنی‌دسته شرافتمند که دربرابر تحریکات وفشارهای سخت سرتسلیم فرونمیآورند . این‌عده زندگی پست‌دنیا ومتاع ناچیز آنرا نمی‌خواهند . اینها دسته شجاعان وپاکانند والبته همهٔ‌مردم یااکثر آنهاهم ازاین‌دسته نمیباشند .

برای این‌جوانان‌و آن‌پیران‌وامانده ناچار حاشیه‌ها ودنباله‌هائی است‌وچاره‌ای نیست جز آنکه این‌دنباله‌ها باشند تابغرور وخودپرستی آنها تملق بگویند و باعمال سخیف واحمقانهٔ‌آنها آفرین نثار کنند ـ آنهاهم این‌حاشیه‌هارا بامال پست وبی‌قیمت‌وبرای همین‌کار‌پیدا کرده‌اند ـ حاشیه ها یعنی کسانیکه اوضاع اجتماعی فاسد آنها را بصورت کرمهای انگل‌درآورده‌است ، موجوداتی که درپناه موجودات دیگر باید زندگی کنند . باین ترتیب حلقه‌ای ازبیکارها و بیعارها بوجود می‌آید ، ازجوانان‌بی‌بندوبار ، وپیران‌آلوده ،ازبردگان‌سفیدوبرده‌فروشان پلید ، خلاصه‌حلقه‌ای‌ازتملق‌وپستی ، فناء وانحلال‌شخصیت .

این حلقهٔ کثیف‌را کنار بگذاریم تاحلقهٔ دیگری درمقابل‌چشمها نمایان شود ، که‌بانشاط ومتحرك وفعال است . امابرای شیطان و در کشتزار شیطان انجام وظیفه می کند . کشتزار رشوه وارتشاء . در

سرزمین حاصلخیز دزدی واختلاس وبدبینی وسوء قصد .

این برهنگی ولختی از یك طرف و آن فریب دادنها و گول زدنها ازجانب دیگر همه متوجه کارمند عائله‌داری است که گرانی ارزاق با تازیانه‌های زخم کننده‌اش پشت اورا آتش می‌زند ، ریشهٔ جان وخون رگهایش رامی‌مکد ، برای آنکه او را تسلیم آقایان ثروتمندان کند ، یعنی کسانی که دولت باقوانینش پشتیبان آنهاست ، و کارش فقط روی حساب آنها می گردد ، نه بحساب مردم ، این وضع کارمند ضعیف و بیچاره است ؛ ودرمقابلش تحریك وفریب مال حرام ؛ یعنی مالی که کارمند میخواهد ازراه تقلب ودزدی ونابود کردن دیگران واحتکار ارزاق مـردم چند برابر کند . **اینهاست که از کثافت و زشتی آن روح میلرزد . امااین امور درحقیقت ازاین اوضاع اجتماعی حاضر جدائی ندارد ؛ بلکه میوهٔ طبیعی همین اوضاع است که شرح آن گذشت** ؛ این درخت پلید جزاین میوه‌های کثیف ثمرهٔ دیگری ببار نخواهدآورد ؛ و ممکن نیست که در اجتماعی موازین عدالت تااین درجه مختل شود ، معذلك قوای روحی واخلاقی وقوانین و آداب اجتماع باقی بماند .

مثل این اجتماع مثل لجنزاری از آب گندیده و گرم است که مدام در آن گل و کثافت ریخته می‌شود و اطراف آن حشراتی رشد و نمو می کنندوداخل آن کرمها درحال تکثیرند کثافات هر لحظه زیادتر می‌شود زیاد می‌شود بحدی که تمام محیط اجتماع را عفونت و کثافت

فرا میگیرد و آنرا بمنجلابی متعفن تبدیل می کند گردابی که در آن نهادهای پاك واخلاق نیکو غوطه می‌خورد وقومیت‌ها وملیت هادر آن غرق می‌شود .

دراین هنگام فریاد سروران جلیل‌القدر ازهیأتهای علماء بلند می‌شود که : ای‌وای‌فساداخلاق‌همه‌جارا فرا گرفته ، وجنایت وفحشاء در اجتماع شایع شده . در آن موقع دیگرناله ها یکی دوتا نیست ، درد ها و مصیبت ها زیاد است . ماچه می کنیم جز آنکه بطرف این بزرگوارها رومی‌آوریم وساعتی پای منبر آنها می‌نشینیم ، تاباشنیدن چندموعظه روح خودرا تسلی‌دهیم ودرمقابل این‌منظره های زشت که ازدیدن آن رنج‌می‌بریم بخودمان آرام باش‌بگوئیم .

* * *

اینجامناسب‌است قسمتی ازنامه‌ایکه چندی پیش از طرف بعض علماء بعنوان‌رئیس‌یکی ازدولتهای‌اسلامی نوشته‌شده‌است‌نقل کنیم : هر کس بحال‌رقت‌بارملت عزیزما توجه کند وببیند که‌وضع‌دین‌واخلاق بکجا میانجامد ترس ونگرانی سراپای اورا میگیرد ، و آینده‌ای که این مردم‌بطرف آن پیش‌میروندویرا بوحشت‌می‌اندازد ، امروزاوضاع مردم بجائی‌رسیده که‌اوامرو نواهی‌دین‌رااهمیت‌نمیدهند ، ودر عوض بآنچه مخالف‌سنن و آداب اسلامی است‌تمایل پیدا می کنند . درمیان اکثر مردم‌باوضع بی‌سابقه‌ای‌روح بیقیدی واباحیگری بمحرمات دین‌نفوذ یافته است ، زیرامردم پشت‌سر تمدنی گام برمیدارند که فقط صورتی

فریبنده و آراسته دارد ، ودر حقیقت گول ظاهر آنرا میخورند ، عوامل فساد وفریب در شهرها زیاد شده **مخصوصاً درمحیط جوانان که چشم امید مملکت بسوی آنهاست ، واجتماع وسرنوشت آن درحال حاضر وآینده بدست آنهاست** ، برای تفریحات فرزندان ما مجالس انس درست شده ، که در آن زنها ومردها با بیشرمی تمام باقیافه‌های زننده دراختلاط وارتباطند، دراین مجالس شراب می نوشند وآنچه مخالف مردانگی و آزادگی است مرتکب می‌شوند ، تا برسیم بمجالسیکه در آنجا قمار علنی وآزاد است طلاهاست که بر روی میز قمار ریخته می‌شود پولهاست که دائماً از دست این و آن خارج میگردد ، و بدنبال آن خانواده ها و شرافت هاست که بپرتگاه سقوط میرود ، این منظره هارا یکی یکی مشاهده کنید تا برسیم بساحلها ، آنجا که درفصل تابستان همهٔ پرده‌های شرم وحیا بکنارمیرود ، واشرار طغیان رابآخرین حدخودمیرسانند ، آنگاه تمام این مطالب را روزنامه‌ها ومجلات منعکس می کنند . تمام این قیافه‌ها را در مناظر عمومی قرار میدهند ، وبا این عوامل شهوت‌انگیز غرائز خفتهٔ جوانان ما را تحریك می‌نمایند . تمام این اعمال را مرتکب می‌شوند بدون آنکه کوچکترین مانع وحیائی داشته باشند. این اعمال وهزاران گناه زشت و کشنده دیگر . . . !

خوب تااینجا زبان شریف شما علماء وبزرگان توانست مطالبی را دربارهٔ وضع این اجتماع بازگو کند ولی آیا نبایستی کلمه‌ای هم

ازمظالم اجتماعی رایج، گفته شود؟ آیا نباید نظر اسلام رادر باب حکومت وسرمایه واین اختلافات طبقاتی طاقت فرسا بیان کرد ؟ ای آقایان محترم! ازاین وضع اجتماعی حاضرچه انتظاری دارید جزهمین فسادها که ظاهر آنرا نامهٔ شما بیان کرد ؟ چنین اوضاع اجتماعی است که از شما کمك می‌طلبد، همین اوضاع است که خود شمارا نیـز مصیبت زده کرده‌است .



من متهم می کنم . . . آری من این اوضاع اجتماعی کنونی رامتهم می کنم باینکه تساوی استفاده‌از امکانات را امر خرافی می‌کند وتعادل میان کاروپاداش‌را ازاساطیر می‌شمارد وباینجهت‌اضطراب ونگرانی را در روح‌افراد واجتماعات شایع می گرداند .

دراین مملکت کافی‌است طفلی‌باداشتن پدرومادر گزیده وسرشناسی‌خوب ومورد توجه شود ، تاتمام امکانات برای ترقی‌او فراهم گردد ، این طفل باسرعت عجیبی همهٔ مراحل ترقی‌را یکی پس از دیگری طی‌میکند ، واگرچنین موقعیتی نصیب اونشد ممکن است‌با همسری که پدر ومادرش ازبرگزیده‌ها باشند ازدواج کندتا آن همسر اورا بربال خودسوار کند وپروازدهد !

بلی‌تساوی استفاده ازامکانات دریك چنین اوضاعی از اوهام و خرافاتی است که کم ازتساوی در مقابل قانون نیست ! وگرنه کدام

مساوات است میان تکه گوشتی که رحم زنی در کلبهٔ حصیری درمیان بیابان بیرون میاندازد ، و زمین کثیف باسنگی کثیف‌تر از خود آنرا گرفته‌تسلیم میکربها وامراض مینماید ، وسپس آنرا بدامن گرسنگی ورنج می‌سپارد . تازمانیکه این‌مولود بااین‌عوامل مبارزه کندوازمرك نجات‌یابد ، آنگاه اورابدست محرومیت و بی‌سرپرستی میدهد . آری چه مساوات‌است میان‌این مولودونوزادی نظیر آن که برروی دودست طبیب بدنیا آمده ، ودامن پرستار آنرا پرورش‌داده ، ودرتمام حالات باو توجه و عنایت شده ؛ برایش لالائی میگویند نازش رامی کشند و برای تفریح‌اورا بباغ کودکان می‌برند وپس از گذشتن ایام طفولیت اورابدبستان میفرستند وتمام وسائل تحصیل را برایش فراهم میکنند تاروزی که وارد دانشگاه می‌شود وازآنجا بکرسی وزارت وحکومت جای می گیرد یا بمحلی که ثروتها جمع میشود : در رأس شرکتها و ادارات و گمرکات ؟ !

این‌چه‌مساواتی‌است میان‌بچه‌ایکه‌پدر ومادراشرافی‌داشت‌ودرس نخوانده بمقامات‌عالی‌رسید ، با بچه‌ایکه‌ازاین امکانات بهره‌ای‌نبرده است . باآنکه‌درمدرسه‌همیشه‌شاگرداول‌بوده ؟ دردنیای‌وظیفه وقدرت **یا دنیائی که آنرا دنیای آزادنام‌گذاشته‌اند؟** چه‌تساوی‌است که‌فردی‌با داشتن‌همه گونه وسائل‌ترقی و نصیب و بهره‌اززندگی ومحیط مساعد تمام‌نظرها وتوجهات بطرف‌اوست قدم برمی‌دارد در حالی که‌عنوان و فامیل‌واشرافیت درهای‌بسته زندگی‌رابرویش بازمی کنند . و بیچاره‌و

بدبخت دیگری که هرقدم تندیا کندیکه درزندگی برمی‌دارد ، صدمات ورنجها و گردنه‌های سخت است که باستقبال او می آیند ؟ !

اینهاست آن اموریکه تساوی استفاده از امکانات را در این اجتماع امری خرافی کرده ، وعدالت میان کار وپاداش راجزء اساطیر قرارداده‌است ، وگرنه کدام با انصافی است که بگوید این میلیونها افراد از آنجهت گرسنه‌اند که تنبل هستند . وافرادی می باشند که نمیخواهند زحمت کار راتحمل کنند ، بلی اگر این گرسنه‌ها صدنفر یا هزار نفر یا ده‌هزار نفر بودندممکن بودچنین حکمی کنیم ... امادرباره میلیونها افراد که اکثریت مملکتی راتشکیل میدهند چطور می‌توان اینگونه قضاوت کرد ؟. کیست که بتواند این حرف سخیف را بگوید . فکر از تصوراین مطلب عاجزاست .

درحقیقت طبقه‌ای که دراین کشور کارمی کنند وزحمت می کشند همین گرسنه ها وپا برهنه‌ها هستند ، مقصود کسانیکه عهده‌دار کارهای شریف وآبرومندند ، نه آنها که در لیست دزدی واختلاس میباشند و کارشان تقلب وغش وتملق است ؛ نه رشوه خواران ، ونه کسانیکه در پی تحصیل قدرت ونفوذند ، نه‌تاجرهای غلامان سفید ، ونه ناموس‌فروشان ، ونه‌خائنین بوطن . . . خلاصه نه کارهائی که با آن مردی یازنی درظرف بیست‌وچهار ساعت میتواند از سرشناسان وثروتمندان این مملکت گردد .

ما منکر نیستیم که در استعدادهای فردی ومقدرات ذاتی اشخاص تفاوت‌هائی وجوددارد ، لکن کدام تفاوت است که اینهمه فاصله میان میلیونها برده و گرسنه و آقایان . . .وامثال آنهارا بوجود می آورد؟ . میان طبقه‌ای که از تمام مزایای زندگی بهره مندند و گروه‌دیگری که بارنج وبردگی ودعیتی چندپول سیاه بدست میآورند ؟ **این کدام تفاوت است که ایجاب میکندمیان حقوق گزافی که وزراء ووکلاء و مدیران کل میگیرندوحقوق ناچیزی که بکارمندان ومستخدمین وفراش‌های ادارات داده می‌شود اینهمه اختلاف باشد ، تا جائی که فاصله به‌ده‌ها برابر برسد .**

این اوضاع اجتماع طوری‌است که طرفدارانش دیگر نمیتوانند برای آن تفسیر وتعبیر کنند ، ویابراندام آن لباس زیبائی بپوشانند ، همچنانکه این اوضاع ذاتاً از استمرار وبقاء عاجز است ، زیرا برضد سیرطبیعی ومخالف ناموس آفرینش است .

اجتماعی که علاماتش اینهاشد ، البته اضطراب ونگرانی درروح افراد و جمعیت‌های آن شیوع خواهد یافت اضطرابی که منشأ آن این افکار است که : کوشش نتیجه نمیدهد ، وجدیت پاداش ندارد ؛ وسایل غیرمستقیم صاحبش رابجائی میرساند که وسائل مستقیم نمیرساند **تولد در خانهٔ وزیریابزرگی مزایائی دارد که هوش واستعدادهای خدادادی وحسن خلق و امانت وصداقت رویهم آن فایده رانمی بخشد**

بیش ازنیم قرن است که مملکت ما بظاهر حکومتش مشروطه

است . دراین مدت دیده نشده که زمانی حکومت ماخالی از تبعیضات واستثناءات خشم انگیز باشد گاهی یکی ودوتا وده تا ، وزمانی بصدها وهزارها رسیده است . تا آنجا که چنین شایع شده که واسطه وپارتی یگانه راه و کوتاه ترین طریق رسیدن بهر مقصوداست ، واین فکر درروح مردم اثری عمیق و نا گوار بجا گذاشته که : هیچ نیروئی مانند داشتن مقام وجاه ، یاسرشناس بودن انسانرا بجائی نمیرساند ، وخلاصه باید از طریق غیرمستقیم رفت !

معلوم است وقتی اطمینان بکار خوب وامانت وانجام وظیفه وپا کدامنی از دلهای مردم خارج شد ، همه چیز خراب میشود ، وتشویش وترس بهمهٔ افراد سرایت می کند ، تنبلی وبی بند وباری سراپای اجتماع را می گیرد ، اوضاع اجتماعی مانه تنها باینجا کشیده ، بلکه ازاین مرحله هم گذشته ، و بجای پرخطری رسیده : یعنی بجائی که ما دریك شك مطلق فرومانده ایم ، که آیا ملت صلاحیت اداره کردن کشور خود را دارد یانه ؟ وضع ما باینجا منتهی شده که می گوئیم: صدرحمت بایام استبداد. این بلائی است عظیم که بالاتر از آن بلائی متصور نیست ، که وطنخواهان نسبت بمیهن وملت وحتی نسبت بخودشان ناسپاسی کنند .

جنایتی را که سیاست استثناء در حکومت مرتکب میشود همین جنایت بزرگ است . جنایتی است که اساس ایمان وخلوص وطنخواهان را نسبت بقوم وآب وخاك خود متزلزل می کند ؛ عواطف واحساسات ملی

را بکلی خاموش می‌سازد ؛ و در نتیجه زحماتی که برای حکومت قانون کشیده شده است ، بقیمت بر بادرفتن همین حکومت تمام می‌شود .



من متهم میکنم . . . آری من این اوضاع اجتماعی حاضر را متهم می کنم باینکه ملت و بخصوص جوانان بیگناه مارا بآغوش کمونیستی خواهد انداخت، زیرا موقعی که بمیلیونها مردم زحمتکش که نمیتوانند مخارج روزانه خود را فراهم کنند گفته می‌شود : کمونیستی زندگی شمارا تأمین می کند ، و جلوی زیاده رویهای ثروتمندانرا میگیرد . . این فکر در دلهای مردم کار سحر راانجام می‌دهد . وهرچند بمردم گفته شود که اینطور نیست و کمونیستی درمقابل لقمه نانی که میدهد ، آزادی فکر و بیان، آزادی عمل راازشما میگیرد یعنی آنچه را که قبلا داشتیداز دست شما خارج میکند، مردم این حرفهارا بهیچوجه درك نخواهند کرد.

کمونیستی حقیقة سحر وسری ندارد، لکن مردم دروضعی قرار گرفته‌اند که این مثل عامیانه درحق آنها ثابت شده : شخصی یك چشمش کور بود بهمان چشم کورش زدند فریاد کرد: آه! چشمم را ازدست دادم . یامثل دیگر : بمیمون گفتند خدا بتوخشم کرده . گفت مگر قبلا بصورت آهو آفریده بود؟ کور ومیمون یعنی اشخاصیکه مالك چیزی نیستند تا هنگام محرومیت ضرر آنرا حس کنند ،و کسانیکه امید ندارند وضع فرداشان بهتر از امروز شود ــ کمونیستی برای اینگونه مردم دام سحر

وجاومی گسترانند .زیراهرتغییری‌ممکن است‌بحال آنهامفید باشدوهر تحولی که برای آنها پیش‌آید ضرری بآنهانمیرساند . اماکسانیکه از نعمت آزادی گفتاروآزادی‌فکر بهره ای دارند ، وپیش از رسیدن‌باین دو نعمت آزادی‌نان خودراهم‌بدست آورده‌اند ، واین‌فاصله‌های‌اجتماعی ناگوار پایمالشان نکرده است . . اینها با کمونیستی دشمنان طبیعی هستند .

باینجهت‌است که کمونیستی‌تاکنون درممالکی‌نظیرسوئد ونروژ ودانمارك برای رشد ونموخودزمین مستعدی نیافته است ، نه‌ازجهت آنکه‌رشدفکری آنها درزندگی‌از کمونیستها بالاتر است ، و نه بجهت آنکه‌هدف‌های معنوی و افکار انسانی آنها عالیتراست . بلکه بعلت آنستکه‌اینها بیش‌از آنچه کمونیستی بخواهدعطا کندخودشان‌دارند ،و با قبول کمونیستی چیزهائی را که مالك حقیقی آنها هستند از دست خواهندداد . (یعنی آزادی‌را)

اگربکارگری که در یکی از این کشور ها کار می کند گفته شود کمونیستی معاش‌ترا بطور کامل وفراوان‌تأمین‌مینماید وزندگی ترابیمه‌می کند باین‌حرفهامیخندد،زیرانه‌تنهاتمام‌احتیاجات‌درزندگی اوتأمین شده بلکه وسیله تفریح و گردش اورا نیز مهیا کرده‌اند.

واگرباین‌کارگران‌بگوئید : کمونیستی‌بشما کاردائم می‌دهدو پاداش‌ایام بیکاری‌وفرسودگی‌شمارا ضمانت‌می کند باین‌حرف‌میخندد

برای اینکه می‌بیند زندگی‌و کار وایام تعطیلش همه تأمین است ، و کوچکترین نگرانی ووحشتی ازآینده ندارد .

لکن وقتی باوبگوئید کمونیستی ترا برای کاربدون آزادی‌و اختیار بسیج می کند وبآزادی تو در خصوص حزب‌و اتحادیه خـاتمه میدهد ؛ جلوی فکرو گفتاروعمل تورا بافشار هرچه‌تمامترمیگیرد، از این حرف فوراً متغیر می‌شودو این موضوع او را بسختی تحریك میکند . زیرا او هم اکنون ازتمام آزادیهاو مزایای آن در زندگی روزانه خود برخوردار است ، آنهم بطور حقیقی‌و واقعی، نه فقـط در اعلامیه‌هاوقوانین نوشته‌شده‌و بیانیه‌های حزبی . .دراین‌موارد کمونیستی وقلب ناتوانش از رفتن بجنك افکار عاجز است‌و تبلیغات و مبارزات او در برابر افکار مردم‌این سرزمینها بی اثر میباشد زیرا اینهامردمی هستند که میفهمند کمونیستی‌چیزی بآنها نمیدهد که خودشان‌نداشته باشند ، بلکه‌آنچه راهم که دارندآز ایشان‌خواهد گرفت .

همین وضعیت در امریکا ست . . کار گر امریکائی میداند در آن موقع که از طرف کار گران معادن اعتصاب اعلام شد ، وترومن رئیس جمهور وقت رسماً اظهار کرد که در مقابل این اعتصاب تصمیم شدیدی خواهد گرفت، فریاد کار گران بلند شد : بگذارید ترومن بیایداینجا واین زمینهارا باماحفر کند .

این سرو صداهاو این احساسات درسرمقاله روزنامه‌های کشور

با حروف درشت منعکس شد ، اما یکنفر پلیس حرکت نکرد که کارگری را دستگیر کند ، تا چه‌رسد باینکه اورا بزندو بزندان اندازد وشکنجه دهد .

همچنین وقتی روزنامه نگارزبان‌درازی دربارهٔ دختر ترومن مقالهٔ زننده‌ای انتشار داد ، ریاست جمهوری آمریکا که برنیمی از جهان حکومت داشت، درجواب او تنهایك نامه شخصی فرستادو در آن نامه چنین گفته بود : «اگر با توروبرو شوم خودم ترا خواهم زد .» بیش ازاین اقدامی نکرد . و(گشتاپوهم) راه نیفتاد تا گردن روزنامه نگار را خرد کند ، یا اورا مخفیانه بکشدو جسدش‌را بچاه اندازد !

کارگر امریکائی میداند که یك فردروسی نمیتوانست برعلیه استالین کلمه‌ای اظهار کند ، یا درخصوص خانوادهٔ اوجمله‌ای بنویسد .

بهمین جهت کارگر امریکائی از کمونیستی وحشت دارد واز آن فرار میکند !

امادراین‌مملکت یك صاحب قدرت بتنهائی میتواند نماینده‌های کارگران رازیر پاخرد کند بجرم آنکه اجرای یکی ازقوانین رسمی دولت‌را خواسته‌اند .

اما آزادی فکر وآزادی گفتار داستانش راباید ازقلم‌های سیاسی وزنجیرها وزندانهای تاریك پرسید، بایداز حوادث وشکنجه‌هائی که در قضایای سیاسی کوچك بوقوع پیوسته‌است سؤال کرد .

بایددانست که کمونیستی خودش فکری کوچك وغیر قابل اعتناست ودر نزد کسانیکه فکرشان برتراز خوردن و آشامیدن است احترام و ارزشی ندارد ، وپیش آنهائی که بافکار بالاتری پیش از کمونیستی آشنابودند مورد توجه نیست. خصوصاً زمانیکه افکار انسانی آنها بعدالت وترقی نزدیکتراست از کمونیستی ولکن این اوضاع کنونی است که بکمونیستی سحر وجاذبیت مخصوص داده‌است، ومادرعین حال که معتقدیم کمونیستی عقیده‌ایست نامطبوع وفکری است محدود کننده، ودر زیر این پرده سوء ظن‌ها و کینه کشی‌های مسموم کننده‌ای نهفته‌است . . .
معذلك ما این اوضاع اجتماعی حاضر راهم مجرم میدانیم، زیرا همین اوضاع است که جرم محبوب ساختن مرام کمونیستی را مرتکب می‌شود و آنرادرافکار ونفوس عامه هرروز بیشتر جلوه ورونق میدهد وبااجبار مردم را بدامن کمونیستی میافکند، بخاطر نجات از ذلت و بدبختی وبخاطر نجات ازعذاب محرومیت ورهائی ازظلم وستم اوضاعی که مخالف ناموس طبیعی زندگی است .

درخاتمه من بازاین اوضاع اجتماعی **حاضر رامتهم میکنم** باینکه این اوضاع یك یك وروبهم مخالف روح دیانت است . یعنی دیانتی که بشر ازبدو خلقت آنرا از آسمانها وفوق افکار و عقول خود گرفته است ، این اوضاع مخصوصاً مخالف دیانت اسلام است بهر صورتی که اسلام جلوه کند .

ولی متأسفانه امروزهیچ وضعیتی مانند وضعیت کنونی ما از اسلام دور نیست ، وهیچ گناهی هم بزرگتر از این نمیباشد که افرادی خودرا پیرواسلام بخوانند ، ومانندچنین اوضاعی را بپذیرند ، یا باین اعمال نام مسلمانی بگذارند . درحالیکه اسلام ازاین اعمال بکلی پاك ومنزه است.

خلاصه بدون تردید این اوضاع بهیچوجه قابل بقاء ودوام نیست. زیرا باروح انسانیت بتمام معنی مخالف است . باروح تمدن نیز مخالفت دارد . بادیانت هم بهرگونه که دین راتأویل کنیم سازگار نیست . با وضع زمان ومقتضیات روزهم مخالف است ... وباینجهت یك عامل بقاء هم برای این اوضاع باقی نمانده تازمان حتمی سقوط انرا بتأخیر اندازد وبرای حیات وبقای آن فرصتی دهد .

فصل -۳

بر سر دو راهی

درفصل گذشته روشن شد که اوضاع اجتماعی حاضر قابل بقاء ودوام نیست . . این مطلبی است که نه تنها کسانی که اعتراض دارند آنرا درك میکنند ؛ بلکه باید اعتراف کرد کسانی که میخواهند این بنای ویران را با ستونهائی سرپا نگهدارند ، آنقدر هم بی شعور نیستند که مطمئن باشندیك چنین اوضاعی میتوانندذاتاًوخود بخود،زیاد یا کم،دوام داشته باشد .

بهمین جهت سعی می کنند ستونهای فرسوده‌اش راحفظ کنند تا شاید مختصر زمانی دوام یابد . . اینهاهر ساعت ماده جدیدی بقانون مجازات اضافه میکنند تاموار‌دی را که قانون سابق شامل نشده است شامل گردانند ، یا مجازات شدید تری در نظرمی گیرند بامید اینکه مبارزین در راه عدالت اجتماعی را بهر طریق وبهر عنوانی که بـاشد بترسانند !

اینهابرای تبلیغ ودعوت مردم باوضاع فعلی پولهائی خرج می‌- کنند که بخاطر پیشرفت همین مقاصد تهیه وذخیره شده است ، بااین

مقدمه قلمهائی بکارمیافتند ، روزنامه هائی دائرمیشود ، درنیمه های شب مجالس‌مشورتی تشکیل می گردد که اتحادیه های مصنوعی پدید آید وسازمانهای مقاومت پیداشود تااتحادیه وسازمانهای طبیعی مردم رادرهم کوبیده ونابود کنند ، واین عملیات برپایه تطمیع وتهدید است چرانکنند ؟زروزور هردودراختیار آنهااست : این برای کسیکه پول بخواهد وآن برای کسیکه‌اراده‌ای ازخودنشان‌دهد !

اینها گاه گاه صحبت‌ازعدالت اجتماعی میکنند ! امابایددانست بسیاری از این اشخاص که این جملات را میگویند همانها هستند که اجتماع رابااین وضع انداخته‌اندوبرای عدالت‌اجتماعی‌دراین‌ایام‌اسپند دود می کنند تاآنرا بیشترمعطرسازند ! زیرا این حرفها برای مردم رنجدیده بهترین مخدراست.اعصاب فرسوده آنها راتسکین میدهد،آب دردهانشان راه‌میاندازد وبدینوسیله مردم‌را درآرزوی عدالت زنده‌نگه میدارد ،زیراملت می‌بیندعدالتی راکه‌میخواهد تنهاخودش بخاطر آن مبارزه نمیکند . بلکه‌آقایان بزرگوار هم بخاطرآن فریاد می‌زنند ! آنوقت است که‌بیچاره می گوید : حالا که‌بزرگان قوم‌بصدا درآمده ونوید عدالت میدهند چه‌خوب‌است‌شبی راحت بخوابم !

لکن این تشبثات (چه‌قانونی وچه‌مالی وچه تبلیغی) هیچیك کوچکترین فایده‌ای دربهبود وضع حاضر ندارد واوضاع کنونی‌ناچار محکوم‌بزوال‌است، زیراطبیعت وناموس زندگی، دین وتمدن بشری

قوانین اقتصاد و احکام عقل همه و همه مخالف این اوضاع است . این تشبثات فقط برای هواداران این اوضاع وسایل دلخوشی است و بالاخره مانند غبار در هوا پراکنده میشود و از میان میرود .



امروز ما بر سر دوراهی بلکه چند راهی قرار گرفته‌ایم . همهٔ ما متفقیم که این اوضاع دیگر دوام پذیر نیست . همه باین حقیقت اعتراف داریم ، حتی آنها هم که می کوشند این اوضاع خراب را حفظ کنند . اختلاف رأی صلاح اندیش‌ها در این است که چه وضع جدیدی باید جانشین وضع فعلی گردد . تفکر در اطراف این مطلب بسیار مهم است زیرا شکی نیست که وضع حاضر ناچار تغییر پیدا می کند ، اوضاع خرابی که هر لحظه بدست خود و بدست طرفدارانش میخی بتابوتش کوفته می‌شود و چه بسیار نزدیك است که آخرین میخ هم زده شود !

گروهی از ما بسوسیالیستی ندا می‌دهند . گروه دیگر خواب کمونیستی می بینند دستهٔ سومی هم باسلام دعوت می کنند .

اوضاع کنونی با هر سه دسته میجنگد زیرا هر کدام از آنان که زمام امور را بدست بگیرد بی‌شك اوضاع حاضر را بهم خواهد زد ! اوضاع حاضر طبیعی است که با کمونیستی مبارزهٔ علنی و آشکارا ، بدون واهمه و مدارا میکند در مقابل اسلام هم میایستد منتهی گاهی باملایمت رفتار میکند و زمانی آنرا می کوبد ، بدینمعنی که اگر از جانب اسلام خطری متوجه شود با

شدت‌تمام آنرا عقب‌می‌زند ، وچنانچه خطری‌دربین نباشد ، ومبارزات ازمرحله حرف و وعظ تجاوز نکند ؛ درآن موقع جوشش احساسات زبانی‌را باحرف خاموش میکنند .

وامامرام‌سوسیالیستی‌را بحال‌خودمی گذارد که مردم را سر گرم کند تاوقتیکه‌مطلب‌جدی‌در کار نباشد، درآن‌وقت که‌احساس کردمی‌خواهدقدرت واقعی‌باشد، با آنهم مقابله میکندبهمان‌ترتیبی که‌بااسلام و کمونیستی مقابله می کرد .

خلاصه اوضاع حاضر بهیچیك از این سه قدرت تن در نخواهد دادمگر آنکه‌یك‌صف‌منظم‌و متشکل ، با برنامه‌های وسیع‌و‌برای‌مدت طولانی تشکیل شود ، ودر برابر این اوضاع باسر سختی مقـاومت‌و مبارزه کند . با قلم‌و بحث‌و انتقاد ، باهمبستگی واتحاد ، همه درراه یك فکرو همه برای‌یك هدف‌عالی‌و حیاتی ، **همه‌درراه‌نجات‌جامعه که‌درپرتگاه‌سقوط قرار گرفته‌است .**



این بود وضع داخلی-واما وضع خارجی : در دنیای کنونی دو جبههٔ بسیار قوی است : کمونیستی در شرق ، وسرمایه داری درغرب هردودسته با مهارت‌ونیرنك عجیبی دعوت خودرا در نقاط‌مختلف‌جهان تبلیغ می کنند . اساس این تبلیغات واین دعوتها هم بر این است که:

درعالم بیش ازدو نیروودو بلوك یعنی کمونیستی و سرمایه داری جبهه ثالثی وجود ندارد ، و برای سایر مردم راه فراری نیست ، یا باید در صف این دسته در آیند یادرصف آن یکی !

کمونیستی ملتهای رنجدیده وستم کشیده از استعمار را مخاطب قرار میدهد ؛ ومیخواهدمردم چنین فکر کنند که اگر درصف کمونیستی نیایند ، ناچار در صف سرمایه داران خواهندبود ! ومردم هم که میخواهند در این جریان طریقی انتخاب کنند ، چون از سیستم سرمایه داری بحد کافی رنج وعذاب دیده اند ، بنا بر این راه نجات رامنحصر به نظام کمونیستی خیال می کنند .

واما بلوك سرمایه داری - یابقول خودشان دموکراسی - مخاطب اینها هیئت های حاکمه و استثمار گرانند ، مصلحت این بلوك هم در آن است که هیئت حاکمه واستثمار گران اینگونه درك کنند که اگر درصف سرمایه داری نباشند ، هرچه زودتر زیر لوای کمونیستی خواهندرفت ، استثمار گران هم وقتی بخواهند طریقه ای انتخاب کنند ، راهشان مشخص و روشن است ، اینهاهم از کمونیستی میترسند ، همانگونه که مردم عامی ازجن وغول بیابانی وحشت دارند .

وقتی خوب ملاحظه کنیم می فهمیم که بلوك غـرب و بلوك شرق که درخصوص سر نوشت دنیابا هم ستیزه میکنند ، هریك می خواهد میدان مبارزه را روی حساب زندگی خودش بگرداند ، و هر کدام می-

خواهد ممالك وملل دیگر اقمار مدار خودش باشند ،و این جریان از جهت هدفهای مربوط بخودشان قابل فهم و باحساب خودشان منطقی است !

ولی ما .. مادر این مبارزه چکاره ایم ؟ .

درمسأله جنگ فلسطین که درزمان نزدیك بخودمان اتفاق افتاد ماخوب تجربه کردیم که نه بلوك شرق و نه بلوك غرب هیچ یك برای مبادی انسانی و اصول اخلاقی کـه خـود عنوان می کنند ارزشی قائل نمی باشند .

نه شرقی ونه غربی برای ماسکنهٔ اصلی خاورمیانه احترام وقیمتی نمیگذارد ؛ بلی از آن سخن می گویند ، ولی چون پای عمل در کارمیاید، نیات ومقاصد آشکارمیشود ، آنگاه مصلحت هـای خصوصی واغراض شخصی زبان گویا پیدامیکند ، ودر آن موقع دیگر بمارحم نمیکنند .

بنابراین ما **دلسوزی نداریم نه پیش اینهاو نه پیش آنها** .زیراما دروطن خودمان غریب هستیم خواه در صف متحدین آنها باشیم وخواه درزیرسایه آنها . ماحکم دنبالهٔ کاروان را داریم خواه باین سمت برویم یا بآن طرف .

این مطلب راکه مادر نظر دیگران حقیر میباشیم خوب میفهمیم ؛ ولی نمی توانیم تصور کنیم که چگونه ممکن است در نظر خودمان هم این قدر خوار وذلیل باشیم زیراهیچ فرد انسانی خودراخوار نمیشمارد چه رسد بمردمانی که اصیل وشرافتمندمیباشند .

گفتم انسان،وگرنه‌میدانم که درعالم بشریت افرادی هم پیدا می‌شوند که خواری وزبونی راغذای خود می‌دانند ، واگر ببدن آنها یا بشرافت آنها اذیتی برسد ازآن لذت‌میبرند . زیرا اینها بیمارند و روانشناسی ثابت کرده است که برای اینگونه بیماران اذیت و خواری خوش‌آیند است ، ولذااین دسته‌رادر لیست‌مریضها تحت عنوان معینی قرار داده‌است .

بلی‌البته افرادی اینگونه‌پیدا می‌شوند ولی‌من سراغ ندارم که یك‌ملت عموماً باین مرض‌روانی معروف گرفتارشده‌باشد . من‌هیچ‌باور نمی‌کنم که نسل کاملی در هروضعیتی هم که باشد از خواری و پستی لذت ببرد .

ملاحظه میکنید که اوضاع اجتماعی حاضر چگونه ملت ما را بصورت برده‌ها درآورده که‌نه‌تنهادرمقابل‌اربابها وآقایان‌داخلی‌خودرا باخته‌است ، بلکه برای هرآقائی که ازهزاران فرسنگ ازافق شرق وغرب ظاهر گردد خاضع‌می‌شود !

جای‌تأسف است‌از امت‌اسلامی که چنین‌خواری و بیچارگی‌بر تمام پیکرش نقش‌بسته . بایدعبرت گرفت‌ازآن‌فرد مسلمانیکه‌دروسط کنگرهٔ امریکا ایستاد وحقایق رامردانه‌اظهار کردتابامریکا بفهماند که‌افتخار وبزرگی تنهاآن نیست که‌امریکائی‌ها وروسهاتصورمیکنند **واین‌مطلب که دردنیا بیش ازدوبلوك‌وجودندارد صحیح نمیباشد**

بلکه نیروی سومی هم هست که بتواند اظهاروجودکند ، حتی شاهین عدالت درمیان دوکفهٔ شرق وغرب باشد . وآن نیروی اسلام ومسلمین است .

دردنیای کنونی سرزمینی است پهناور وبهم پیوسته ، که ازسواحل اتلانتیك تا کرانه‌های اقیانوس کبیر کشیده شده ، دراین بخش بزرگ بیش از سیصد میلیون نفرزندگی می کنند ، که دارای یك عقیده ویك نظام زندگی می باشند ، وآداب و ملیتهای نزدیك بیکدیگر دارند ، زبانشان هم اگر یکی نیست لکن آنقدر زبان ولغت وفرهنگ آنها بهم نزدیك شده وبهم درآمیخته است که می‌توانند تفاهم داشته باشند. بگذریم ازاینکه ده‌هاملیون مسلمان دیگر در نقاط مختلف آسیا واروپاوافریقا نیز پراکنده اند ، که دارای همین فکر و همین عقیده و همین آداب و رسوم اند .

کدام عاقل است که این گروه انبوه را که باهم مرزهای مشترك دارند بحساب نیاورد ؟ تصور نکنید که دوبلوك شرق وغرب ازحساب این جمعیت انبوه غافلند ، آنچنانکه در دعوتها و تبلیغات فریبنده و ماهرانهٔ خودشان وانمود میکنند ، اینطور نیست و اصلا دعوای آنها تمام برسرماست ، همان دعوائی که دونفر برسریك ملك ویك متاع باهم جنگ دارند . هر کدام ازاین دو بلوك درراه تنازع بقاءوسیر زندگی منافع خودرا تعقیب میکند **ولی ماچه عذری داریم اگرخودمان راضی شویم که دیگران مارا ابزار زندگی خویش بدانند !**

بهانه ما این است که گرفتاریهای داخلی نمی گذارد ما در سر-نوشت خود فکری کنیم ، یا برای خود احساس شرافت و کرامتی بنمائیم و بفهمیم که پشت سر این تبلیغات چه هدف‌های هلاك کننده‌ای پنهان است .

اینها صحیح ؛ تصدیق می کنم ، این عذرها ممکن است از یك یا دو نفر مسموع باشد ، لکن از یك جامعه و ملتی هم قابل قبول است ؟ ! هیچ ملتی نمیتواند خودرا معذور دارد که دیگران اورا ابزار بی‌ارزش زند گی پندارند، بخصوص در صورتیکه برای اوراه چاره ای باشد که بتواند شرافت و عزت خود را حفظ کند ، واین عظمت از دست رفته خودرا باز گیرد و نگذارد آنچنان ازمیدان زند گی‌دورشود که نه بفکر اومراجعه کنند و نه درامور ازاومشورت بخواهند ! وبفرض آنکه راه چاره‌ای هم برای‌او نباشد ؛ **آیاشرافت وعزت‌انسانی وسوابق درخشان یك‌ملت و یك‌امت** باوحکم نمیکند که برای نجات خویش‌راهی وچاره‌ای بیندیشدوحتی طریقه‌ای ابتکار نماید ، لکن گفتیم مطلب اینطور نیست راه‌نجات جلوی پاووسیله‌هم‌دراختیار ماست، سعادت درانتظارما نشسته وکامیابی دراین‌راههم مشکل نمیباشد .

اگراین نوع زند گی راخواری وبرد گی نناميم ، باید بگوئیم که واقعاً طرزفکرعجیبی است .

✩ ✩ ✩

از جهت دیگر . . . ما آنقدر تجربه کردیم که از تجربه کردن سیر شدیم این مظاهر تمدن پر باد وظاهر آراسته را که مانند گدایان از اینجا و آنجا گرفتیم ، در تمام شؤون زندگی وحیات فکری واجتماعی وقانونی خود بکار بستیم ، تا آنجا که وضع امروز ما بصورت یك « کارنوال » مضحکی در آمده . هم در طرز فکر وقیافه اجتماعی ما ، هم در شکل خوراك وپوشاك ما .

برای نمونه قوانینی را یاد آور می شویم که ابتدا از فرانسه یا از سایر دول اروپا گرفتیم ، وپس از آن مرتباً هر گاه احتیاج بوضع قانون برای زندگی خود داشته‌ایم ، ازقوانین ممالك مختلف اقتباس کرده‌ایم.

در اینجا تضادی است دائمی میان روح قـوانینی که ما از خارج گرفته‌ایم وروح ملتی که این قوانین را برای او درست میکنیم . ملت بهر کس که از قانون تخلف کند نشان افتخار میدهد واو را قهرمان میشناسد واز هیچگونه کمك وتشویق در بارهٔ او دریغ نمینماید ، میزان این تشویق هم باندازهٔ نفرتی است که نسبت بدولتهای مجری قانون دارد ودر اعتماد خود نسبت بهیئت های حاکمه بخل رواه میدارد ویا از کمك خود در جمع ادله وقرائن وشهادات مضایقه مینماید .

چرا اینطور است ؟ میگویند چون مردم عامی وجاهلند ! ولی خیر ! علت جهل نیست ، تحصیل کرده‌ها هم بقانون جواب مثبت نمیدهند علت حقیقی تنافر میان روح ملت وروح قانون درعاریتی بودن آن نهفته است :

زیرا این قوانین بهیچوجه ازمقتضیات اجتماعی وسوابق تاریخی وشعورملی و اعتقادات مردم کمك ونیرو نگرفته بلکه ازمحیطی آمده که باروح این ملت ازهرجهت بیگانه است . ازجمعیتی است که برای خود تاریخ ودین واحتیاجات وموقعیت‌های خاص‌دارد . مادامیکه قانون بروحیه ملت واحتیاجات آن جواب‌مثبت ندهد ، ملت هرگز حاضر باطاعت واخلاص نخواهدشد !

ما نمی گوئیم که عزلت فکری و اجتماعی اختیار کنیم ؛ و از سیر تمدن که بجبر تاریخ جلو میرود بر کنارباشیم . ما دراین کاروان سهیم وشریکیم ، بلکه خودما مسلمانان بودیم که سرمایه‌های هنگفت بجامعه تمدن انسانی داده‌ایم ، **وبااقدامات مثبت وفعالیتهای بزرگ ما این بنا پایه‌گذاری شده** ، ولی متأسفانه امروز باین مطلب اهمیت نمی‌دهیم ، وارزش خودواحترام تقدم خودرانگه نمیداریم . وقتی این موقعیت درنظرما ارزش پیدامیکند که قلوب و افکار ما از احساسات بردگی واستعمار خلاص‌شود ودارای افکار پاك آزادمردان گردد ! لکن ناله ما از این عادت گدائی خوار کننده‌ای است که برآستان آن بنده‌وار دست بسینه ایستاده‌ایم ، واین متاعهای عاریتی‌را بصاحبش بر نمیگردانیم خوب بودکاری می کردیم که آنها هم گاهی ازما تبعیت میکردند .

خلاصه اینکه ما بر سر سفرهٔ انسانیت موقعیت گدای بیکاررا داریم . نه‌منزلت بخشنده بزرگوار که خودسفرهٔ احسان‌میگستراند.

بلی... جا دارد که مسکین و فقیر دست نیاز بسوی این و آن دراز کند اما کسیکه خود صاحب سرمایه‌ای هنگفت باشد، و با اینحال لباس گدائی بپوشد و بنام شرکت در تمدن بشری دست تکدی بسوی هر کس و ناکس دراز کند باید بگوئیم که این طرز شرکت تنها مخصوص طفیلی‌ها ودر خور برده‌هاست. آنها که زندگی را جز بردگی نمی شناسند و ایمانی هم بغیر آن ندارند!



اینجا برای تمدن دو معنی هست: یکی آنکه سهام ممتازهٔ خود را در بنای تمدن از دست ندهیم وروش پایدار حیاتی وذاتی را که از ریشه‌های زندگانی خودمان نیرو گرفته است بضمیمه تجربیات انسانی در فروع و تطبیقات زندگی حفظ کنیم. معنی دوم آنکه ظواهر تمدن فریبندهٔ دیگران را که برای خودشان حاضر و آماده کرده‌اند ومشخصات معینی دارد برای زندگی خود انتخاب نمائیم، بدون آنکه در خصوص آن مطالعه و فکری کنیم وتمدن خودرا در آن دخالت دهیم.

تمدن بمعنای اول تمدنی استکه با افکار عالی انسانیت سازگار است ولی بمعنای دوم تمدنی استکه فقط در خور فهم میمونهای مقلد است

ومن می‌ترسم از اینکه شاید همین معنای دوم را از تمدن فهمیده‌ایم ولاغیر!



خلاصه آنکه جبهۀ غرب ما را بنده خود میداند ، وهمیشه مارا ذلیل‌وخوار می‌خواهد . وموقعیت مادر نزد آنها بیش از موقعیت طفیلی و برده نیست ، وهر فکریکه‌درخصوص ملحق شدن باین جبهه پیداشود ناشی ازمنافع مشترکی است که میان سرمایه داری استثمارگر و دستگاه استعماری پشتیبان آن است ، و هر پردۀ دیگری که بخواهند روی اینمطلب بکشند ، پردۀ حیله وفریب است و برای آنستکه مردم بمقاصد آنها پی نبرند ، ولی خوشبختانه‌مردم دیگر گول این ماسك‌ها و این پرده‌پوشی‌ها رانمی خورند :

در دوجنگ جهانی گذشته درخلال یك ربع قرن ، مادو مرتبه زمین‌وآسمان این کشور ، ومعاش روزانه وعایدات ، ووسایل زندگی و جان افرادمان را ، باخلوص‌نیت تمام‌باین جبهه‌بخشیدیم ، آنگاه‌مارا بادست خالی رخسارت زیاد از میدان زندگی خارج کردند . دیگر نمی‌خواهیم بآن‌طریق باصطلاح سالم‌برگردیم ، راهی که ممکن‌است آنرابردگان بپسندند ، وبرای سلامت آقایان سجدۀ شکر بجاآورند بلکه‌مابرای‌خود راهی‌را درپیش می گیریم که دشمنان رایکباره نابود کند وتاچندنسل وچندین قرن‌زندگی شرافتمندانۀ ماراتضمین‌نماید.

کشور های خاورمیانه که درزیر پنجه های خون‌آشام استعمار غرب قطعه‌قطعه‌شده ، بااین کیفیت اگر باردیگر دست‌ذلت‌خودرا بمنظور پشتیبانی از دولتهای جنایتکار درایام سختی دراز کنند ، حقاً مستحق

لعنت و خواری هستند؛ درحقیقت دستشان‌را دراز نمی کنند بلکه‌پشتشان را برای غرب خم میسازند ، تا آنان بنام پل پیروزی برپشت اینان سوارشوند ؛ وخودرا ازجهنم بلاومعرکهٔ جنگ برهانند ، وپس‌از آنکه ازپل گذشتند خرذلیل را که تاآن هنگام‌سوارش بودندبایك لگد در مقابل چشمش دور کنند !

سرمایه داری غرب و سوسیالیستی شرق‌هردو باماعداوت علنی دارند ، ودرخصوص ماهردوجبههٔ واحدی را تشکیل می‌دهند ، نمونه زندهٔ این دشمنی را در خصوص مسلمانان فلسطین مشاهده کردیم . همانوقت دیدیم که هردوجبهه ذلت وخواری مسلمین‌را میخواست ، و از کرسی استعلاء وبرتری‌جوئی فاجرانه خودبزیر نمی آمد .

مافراموش نکرده‌ایم که لشکرمتفقین‌در جنگ‌جهانی‌اخیر بجان مردم چه اهانتها روامیداشت ، مادیدیم که چگونه وسائط نقلیه آنها افرادغیرنظامی‌رابزیرمی گرفت ؛ شرافت‌وناموس مادرزیرچکمه‌های جنایتکاران پایمال می شد ، همانگونه که بابرده ها و کنیزها رفتار می‌شود . ازظلم‌وستم‌بهیچ عنوان دست‌برنمیداشتند ، وهرنقطه‌ای را که‌اشغال می‌نمودند جزاین‌عمل‌نمی کردند .

مافراموش‌نمیکنیم آن‌نگاه‌های‌تحقیر آمیزیکه‌ازچشمهای‌هزارها اجنبی‌و گروه‌های‌مختلفی که متفقین‌ازسراسردنیادر کشورماپیاده کرده بودند ، چگونه برمردم مادوخته شده‌بود . اینهانه‌تنها درایاب وذهاب

خود بافراد عادی بنظر حقارت مینگریستند ؛ بلکه بمامورین پلیس و افراد ارتش ماهم بی اعتنا بودند . وقتی پلیس برای رسیدگی بحادثه‌ای مربوط بیك سرباز بیگانه در محلی حاضر می‌شد ، کاری ووظیفه‌ای جز تماشا نداشت . متفقین بدون اندك رحم وشرم افراد کشور را از زیر ماشینهای خود له میکردند ، یا بالگد آنها را دور میزدند .

ما بحد کافی گرسنگی کشیدیم تا قشون متفقین که از نقاط مختلف دنیا بکشور ما آمده بودند سیر شوند، و باندازهٔ کافی رنج بردیم تا کارخانه‌های ما برای آنها مهمات تهیه کنند ، همچنین سرمایه هاو گردانندگان آن را ده‌عالم صنعت وحکومت در اختیار آنها گذاشتیم . ودر نتیجه مواجه باشکست و کسادی بازار شدیم . آنگاه بعداز همهٔ این بیچارگی‌ها و محرومیت‌ها، اشغال کننده باتمام افتخار بایستد و برما منت بگذارد که ازشما حمایت کردیم واستقلال شمارا حفظ نمودیم.

این بود یك گوشه‌ای ازداستان غرب وطرز رفتار آنها باما . واما داستان جبهه شرقی یعنی کمونیستی :

کمونیست هاهمان هنگام که یهود را مسلح می کردند ، ازروی مبادی واصولی که خودشان بآن دعوت میکردند پرده برداشتند. اسرائیل همان امت بود که ببهانهٔ دین و بنام اینکه دین یهود قدیم تر است، میخواهد بر تمام ممالك روی زمین حکومت کند . ومـا میدانیم که عنصر دین اولین مطلبی است که کمونیستی منکر آن است ؛ معذلك دراین مورد

بخصوص بیدین با مدعی دیدار هماهنگی کامل کرد ، نه از آنجهت که او پای بند دین است ، بلکه تنها بمنافع شخصی خود توجه دارد ، و تمام تبلیغاتی هم که باصول وقوانین میکند، وقتی بامنافع خصوصی او اصطکاك پیدا کرد، همه را زیرپا خواهد گذاشت . اسـرائیل یگـانه دولتی است در روی زمین که برپایهٔ عنصر دین تشکیل شده **وعنصر دین اولین مطلبی است که کمونیستی منکر تشکیل دولت بر آن اساس است .**

کمونیستی گاه وبیگاه لقمه نانی بما نشان میدهدو فکر مارا از تلخی نگریستن بثروتهای هنگفتی که فطرت انسانی ازمنظرهٔ آن متنفر است برمیگرداند ! **ولی این نان را مجانی نمیدهد بلکه در مقابل مقدسات ما را ازما میگیرد نه تنها مقدسات دینی بلکه تمام شرافتهای انسانی مارا** ، تابتواند فکرمارا تنهادر دایرهٔ خوراك وپوشاك محبوس کندومجال هر گونه تفکروتعقل را ازما بگیرد .

باید دانستکه اگرچه دراثر تزریقهای عوامل فساد ، سخن از مقدسات انسانی بمیان آوردن ، دراین کشور حرف بی‌اساس وخیالات جلوه مینماید ومردم حق‌دارند اینگونه تصورات را داشته باشند زیرا با اوضاع کنونی حفظ مقدسات بمعنی‌واقعی آن‌ممکن‌نیست وبدنهای فرتوت وخرد شده میلیونها افراد برای احساس مقدسات جائی باقی نمیگذارد پائین بودن سطح زندگی ومحرومیت درك وشعور مردم را سخت بخود مشغول داشته‌است . ولی کسانیکه درهین سرزمین داوای

نظام دیگری باشند که همان نان کمونیستی را بدهد وآنانرا از فساد ثروتهای بیحدوحساب واختلافات طبقاتی بر کنار دارد وبرایشان اجتماعی متوازن که در آن افتراء ومحرومیت نباشد درست کند ودر عین‌حال غذای روح‌باشد وآزادی‌فکر وشعور انسانی عطا کند وترقی وحیات اجتماعی راتامین نماید عذری نمیتوانند یافت .

عذر ما چیست در صورتیکه نظام دیگری باشد که مارا در ذیل کاروان تمدن جای نمیدهد نه درجبهه کمونیستی ونه در جبههٔ سرمایه‌داری . . بلکه‌هم عدالت اجتماعی کامل‌در داخل کشورماایجاد میکند وهم شخصیت بین‌المللی‌بما میدهد نظامی که حیثیت گذشته مارا درمجامع دولتهای‌دیگر بما برمی گرداند **هم‌مارا وهم جامعه بشریت‌را ازبلای جنك خانمانسوز نجات میبخشد .**

حرف ما چیست وقتی در همین دین خودمان قوانین ومقرراتی باشد که مشکلات داخلی مارا حل می کند بعلاوه هیچگاه نمیگذارد که بر سفرهٔ انسانیت جای گدایان‌ذلیل را بگیریم بلکه ما را در دستگاه تمدن صاحب سهم مینماید ، صاحب سهمی که خود بدستگاه کمك می کند وسرمایه‌هائی هم که از خودش دارد اندك وناچیز نمی‌باشد ؟

من تعجب میکنم چطور ممکن است انسانی خودرا از جایگاه شرافت بمیدان ذلت افکند چطور ممکن است انسانی حاضر شود

دست‌بخشندهٔ خود را بدست گدائی تبدیل کند ، **من نمی‌فهمم کدام انسانی است که مقام فرماندهی خودرا بدهدوفرمانبری راختیار کند** . درحالی که میتواند طریق‌صحیح را انتخاب‌نماید اگر باحس حقارت وذلت‌درضمیر خودمبارزه کند !

بدون شك ما سرمایه هائی از خودمان داریم که بجامعه تمدن بشری اعطاء کنیم ، و آنطور که اغلب تصور میکنند مفلس نیستیم آنگونه نیستیم که جبهه شرق و غرب میخواهند بما تلقین کنند که عقب‌مانده وبیچاره‌ایم . بلی آنها میخواهند ما اینطور فکر کنیم تا جای حس‌اعتماد ماراالضطراب ، وجای امیدماراپأس ونا‌امیدی بگیرد تامانند شکار های خود باخته گاهی دردام این و گاهی درچنگال آن گرفتار باشیم .

آری . محققاسرمایه‌های‌ملی ودینی‌مابقدر کفایت‌بلکه‌بیشتر است . لکن آنچه بیش از هرچیز ما بآن محتاج میباشیم اعتماد بنفس‌است وحیات‌ما درهمین اعتماد و ایمان . ونجات درهمین ایمان است .

فصل = ٤

تنها در سایه اسلام راه نجات است

وقتی معلوم شود کـه مقررات اسلامی زمینهٔ برطرف کردن مشکلات اساسی مارا فراهم میکند ، و برای ما میدان وسیع عدالت اجتماعی مهیا می‌نماید و مارا در حکومت . و ثروت و کارمزد بعدل رهبری میکند : می فهمیم که این‌دین‌در کشور ماعملی‌تر ازهر مسلك دیگری است که بخواهیم بنام شرکت درتمدن بشری انتخاب کنیم .

بلی‌وقتی این‌مسأله برما روشن شد می‌فهمیم که اسلام در کشور ما بطورقطع از کمونیستی عملی‌تر است (بافرض آنکه ازنظر ارزش انسانی ، ونتایج‌عدالت اجتماعی بااسلام مساوی‌باشد) .

اولا اسلام در کشور خودماست و محتاج نیستیم آنرا ازآنسوی مرزها بیاوریم ، آنچنانکه صندوقهای دربسته‌را وارد میکنیم که گاهی شکسته و گاهی فاسد ازآب‌درمیآید ، زیرا نه درمقابل‌چشم ماتهیه شده ونه‌ازدردها وآرزوهای ما الهام گرفته است .

دوم آنکه اسلام دوست‌صمیمی ماست ، دوستی اوباما از چهارده قرن‌پیش شروع‌شده ودرتمام‌این‌مدت درخیر وشر ، دررفاه‌و گرفتاری ، مارا رهانکرده‌است.چه‌آنگاه که روی‌ترش باونشان‌دادیم چه‌زمانیکه باستقبال او شتـافتیم بعد از همهٔ این جریانات باز او بهترین صدیق ماست ، نام اسلام درقلوب ما اهتزاز آور است ، و در احساسات ما خاطرات شیرین ودرروح ما آهنگ دلنشین دارد نه بافکار و عادات در

سنن ماونه بعواطف واحساسات ماهیچیك مثل كمونیستی بیگانه نیست اگرما از کمونیستی مطلبی را بپسندیم جنبه هائی هم مورد پسند ما نیست. چنانچه ازیك سو بآن الفتی پیدا کنیم ، ازجهت دیگر نسبت بآن وحشت داریم ، خلاصه در مورد کمونیستی بر فرض عدالتش نمیدانیم آیامیتوانیم صف واحدونیرومندی برای تأمین عدالت اجتماعی تشکیل دهیم یا نه؟ درصورتی که می دانیم اگرواقعاً دعوت باسلام شودجبهۀ قوی ومتشکلی بوجود خواهد آمد .

بعلاوه اسلام نقطه اتکای نیرومندی است که سرمایه داری استثمارگر نمیتواند آنرا مردود شمارد در حالیکه میتواند کمونیستی را دفع کند . وبدیهی است کسانیکه نسبت بوطن واجتماع خود خلوص نیتی دارند ، ومردم را ازین طریق دعوت بعدالت میکنند ، خودشان عدالت اجتماعی رامیخواهند وهدف واقعی آنها نیل باین آرزواست ، وعنوان عدالت را وسیله برای نشر مسلك معینی ولفافه برای تحریك مردم بر علیه یکدیگر قراه نمی دهند ، این وطنخواهان نمیتوانند از یك سلاح قوی مثل سلاح اعتقاد اسلامی چشم بپوشند . **اسلام سلاحی است که دردست مردم حاضروآماده است ، ودرقلوب آنها ذخیره شده است** ، واگرمردم رااباین عقیده دعوت کنند بیدرنك جواب مثبت می شنوند ، اینهامیتوانند بادعوت باسلام روحیۀ مردم را نیرومند کنند و آنهارا باحرارت و شوق عظیم بطرف مقصد حرکت دهند .

کسانی که میخواهند اسلام‌را از صحنهٔ مبارزه در راه عدالت اجتماعی کنار بزنند، تامردم را اجباراً بزیر پـرچم کمونیستی ده آورند، اگر تصور کنیم که نیت‌پاك دارندباید بگوئیم **یابخودخیانت میورزند، یابمردم خیانت میکنند**، از آنجهت که به ارزش نیروی عظیم اسلامی‌پی‌نبرده‌اند، ونمیدانند که این‌نیرو تمام وسایل حرکت وپیشرفت بسوی‌هدف رابرای آنها آماده میکند، یاخیر، علت جهل نیست‌بلکه عداوتی است که نسبت باین نیروی بزرك دارند، واگرنه جهل‌است ونه‌عداوت باید گفت:قیمتی‌برای خودقائل نمی‌باشند ومیل دارندمانند برده‌ها بالقمه نانی که پس‌ماندهٔ‌سفرهٔ بیگانگان‌است سیرو راضی‌باشند...!

من خوب می‌فهمم که استثمار گران وتجاوز کاران چگونه باسلام عداوت میورزند، گاهی با خریدن کسانیکه عنوان دین را وسیلهٔ ارتزاق قرارداده‌اند ویابا خفه کردن داعیان حقیقی اسلام، و متهم کردن آنان‌بتهمت‌های گوناگون، خلاصه میخواهند بهروسیله اسلام‌را ازصحنه فعالیتهای اجتماعی خارج سازند، تاخودرا از شمشیر برنده وعریان اسلام که بر گردن متجاوز واستثمار گر گذاشته شده است خلاص کنند. اما اینکه خود داعیان بعدالت اجتماعی با اسلام دشمنی کنند برای‌من نامفهوم است. وباید گفت که درپشت پردهٔ این مخالفتها نیرنگهائی است که مردان‌پاك نبایداز آن‌غافل باشند،مقصود

ازمردان پاك افرادی هستند که هدفی جز عدالت ندارند ، ومبارزهٔ آنها صرفاً برای مردم است ، وبرای نیل باین هدف بزرك ومقدس فکرشان ازهرغرضی پاك شده ، در کارشان نه خودنمائی است ونه انحراف.

من نمی گویم که در قضاوت عجله کنیم بلکه مشکلات اساسی خودمانرا تجزیه و تحلیل نمائیم و براسلام عرضه بداریم . تا ببینیم آیا برای این مشکلات در اسلام راه علاجی هست یا نه ؟ مشکلات اجتماعی که در وضع کنونی از آن رنج میبریم ، اینهااست :

۱- بدی توزیع ثروتها

۲ - مشکل کار و کارمزد

۳ - نبودن تساوی امکانات

٤ - فساددستگاه کار وضعف تولید

البته مشکلات دیگری هم هست که محصول همین چهار مشکل اساسی و بزرك است ویاترا کم همین مشکلات می باشد .

اکنون بیائیم این مشکلات را یکی یکی در پیش بگذاریم و باسلام عرضه کنیم تامتوجه شویم که اسلام چگونه این مسائل را بطریق اطمینان-بخش ، باآرامی وبدون خطر حل می کند :

۱ - بدی تقسیم در امور ملکی و مالی

کسی پیدا نمی‌شود در این مطلب مجادله کند که تقسیم املاك زراعتی در جامعه ماوضع خراب و آشفته‌ای دارد ولازم است هرچه زودتر

بتعدیل آن اقدام گردد امروز اختلافی در صحت این فکر نیست ، تنها اختلاف در این است که این وضع غیر قابل بقاء را چگونه باید علاج کرد؟ .

وقتی کار باینجا میرسد که هزار فرد یا خانواده ، اکثر زمین های قابل زراعت را در اختیار دارد ، در مملکتی که جمعیت آن بیست ملیون است دیگر برای ما مجالی نمی ماند که در بدی تقسیم املاك و فساد آن اختلافی داشته باشیم .

این جریان در مورد اموال منقوله وضع خراب تری دارد ، زیرا کمتر از دوهزار نفر بیش از ثلث ثروت موجود در بانکها و شرکتها را در دست گرفته اند ! پس اختلاف رأی در طریقهٔ علاج است ، نه در حقیقت درد.

شخصی که فکر سرمایه داری دارد ، پیدا می شود و اینگونه صلاح‌اندیشی میکند که : اوضاع املاك زراعتی را باید تغییر داد ، تا در آینده دچار طوفانهای مهلکی که از افق نزدیك آشکار است نگردیم .. آنگاه قانون تحدید مالکیت در زمینهای زراعتی را پیشنهاد میکند ، که از حد معینی تجاوز نکند و اضافه میکند که دولت مازاد را از سرمایه داران بخرد ، واز این راه مالکیتهای کوچکی تشکیل دهد . این فکر فکر سرمایه داری محض است . زیرا معنی این پیشنهاد تبدیل ثروت غیر منقول است بثروت منقول آنهم بمقدار هنگفت که فاصلهٔ عمیق طبقاتی دارد ، وهرچه در آن بیندیشند بازهمان آش است و همان کاسه . وعجب است که سرمایه‌داری کند فهم این مقصود راهم درك نمیکند . واورا بکمونیستی متهم

میسازد و مورد حمله قرار میدهد .

شاید ما نمی فهمیم و سرمایه داری خوب میفهمد ؟ ! بلی آنها خوب درك میکنند که این بندگان روی زمین مشتی خرده چوب آدم نما می باشند ، که نه ترسی از آنهاست و نه خطری . سرمایه داران و مالکین اراضی می فهمند که زمین حکم غلام حلقه بگوش را دارد که نه ترس از فرارش هست و نه از جانب آن خطری متوجه میباشد . آنها می دانند که داشتن زمین یعنی داشتن یك مشت نفوس که گرسنگی و مرض آنهارا بصورت مخلوقاتی ضعیف و لاغر درآورده است .

بحدیکه دیگر برای خود موجودیت و ارزشی احساس نمی کنند ودر فکر اینکه عدالت و انصافی در کار هست یا نیست نمی باشند . چه بهتر که با بودن این گروه بندهٔ بی ارزش و بی آزار اموال آنها برای بهره بر داری در همین زمین باقی بماند ، لکن اگر تبدیل بمنقول گردید ناچار میشوند که اینها را در کارگاهها و کارخانه ها استخدام کنند **یعنی آنجا که کارگران دور یکدیگر جمع میشوند ، و در اجتماعشان احساس و ادراك رشد میکند ، وروزی از روزها حقوق انسانی خودرا مطالبه میکنند !**

اما دولت در این سالهای اخیر خواسته است کاری انجام دهد ـ البته در چهار چوبه فکر سرمایه داری ودر حدود رعایت مصالح طبقه مالکین و سرمایه دارانی که دولت نمایندهٔ آنهاست ـ ... ولی باید گفت

که این قدمهای کوچك و آهسته در اصلاح اوضاع فاسدی که فسادش از حد گذشته است اثری ندارد ، زیرا اوضاع اجتماعی حاضر از زشتی وپلیدی بمرحله‌ای رسیده که این نازو نوازشهای ملایم با دستکشهای لطیف علاج دردهای سنگین او را نمی کند !

اینجاست که کمونیستی مردم را بسوی خود دعوت میکنند و باصدای رسا بگوش آنها میخواند که تنها چاره و راه خلاص مردم طریقهٔ معین کمونیستی است !

حالا ببینیم اسلام چه میگوید ودر مقابل این آراء، راه وروش اسلام چیست؟:

می‌دانیم که اسلام مالکیت فردی را محترم میشمارد. این حقیقتی است که در آن تردیدی نیست ، واز اینجهت بااساس نظریهٔ کمونیستی مخالف است .

لکن کدام مالکیت فردی استکه اسلام آنرا مقرر میدارد، و ضمانت اجرائی آنرا عهده‌دار است؟ آن مالکیتی است که بوسائل مشروع یعنی وسائل صحیحی که اسلام برسمیت می‌شناسد پیدا می‌شود .

اسلام کارو کوشش را سبب انحصاری تملك می داند ، کار بهر قسمی که باشد . خواه بدنی خواه فکری بهمین جهت ربارا حرام کرده است ، زیرا آن زیادتی که بهمراه مال قرض شده برمیگردد در نتیجه کار بدست نیامده بلکه ازسرمایه استفاده شده وسرمایه هم درذات خود از

وسایل کسب وانتاج صحیح نمی باشد ، و پاداشی بر آن مترتب نیست . زیرا عوض فقط در مقابل کار قرار می گیرد ، اینمطلب که : « مبدأ اساسی برای مالکیت در اسلام کار است »موضوعی است که‌جای بحث وجدل در آن نمیباشد .

همچنین اسلام برای زیاد کردن مال راههای معینی را مقرر کرده است وهر طریقی را که ازحدود وسایل مشروع خارج شود اجازه نمیدهد ـ همانطور که‌دررباگفتیم ـ اسلام قمار وغش درمعامله‌واحتکار و گرانفروشی ، بلکه‌سود بی‌اندازه‌ای را که موجب اجحاف ومخالف عدالت است ، ازحدودشرع خارج میکند .

معلوم است قانونیکه درآمدو کسب‌را با وسائل نامبرده اجازه نمیدهد ، تحصیل مال‌را ازراه‌سرقت‌وغارت‌وازمیان‌بردن‌هستی‌دیگران وازراه‌ظلم‌وتعدی، بطریق اولی ازوسائل تملك وازدیادمال‌نمیداند .

خلاصه‌هرمالکیتی که برپایه صحیح که‌اسلام آنرا تصدیق کند قرارنگیرد ، یابراساس‌صحیحی باشد ، اماازدیاد آن‌بوسائلی که اسلام مقرر داشته است انجام نیابد ، آن‌مالکیت‌تقلبی است‌ومورد‌قبول‌اسلام نیست ، ضمانت اجرائی‌هم برای آن عهده‌دار نمیباشد .

این اصل اول‌مالکیت دراسلام‌است که‌بخودی‌خودجلوی ترا کم ثروت‌را ازهمان ابتدای کارمیگیرد . بنابراین‌مالیکه درنتیجه کار و فعالیت‌شخصی بدست میآید ، مالی که باسودسرشارفروخته‌نمیشود،و

باغش‌ورباچندبرابرنمی گردد ، وخلاصه بهره برداری براساس احتکارو ظلم نیست.. چنین مالی طبعاً بحدترا کم نخواهدرسیدتامضر بحال اجتماع گردد ، وفاصله‌های طبقاتی ایجاد کند .

شایسته است که باین‌عوامل‌طبیعی‌عامل مالیات‌دائمی یعنی‌زکوة را اضافه کنیم .. این‌یك تکلیف‌ایجابی است که بمیزان ثابتی‌از اصل ثروت هرساله گرفته می‌شود .



اینجا مطلبی‌است که بایددرباب دفاع‌ازاین فریضه گفته شود : مغرضین ومنحرفین زکوةرا درقیافه‌زشت ونامطبوعی نشان‌می‌دهند ، و آنرا در قیافه احسان ذلت آوری که نامناسب باشرافت انسانی است تصویر می کنند .

امابایدگفت که اسلام چنین دستوری نداده که خودت‌زکوة را باهلش برسان ، بلکه بکسانی که عهده‌دار امورمسلمین اند گفته‌است زکوة را جمع آوری کنند ، و طبق قوانین معین که قابل تطبیق با احتیاجات اجتماع‌واوضاع‌هرزمان باشدخرج ومصرف‌نمایند . نظامی باین‌شکل کجای آن ذلت‌آوراست ؟ این‌مغرضین ومنحرفین ازحقیقت هستند که پیوسته‌می کوشند عمل‌زکوة رادرچهرهٔ نازیبارسم کنند ، و دراین‌قیافه که : ثروتمندی‌می‌بخشدوتصدق‌می‌دهد ، وفقیری می گیرد وتشکرمی کند . دست‌دهنده‌ای بالاقرارگرفته و دست گیرنده‌ای زیر

آن ، چهره‌ای مقابل چهرهٔ دیگر است ، ومباشرتی است میان یك فرد وفرد دیگر!

این صورت زشت وناپسند را از کجا آورده اند؟ من نمی دانم !

اگر امروز دولت مالیاتی برای تعلیم تعیین کند ، ودر آمد آنرا برای هدف‌های فرهنگی اختصاص دهد ، ودر راه‌هائی ازقبیل ساختن خانه ، پرداخت حقوق فرهنگیان، تهیه وسایل تحصیل و کتاب وغذای محصلین مصرف کند آیا بایدبگوئیم این روش گدائی است وموجب ذلت است ،توهین بمقام استادودانشجواست، برای آنکه ازثروتمندان گرفته شده ودرمخارج نیازمندان صرف گردیده ؟!

اگر دولت قانونی وضع کند که ازهر ثروتی کم یازیاد ۲/۵٪ جهت اصلاح امورارتش وتسلیحات گرفته شود واین درآمد رامنحصر بامور لشکری کند . . باید گفت ارتش و لشکر گداست و این عمل توهین بافسران ودرجه‌داران است، چون دولت مخارج آنرا ازثروتمندان گرفته است ! و حال آنکه ثروتمند و فقیرهر دو در تأدیه آن شرکت داشته اند ؟

زکوة هم مالیاتی است مثل همین مالیاتها که جمع میشود ؛ وسپس درراه های مفید بمصرف میرسد . همه یك جا جمع ودر مقام خرج تقسیم میگردد .. این احسان فردی نیست که از دست شخصی خارج شود و عیناً بدست فرد دیگری برسد .

اگر امروز مشاهده می‌شود که پاره‌ای مردم زکوة اموال خود را مستقیماً وبدست خود میان مستمندان تقسیم می‌کنند، این روش آن نظام معینی که اسلام مقرر کرده است نیست. این دسته مردم که چنین عمل می‌کنند برای آنستکه زکوة مانند مالیات جمع آوری نمی‌شود تا در موارد لزوم بحسب مقتضیات زمان صرف گردد.

لکن غفلت خود مردم ودرغفلت نگهداشتن آنها بجائی رسیده که بعض افراد درمجامع سخن از زکوة می گویند و آنرا احسان فردی که موجب خواری وسرافکندگی است، ومردم را عادت بگدائی میدهد می‌شمارند!

جرأت این افراد دربرابر حقایق روشن و ابتدائی اسلام وبی‌پروائی آنها تااین درجه، تنهاناشی از غفلت گویندگان وشنوندگان آن است. غفلتی که بسرحد حماقت وبلاهت رسیده. وهردودسته هم روزبروز در کشور ما زیادتر می‌شوند بلکه در محیط تحصیلکرده‌ها وروشنفکرها رواج این سخنان بیشتر شده.. مقصودم روشنفکرانی است که گوششان پیوسته برای هرگونه اعتراض نسبت بقوانین اسلام بازو آماده است، وازشنیدن این جملات شاد وخندان می‌شوند، برای اینکه ثابت کنند واقعاً روشنفکرند! **آیا ما در عصر فرومایگان و کوته‌نظران زندگی نمی‌کنیم؟**

✩ ✩ ✩

باری بر گردیم بمطلب خودمان یعنی بیان قوانین اسلامی در مسأله بدی تقسیم امور ملکی و مالی :

ملاحظه کردیم اسلام مالکیتی را که بر اساس صحیح تملك استوار نشده باشد برسمیت نمی‌شناسد ، همچنین مالکیتی راقبول دارد که افزایش آن با وسایلی که اسلام مقرر کرده انجام گرفته است ، سپس ملاحظه کردیم که در مورد گرفتن ٥ر٢٪. مقداری از اصل سرمایه‌واختصاص آن باصلاحات اموراجتماعی ومساعدتهای مخصوص بنیازمندان ، اسلام نظام ثابتی‌را بدست‌می‌دهد،ودرمورد این مساعدتها یا یکجا کمك می کند تابرای کار سرمایه‌ای باشد ، یا اگر کاری از آنها ساخته نیست‌بصورت ماهیانه می‌دهد ، ویا بهر شکل دیگری که مصلحت عمومی اقتضا کند .

اما باید دانست که حقوق مالی اسلام بهمین‌جا ختم نمی‌شود . آنچه گفته شد درصورتی است که اجتماع درحال‌تعادل باشد واختلال و اضطرابی درآن نباشد . یا هنگامی است که احتیاجات فوق‌العاده و حالات استثنائی بعلت مواجهه با حوادث داخلی یا خارجی برای جامعه پیش نیاید . و اما هنگامیکه اوضاع تغییر کرد و احتیاجات ضروری وفوری پیداشد ، حق‌اجتماع دراستفاده ازمال بدون‌قیدوشرط است ، و حق مالکیت فردی در مقابل این حق اجتماعی ایستادگی نمی کند .

اسلام تمام این اختیارات را بحکومتش اعطامیکند ـ البته بحکومتی که نمایندهٔ اجتماع است ـ نه تنها برای مواجهه بااحتیاجات روز، بلکه برای دفع ضررهائی که احتمال وقوع آن میرود .

ازاختیارات حکومت اسلامی است که اول مالیاتهای خصوصی را ـ غیراز مالیاتهای عمومی ـ آنطور که مصلحت میداند تعیین کند سپس عوایدی رامخصوص ارتش ، وعوایدی جهت فرهنگ ، وعوایدی رابرای بیمارستان ها ، واصلاح اموراجتماعی و .... ترتیب دهد ، و درآمدی راهم برای پیش آمدهای غیرمنتظر که طبعاًمخارجی لازم‌دارد ودربودجه های عمومی قبلامنظورنشده ، در موقع ضرورت کافی نیست منظورنماید .

حکومت حق دارد از املاك مردم مقداری را جدا کند ، واز ثروتها مبلغی رابگیرد ـ البته بنسبتی معین ـ آنمقدار که برای تعدیل اوضاع اجتماعی ، یا مواجهه با هزینه های فوق العاده جهت حفظ اجتماع از آفات ضروری میداند : آفت جهل ، آفت مرض ، آفت محرومیت ، آفت عیاشی‌ها وخوشگذرانیها ، آفت کینه وعداوت‌میان افراد واجتماعات وسایر آفاتی که بجهت آن اوضاع اجتماع واژگون می‌شود .

حتی‌دولت می‌تواند تمام‌املاك واموال‌راضبط کند ، ومجدداً بر اساس جدیدی تقسیم‌نماید ـ واگرچه مالکیت های اولیه برپایه های

صحیح ووسائل صحیحی که مورد تصدیق اسلام است بوده باشد - چرا؟ برای اینکه دفع ضرر از کل اجتماع یا پیش گیری از زیانهای احتمالی برای حفظ اجتماع، از رعایت کردن حقوق افراد اولی است. ونظریه اسلام درمسأله هماهنگی اجتماعی در اینجا تعارضی میان حقوق فرد و حقوق اجتماع تولید نمیکند. زیرا هرضرر اجتماعی را اسلام ضرر بهمهٔ افراد می داند وحکومت را مسئول می نماید که این افراد را هنگام ضرورت از ناحیهٔ خودشان حمایت کند!



از بحث های گذشته بطور وضوح معلوم میشود که تصرفاتی که باین حد نمیرسد طبعاً مقدور است. ودولت می تواند اراضی مالکین را در اختیار صاحبان آن باقی گذارد، وبگوید: مالکیتش از آن شما اما از نظر عمل مقداری را که مالکین خودشان زراعت میکنند بخودشان بدهد ومازاد را بعنوان ارفاق بافرادی که محتاجند وقادر بکار میباشند واگذار کند که بنفع خود از آن بهره برداری نمایند، بدون آنکه در مقابل پاداش یا اجرتی از آنها بگیرند.

همچنین حکومت اسلامی می تواند در مورد اجاره های زمین دخالت کند، وحدودی برای نرخ آن تعیین نماید که راه تجاوز را بگیرد یا در آمد محصول را بنسبت معینی ترتیب دهد تا بمستأجر ظلم واجحاف نشود، یا بمقتضای زمان در این حدود شرائطی را منظور نماید. خلاصه

حکومت اسلامی ازهیچ جهت دست بسته نیست جز آنکه باید عدالت عمومی رامراعات کند وازتعدی وظلم بر کنار باشد ، دولت می‌تواند برای برقراری عدالت شورای قضائی تشکیل دهدواین وظیفه رابشوری واگذار کند .

باشرحی که داده شد، اکنون خوب می‌فهمیم که اشکال مالکیت فردی فقط در ذهن کسانی است که اسلام را خوب نمی‌شناسند ، یا کسانیکه اسلام را می‌شناسند امابرروی آنچه خدا فرستاده است پرده می کشند ، وبرای ما **الناس مسلطون علی اموالهم وانفسهم** را عنوان میکنند بدون آنکه حکم : «لاضرر ولاضرار» را پیش بکشندچنانکه «لاتقربوا الصلوة» رامیخوانندو«وانتم سکاری» رافراموش می کنند .

مالکیت فردی در اسلام محترم است لکن با همان قیودی که گفتیم و آن امکاناتی که منظور کردیم ، زیرا این نظام بتمایلات طبیعی افراد درمورد تملك جواب مثبت میدهد ، وبفرد حق مالکیت اعطاء میکند ، ودرمقام کاروتولید هم حداکثر ترغیب را دارد ، اما میگوید تمام درآمد این املاك درمورد لزوم باید برای اجتماع صرف شود و وسیله خدمت بجامعه گردد .

پس این نظام بیشتر رعایت عدالت میکند تا کمونیستی ولطف و رحمتش بیشتر وعدالتش شاملتر میباشد . بعدالت نزدیکتـر است ؛ زیراجز درمواقع ضروری لطمه‌ای بمالکیت فردی نمیزند . توأم با

مهر ومودت است ، زیراقدرت تولیدی افراد را عملا تضمین می کند و عدالتش هم‌شاملتر است ، زیرافرد رابرای اجتماع‌واجتماع رابرای فرد میخواهد .

۴-مشکل کار و کار مزد

وقتی معلوم‌شد که در نظر اسلام‌تنها عمل‌وفعالیت سبب مالکیت وازدیاد ثروت‌است، بنا براین کار تعیین کننده اساس ارزشهای اجتماعی واقتصادی است .

اسلام کار رابعنوان یك امر مقدس محافظت مینماید ، وبرای دستی که کار میکند احترام‌خاصی‌قائل‌است تا آنجا که پیغمبر عظیم-الشأن اسلام ﷺ درباب مقدس بودن کار میفرماید : « کسی که بار زندگی خودرا بدست خویش میکشد مورد مغفرت الهی قرار گرفته است . »وبازمیفرماید : «خداوندبندهٔ صاحب‌شغل‌را دوست میدارد ». و«هیچیك‌ازشماطعامی‌بهتر ازحاصل‌دسترنج خودنخورده‌اید».

آن‌اصل کلی که‌بقاضی وحاکم‌حق‌می‌دهد در مورد قضایای بی-سابقه‌احکام‌تازه‌ای‌ازقواعد اسلامی‌استنباط کند ، بحکومت اسلامی‌هم حق می‌هد که مطابق احتیاجات کارگران موازینی معین کند ، اصل صلاحیت‌استنباط‌مفتی درمواردیکه‌دلیل‌بخصوص‌نباشد و همچنین اصل صلاحیت‌حاکم‌برای‌مقابله‌بااحتیاجات، بحکومت اسلامی‌اختیارمیدهد که برای‌کارگران، متناسب با احتیاجات زمان‌قانون کارگری وضع

کند ـ البته در حدود عدالت و تأمین معاش کارگر و جلب رضایت او .

در این میدان وسیع ، و این آزادی دامنه‌دار ، فرصتهای مناسبی است برای جبران هر پیش آمد و مقابله با هر وضع استثنائی که در پرتو مصلحت‌های اجتماعی وعمومی ، ودر پرتو اصول وقوانین دیگر اسلامی قرار گیرد ، آنچنان مبادی وقوانینی که مغبون کردن را حرام شمرده است ، مانند هر جریانی که منجر شود باین که عیاشی و تنعم در یکطرف و فقر ومحرومیت در جانب دیگر قرار گیرد ، هر جریانی که موجب شود پول در دست افراد محدود ومحبوس گردد وثروت‌ها درمیدانی کوچك و محصور گردش کند . کیست که نداندیکی ازاصول ابتدائی اسلام این است که : ثروت نباید در دست اغنیاء حالت انحصاری پیدا کند ؛ قرآن می‌فرماید: **کَیْ لایَکُونَ دُولَةً بَیْنَ الاَغْنِیاءِ مِنْکُمْ «انفاقات را لازم کردیم تا ثروت درمیان ثروتمندان دست بدست نگردد.»**

هر نظام کارگری که منجر باین نتیجه شود «یعنی تراکم ثروت در دست عدهٔ معدود» آن نظام اسلامی نیست واسلام آنرا قبول ندارد . در پرتو همین اصل کلی و قوانین عمومی سابق‌الذکر می‌شود اجرت کارگری را بااطمینان خاطر تعیین کرد .

واما ساعات کار ـ مطابق مقررات عمومی اسلام (که هر عمل زیان‌آوری را حرام می‌شمارد) ساعات کار محدود است . زیرا بافرمول : **لاضرر ولاضرار** آنچه موجب شود که بهداشت کارگرانرا بخطر اندازد

یا آنهارا ازاستراحت لازم محروم کند . و آرامش خاطر شانرا بنگرانی - های امروز وفرداسلب نماید ، از نظر اسلام حرام است و بر حکومت است که بحسب مقتضیات روز برای حفظ این جهات مقرراتی وضع کند .

مقررات کار طوری است که روز بروز در تجدد است ، و مقتضیات دائم در تغیر . بهمین جهت اسلام قوانین کلی وضع کرده است و اصولی را بیان نموده که بوسیلهٔ آن، مقررات منطبق با اوضاع روز وضع شود ، این خط مشی عمومی اسلام است تا بتواند با احتیاجات وحوادثی که هرروز پیش می آید روبروشود ؛ وتجربه‌های بشری که در نتیجه عمل در هر زمان پیدا می‌شود باقوانین اسلام منطبق گردد، خلاصه اسلام دائماً خط سیر عمومی را حفظ می کند تا اجتماع ازهدفهای خود کنار نیفتد ، و عملیات اجتماع باروح و مبادی اسلامی مخالف نشود .



در بحث گذشته از گفتار «مالکیت فردی» مطلبی ماند که عمداً آنرا بتأخیر انداختیم ، و آن مسأله « احتکار» است که هم بمالکیت عمومی ارتباط دارد ، وهم بمسأله کار و کارمزد . زیرا امر احتکار بسا منجر می‌شود باینکه صاحب کار درمورد کارگران زور گوئی کند علاوه براجحافیکه در بازار برای فروش کالای خود مینماید کارگرانی که درصنعت یا شغلی کار میکنند که انحصار بفرد یاشرکتی دارد درزحمت و رنج بسر میبرند مانند رعایائی که در مزارع اجباراً بکار کشیده

می‌شوند منتهی فرقش اینست که تیول اراضی احتکار زمین است و این نوع احتکار احتکار صنفی ومحدود کردن صاحبان مشاغل است .

اسلام بطور کلی احتکار را منع کرده است . و نیز حقی را که امروز بنام حق امتیاز مینامند حرام میداند (باید دانست که مشاغل عمومی را اسلام برای هر فرد مشروع دانسته وجلوگیری از آنرا ظلم میداند اما آنچه که امروز بنام ملی شدن نامیده‌می‌شود ، خود اصل بزرگی از اصول اسلامی محسوب است)

تمام این احتکارهای موجود مانند انحصار صنعت شکر ودخانیات وسایر امتیازات معروف مثل امتیاز شرکت برق و آب ، وآنچه در این مسیر است تمام اینها روشی است که اسلام آنرا قبول ندارد. برای اینکه اولا وسیله‌ای است از وسایل زور گوئی و محدودیت نسبت بنرخ و نسبت بکارگر . ثانیاً وسیلهٔ تراکم ثروت است بطریق جائرانه‌ای که نمی‌گذارد امکانات برای عموم محفوظ باشد. ثالثاً وسیلهٔ تعطیل تولید و اغلب موجب ازبین بردن اسباب تشویق در این امر میگردد .

البته امور عام المنفعه که حکم مرافق عمومی را دارد باید در ملك عموم باقی بماند، ومحصول آن هم باید بخزانه ملت بر گردد نه بخزانه افراد . این است آن اسلام واقعی وحقیقی !

۳ ـ بحث عدم تساوی در امکانات

هیچ موضوعی را اسلام مانند اختلال تساوی امکانات مبغوض

ندانسته ، در هر قیافه و در هر وضعی که باشد ، و هیچ مطلبی را اسلام ازمحیط خود دور نمی‌زند آنچنانکه امتیازات ناشیه‌از مولد و ملیت و رنگ وثروت‌را بدور می‌زند . . البته اسلام تفاوت درطاقت و قدرت افرادرا انکارنمی کند و برای این‌امرحسابی قائل‌است . لکن درعین حال‌این شرط را می کند که امکانات ومیدان‌عمل باید برای همه‌مساوی باشد، آنگاه‌اگر فردی‌تنها بموهبت‌خدادادی‌خود (نه‌بعناوین دیگر) ازدیگران سبقت گرفت سبقتی‌است که موردقبول‌اسلام‌است .

هیچ فردی بخاطرزادگاهش بهتراز دیگران نیست، ولادت خواه‌در خانه عالی باشدیادانی مزیت‌خاصی بفردنمی‌بخشد ، و مزیتی راهم‌ازاوسلب‌نمیکند . وبایددانست که اسلام‌باهیچ مطلبی مثل‌فکر طبقاتی مخالفت ودشمنی نکرده‌است .

بعض مردم در فهم آیـه : «**وَرَفَعْنا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجاتٍ** ـ مابعضی را بر بعض دیگربا درجاتی برتر آوردیم » خلط مبحث میکنند وازاین‌آیه برای‌تثبیت نظام‌طبقاتی اسلام استفاده می‌نمایند . البته تنها در اجتماع مریض مانند اجتماعات کنونی ، ممکن است که مطلب اینطور فهمیده شود ! . . اماعقل سلیم پی میبرد که این‌امتیاز امتیازی‌است فردی نه طبقاتی ، امتیازی است متکی بموهبت‌شخصی، امتیازطبقاتی نیست که‌متکی‌باشد برتولددرطبقه‌مخصوص البته موهبت فردی برای صاحبش موقعیتی را بنا باستحقاق فراهم می کند . اما ولادت درخانواده‌ای برای صاحب آن،مقام و منزلتی را که استعداد

و عمل عهده داراست نمی آورد . این است آن تفاوت اساسی میان نظام طبقاتی و نظام اسلام . و این فرقی است قاطع، تجاهل و تردید هم بر نمیدارد **اسلام نظام طبقاتی را از بنیاد آن خراب میکند و اعلام مینماید که تفاوت افراد باختلاف استعدادهای ذاتی و موهبت‌های خدادادی است و بس .**

هر طفلی حق دارد مانند سایر اطفال سالم و بدون آلودگی بمرضهای وراثتی متولد شود . حق زندگی برای هر پدر و مادری باید محفوظ باشد آنگونه که برای سایر پدران و مادران محفوظ است . نه تنها بخاطر این دو فرد بلکه برای مولودیکه از نسل آنها پیدا خواهد شد . زیرا مقدمات صحت و سلامت طفل باید قبل از تولد تدارك شود . در غیر این صورت تساوی حقیقی میان مولودیکه در اثر وراثت غشی بدنیا آمده با مولود دیگر یکه سالم متولد شده است وجود نخواهد داشت .

تساوی امکانات مطلبی نیست که حسابش پس از ولادت شروع شود.

مرحله ولادت متأخر از تحقق این تساوی است . بر حکومت است که در حدود قدرت این امکان را برای هر مولودی با بهداشت و تأمین احتیاجات پدر و مادرش محفوظ بدارد .

حق هر مولودی است که بقدر کفایت و بمقداریکه مولود دیگر استفاده میکند مواد غذائی برایش فراهم شود و از نعمت تربیت و سرپرستی بهره‌مند گردد و اگر در آمد پدر و مادری یا محیط زندگی آنها این امکان

رانتواند برای طفل فراهم کند (یعنی خوراك وتربیت) درآن صورت برحکومت است که این وسائل رانه تنها بخاطر آنان بلکه بجهت این مولود جدید نیز فراهم کند درغیراینصورت تساوی امکانات دربارهٔ این مولود صحیح نمی باشد .

ونیزحق هرطفل است که وسیلهٔ تحصیل علم برایش فراهم باشد ووسایل بهداشت داشته باشد ، و میدان کار و فعالیت بقدر استعداد و طاقتش پیدا کند ، و اینجاست که تفاوتهای طبیعی بحق خود میرسد ، زیرا این تفاوت ها ازداخل شخصیت های افراد پیدامی شود نه درظاهر اجتماع ومحیط .



درتاریخ اسلام نمونه های بیشماری برای برتری استعدادهای فردی ورسیدن آنها بعالیترین درجه سطح اجتماع می یابیم ، که تولد درخانواده فقیر ؛ یامحیطپست ، یاداشتن شغل کوچك هیچیك ضرری بآنها نزده است . زیرااسلام با صراحت گفته است : هیچکس را بر دیگری فضلی نیست مگر بجهت تقوی

اسلام این امتیازات دروغی را که تنها بواسطه ولادت درخانوادهٔ سرشناس یا فامیلهای بزرگ بـاطفال داده می شود تثبیت نمی کند .

مامشاهده می کنیم که در وضع فاسد خودمان شاگردی قبل از رفقای همکلاس خود بدانشگاه جنك راه پیدامی کند بجهت اینکه از

خانوادهٔ اشراف یا از فرزندان فرماندهان است ! و باز دیگری را می‌بینیم که برای او راه وکالت یا رشته‌های سیاسی بازاست فقط برای اینکه ازخانوادهٔ اشراف یا از فامیلهای قضاة است ! وجزء هیأت‌های علمی هم این افراد بخارج اعزام می‌شوند؛ نه باین جهت که شاگرد اول شده یالایقتر بوده‌اند ، بلکه بخاطر آنکه از طبقهٔ اغنیاء هستند ! . . تمام اینها اموری‌است که ازنظر اسلام مردوداست . اسلام این امتیازات را برسمیت نمی‌شناسد . زیرا هریك از این امتیازات اصلی از اصول اسلام را ـ که برای زندگی ساخته ـ منهدم می‌سازد .

وقتی ما بوضع اجتماع کنونی ازاین دریچهٔ اسلامی نظر کنیم ، نه‌تنها بکارهای زشت و نفرت انگیزی پی می‌بریم که مخالف صریح اسلام است ، بلکه می‌بینیم اساس اجتماع بکلی واژگون شده .. اسلام با صراحت تمام وصدای رسا استثناءات و حسابهای خصوصی را مردود می‌شمارد ، درصورتیکه امروز قوام اجتماع وحکومت بااین تبعیضات وامتیازات است . والبته اگر امور باسلام واگذارشود نخواهد گذاشت که این بنای ظلم وتفرقه پابرجا بماند .

٤ ـ فساد کار و ضعف تولید

دوست دارم عطف توجه شدیدی داشته باشیم باینکه در اینجا خطری است واقعی که شمشیر عریانش را بر بالای گردن ما قرار داده ، و هستی جامعه مارا تهدیدمیکند : خطر فسادیکه در هریك ازدستگاه‌های

دولت و اجتماع ما عمومیت یافته ، فسادیکه بالنتیجه تولید عمومی را ضعیف می کند ، حتی از میان میبرد .

البته در مقدمه کتاب از این مطلب بحثی کردیم ، لکن میل دارم بآنچه اشاره شد اکتفا نکنم ، حقیقت اینستکه ما بعلت کمبود محصول و ضعف تولید برلب پرتگاه و مهلکه ای قرار گرفته ایم، فقر و گرفتاری وذلتی که برما مستولی شده است تنها بعلت بدی توزیع ثروت نیست. بلکه ذاتاً ثروت ملی ما ناچیز شده ، واساساً تولید عمومی از میزان مورد احتیاج بسیار کمتر است .

این تباهی و آن فساد هر دو مولود امراض اجتماعی گوناگونی است : مولود بدی تقسیم املاك و ثروتهاست ، مولود بدی نظام کار و کار مزدونبودن تعادل در کوشش وپاداش است ، مولود ازمیان رفتن تساوی امکانات واختصاص یافتن امکانات و نیروها بخانواده های معین واشراف است . . واز همه اینها گذشته مولود فسادهای اخلاقی است که آنهم ناشی ازتمام عوامل نامبرده است. وبعلاوه ناشی از نداشتن عقاید صحیح است ، که باید عوامل فساد را دفع کند ، عقایدی که درك افراد را برای انجام وظیفه بیدار میکند ، عقایدیکه اجتماع را بطرف اخلاق صحیح وترقی وتعالی سوق میدهد .

☆ ☆ ☆

تا اینجا ما نظریه اسلام‌را درباب‌مشکلات‌سه گانه بزرگ ، که موجد مشکل‌چهارم است- یادرایجاد آن کمك میکند- بیان کردیم حالا ببینیم اسلام‌این مشکل‌چهارم راچگونه حل‌میکند :

این‌مسأله را اسلام اولا بازائل کردن علل مادی وابتدائی آن و سپس باایجاد عقیدهٔ پابرجا که دربرابر هرعامل فسادی مقابله میکند درمان می‌نماید ، **عقیده ای‌که دلهای خالی را از آرامش وایمان پرمیسازد ؛ عقیده ای‌که قلوب رابطرف پروردگار عالم متوجه میکند ؛ وبرای‌هرفردی هدفیکه برتر ازشخصیت او ست نشان‌میدهد یعنی همان هدف اجتماعی که در آن زندگی میکند ؛ و هدف انسانیتی که اوفردی از آن میباشد .**

آنها که بمرگ روح وبی اعتقادی مبتلا شده‌اند گمان می کنند که مادراینجابحث موعظه‌ای پیش کشیده‌ایم نه‌یك‌بیان واقعی‌ومربوط بکاروزندگی روزانه !

مااین مطالب رابرای آنها نمی‌نویسیم وبااین‌دسته مردم‌هم‌درهیچ زمانی چشم امیدنمیتوان داشت .

فردی که دارای عقیده‌ای نباشد که اورابازمین وآسمان ارتباط دهد ، پست وفرومایه‌است ، موجودی است بی‌خاصیت ومهمل، داشتن عقیده‌وفکر برای‌هرفردبشری ضروری‌است ؛ حتی‌دردنیای کمونیستی که عوالم روحی را مسخره می کند ! اگر حرارت عقیده نبود کجا هزاران نفردر سیبری وزندانهای تزاری پیدامیشدند که‌آن جوش و

خروشها وحماسه هارا بپا کنند ودر پایان کار مسلك کمونیستی رادر دنیا پایه گذاری نمایند؟

وضع اجتماعی مریض ، مارا بجانب فساد اخلاق وافکار کشانده ودر کار وانجام وظیفه مارا لاابالی کرده است . نه تنها دریك امر بلکه آثار ونتایج فساد در تمام امور وشئون اجتماعی ما مشاهده میشود جنایت تبعیض ، در دستگاه های دولت موجب شده است هم آنها که ببهره و نصیبی از زندگی رسیده اند وهم آنها که بدست محرومیت و فراموشی سپرده شده اند هردو دسته در کار بی بند و بار گردند . زیرا می بینند فعالیت ثمری ندارد ، وپاداش ومؤاخذه ای هم در کار نیست .

جنایت محرومیت از عدالت در کارمزد وتعهدات اجتماعی کارگرانرا درمحیط کار وفعالیت لاابالی کرده است زیرا مشاهده میکنند درمحیطی که از عدالت خبری نیست وکار و کوشش ارزش ندارد هرج ومرج از رعایت قانون آسانتر است. جنایت ازبین بردن تساوی امکانات سرمایه های عظیم بشریرا ببادداده وپراکنده کرده وبخرده های نان وریزه های هیزم تبدیل نموده است . جنایت تمرکز ثروت در دست افرادی معدود و احتکار مال درمحیط های کوچك ومحدود میلیونها مردم را عاطل وباطل ساخته ، و نتیجه این شده که اوقات عزیز عده ایکه شهر نشین اند در قهوه خانه ها و کافه ها میگذرد وآنها که ده نشین اند درپشت دیوار ها یا کنار مزرعه ها بهدر میرود، نتیجه این شده که میلیونها مردم بیکار که

بایدمنشأ نیروها واثرهای عظیم باشند تنهامصرف کننده باشندنه تولید-
کننده. زیرا کاری پیدا نمی کنند که انجام دهند دولت هم بودجه ندارد
که کار ایجاد کند جز در آمد ناچیزیکه از مالیاتهای اندك دریافت
میکند برای آنکه میترسد با مالیاتهای سنگین صاحبان سرمایه متضرر شوند.

حالا بتمام این مفاسد مفاسد دیگری چون درد بی ایمانی اضافه
شود- درد نداشتن آرامش روح و آرامش خیال - درد خالی بودن قلب از
عقیدهٔ پاك وصحیح- عقیده ایکه بسوی فعالیت وحیات بکشاند - درد نبودن
احساسات درونی که ایمان وعقیده پشتیبان آن باشد - خلاصه یك زنجیر
از بی کاری و فساد کاری بهم در پیوسته که جز نیروی اسلام آنرا درهم -
نمی شکند.

اسلام با تمام نیرو باروح تنبلی و بی کاری میجنگد و باموجبات آن
بوسائلی که ذکر شد مبارزه می کند. درد بی کاریرا با تعالیم عالیه
معالجه مینماید والا نظر عملی هم معالجات مخصوصی رادرپیش میگیرد.
تنبلی بزرگترین دشمن اسلام است بهر رنگ ودرهر وضعی که باشد.

اسلام با آن تنبلی که از تراکم ثروت پیدا میشود دشمن است
اسلام می گوید: هیچ پاداشی نیست جز بکوشش **لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى**
هیچ مزدی نیست مگر باکار. واما کسانی که بیکار نشسته اند، برحکومت
است که از ثروت آنها بنفع اجتماع بهره برداری کند و نگذارد ثروت
دراختیار مردم بیکار وبیعار باقی بماند.

اسلام با آن تنبلی که ناشی از بیحالی وتن پروری است ، وطلب روزی ازآسانترین وسیله مثل گدائی،سخت دشمن است .

بهمین جهت نسبت بکسانیکه دست وپای سالم داوند و گدائی میکنند بدمیگوید ومیفرماید : اینگونه گدایان روز قیامت بمحشر میآیندده حالیکه باندازه سر انگشتی گوشت بصورتشان نیست .

اسلام باآن بیکاری که بنام عبادت وزهدباشددشمن است . زیرا وظیفه دینی صرف عبادت نیست ، برای عبادت وقت مخصوصی تعیین شده است. دوسوره جمعه میفرماید : **وَاِذاقُضِيَتِ الصَّلوةُفَانتَشِرُوافِي الاَرضِ وَ ابتَغُوا مِن فَضلِ اللّهِ :یعنی همین که نماز تمام شد درروی زمین پراکنده شویدو پی روزی بروید**

وقت گذراندن دو مجالس تلاوت قرآن ومجامع ذکر ودعابدون داشتن حرفه‌ای که عامل زندگی قراو گیرد مطلبی است که اسلام آنرا صحیح نمیداند . اسلام این روش معمول امروز را که هزاران نفـر کارشان تنهااقامه نمازدر مساجد یا خواندن دعا واذکار در مجالس است قبول نداود !

اگر حکومت بدست اسلام باشد همه را مانند سرباز بسوی کار وفعالیت سوق میدهد، کارحقی استمانند حق طعام، کار زکوة روح و جسم است واصلا کار درنظر اسلام یکی ازعبادات محسوب می‌شود،دولت باید کار ایجاد کند وبرای مردم جهت کار واههائی باز کند، بیکاری

فساد آوراست وظیفه‌دولت است که جلوی بیکاری را بگیرد واجتماع را از عاقبت وخیم بیکاری حفظ کند،دولت باید موجبات بیکاری را ازمیان بردارد تامردم بارغبت وشوق فراوان بطرف کار وفعالیت رو آورند واگردر پی کار نرفتند باجبار کشیده شوند.

مشکلات دیگری که اسلام آنرا حل میکند

بازمشاهده می کنیم که اسلام نه‌تنها مشکلات اجتماعی مارا حل می کند ، بلکه درچهار دیواری امور داخلی‌هم مارا متوقف نمی‌سازد که‌بحالت انزواو کناره گیری بسر بریم .

اسلام بما شخصیتی میدهد که میتوانیم درمجامع بین‌المللی ودر میان دولتهای بزرگ جهان عرض‌اندام کنیم . پس‌اسلام عقیدهٔ برتری یافتن و اتکاء بشخصیت است ، اسلام عقیده تدارك وآمادگی است ؛ **اسلام مانع است ازاینکه مادنبالهٔ کاروان تمدن بشری ویدکی‌دستگاه باشیم ؛ مانع است ازاینکه مازمام خودرا بدست شرق‌یاغرب بدهیم یازیرپرچمی جزپرچم‌اسلام بایستیم** ، پرچمی که میتواند جمعیت کثیری بیش‌از ششصد میلیون درسایهٔ آن اجتماع کنند ، جمعیتی که بامراکزسوق الجیشی ومنابع‌طبیعی‌خود می‌تواند وضع‌خودرادرمیان دوجبههٔ شرق و غرب مستحکم کند . البته اگر برای‌این‌جمعیت‌پرچم واحدی باشد که همه بسوی‌آن متوجه شوند ، وصفوف متشکل خود را در زیـر آن منظم سازند و همه در راه سر بلندی و عـزت اسلام گام‌بردارند .

واین نکته رابايد ياد آور شويم که مقصود ازجمع شدن دوزیر پرچم اسلام این نیست که در تمام ممالك اسلامی يك حكومت داشته باشیم ، اسلام همان اسلام است ، و قوانینش همان قوانین . شخصيت اسلام هم ازقوت وضوح بحدی است که درنظام های دیگر تحليل نمیرود وتحت الشعاع قرار نمی گیرد ، روح اسلام بقدری قوی است که دستخوش فناومتلاشی شدن نمی گردد .

امادروضع حاضر مانندممالك مستعمره ومناطق نفوذهستيم ، برای اینکه ازروح اسلام خالی شده ایم ، واسلام هم ازماخالی شده است ، مابـر خودمان ننك دانستيم که درزیر پرچم اسلام بایستیم ، ما عزت اسلام را قبول نکردیم تااسلام ما راازخود حساب کند ، ما در تمدن دیگران غوطه ورشدیم ، وطبعاً عزت وشرف واحترام خودراازدست دادیم .

بیائیم ازهم اكنون تصميم بگيريم يگانه طریقی را که احترام ما را درمیان دوجبهه شرق وغرب بما بر می گرداند در پیش گیریم ، وراهی رابرویم که احترام مارادرنظر همه بما می بخشد ، و شايد برای عالم هم محیط آرام وخالی ازآشوبی فراهم کنیم ، البته این امر درصورتی ممکن است که جامعهٔ مسلمین بپاخیزد و موازنه رامیان سایر اجتماعات بشری عهده دار گردد ، وآنگاه برای این دیوانگی که جبهه شرق وغرب باایجاد جنك سوم تعقیب می کنند حدی مقرر کند ، زیراامروزجبهه شرق وغرب مقابل یکدیگر ایستاده اند و باهم جنك و کشتی دارند ، دعواهم برسر

ماست ، ماهستیم املاك و مستعمرات واموال !

در این موقع است که صدای کلاغ های شومی که امروز در سرزمین اسلام از هر گوشه ای بلند است شنیده نخواهد شد : صدائی که می گوید: یا ملحق باین اردو باش یا بآن اردو . گویا دیگر راهی برای ما جز این دوراه نیست ، و چاره ای جز آنکه دنبالهٔ قافله باشیم وجود ندارد ، و ممکن نیست روزی ما هم موجودیت مستقل و وجود محترمی داشته باشیم ، و گویا ما نمی توانیم در جهان بعنوان یك نیروی سوم که ترازوی عدالت را در دست دارد اظهار وجود کنیم ، ما می توانیم مردمی باشیم که خود فلسفه اجتماعی خاصی را ممثل می کنند ، فلسفه ای که بر اساس فکر کلی اسلام است که محاسن دوطرف را دارد ، و از معایب آنها هم بری است ، بلکه نسبت بهر دوی آنها افق عالیتر وعدالت شاملتری را داراست ، و نمودار یك زندگی شرافتمنداست که بشر نظیر آنرا ندیده است .

آری ما می توانیم بعالم بشریت این فکر بزرگ و عالی را بدهیم : فکری که هدف آن تعاون کامل انسانی است ، و بشر را بوظیفه شناسی و همکاری و روابط اجتماعی صحیح سوق می دهد؛ **نظامیکه ارزش زندگی را آنقدر بالا میبرد که لایق زندگی باشد، لایق عالمی باشد که از عالم خدائی نور و حیات می گیرد . در آنحال دیگر جای ما ذیل قافله تمدن نخواهد بود ، بلکه درمقامی است که پرچم و شعار کاروان تمدن بشری را بدست گرفته است .**

فصل ـ ۵

اسلام باید حکومت کند

اگر می‌خواهیم اسلام عامل نجات باشد باید حکومت کند ، و باید فهمید که این دین نیامده در معابد گوشه نشین شود ، نیامده است تا در درون دلها لانه بگیرد ، بلکه آمده است حکومت نماید و زندگی را بوضع شایسته اداره کند . آمده است تا اجتماع مترقی و کاملی مطابق اسلوب خودش که در باب زندگی دارد بسازد ، نه تنها با موعظه و راهنمائی بلکه بیشتر از طریق قانونگذاری و نظام اجتماعی .

از مطالب پیش که در باب مشکلات اجتماعی و قومی و راه علاج آنها بیان شد ، ضرورت حکومت اسلامی بطور وضوح ثابت میشود . اگر بخواهیم اسلام با مشکلات نامبرده و مشکلات دیگر مقاومت کند ، دردهای ما را درمان کند ، و برای علاج آنها راه چاره نشان دهد، باید با حکومت و تشکیلات حکومتیش افکار و مقررات خود را بمرحلهٔ اجرا در آورد .

اسلام نمیتواند بدون حکومت ثروت را طبق احتیاجات اجتماع

توزیع کند . ومیان کارو پاداش تعادل برقرارسازد ، یاتساوی امکانات درزندگی برای عموم فراهم نماید ، ونیروهای عاطل را بکار وتولید بسیج کند یا اعضاء دولتش راوادار کند که درمجامع بین المللی موقعیت خاص برای خود تحصیل کنند ، ویالشکر آماده ونیروی مجهز داشته باشد وبطور کلی درصورتیکه اسلام تنها عقیده نهانی ، یافقط اجرای عبادت درمحیط محصور مساجد ویامناجات نیمه شب باشد بااین حسابها هیچیك ازوظایف نامبرده را نمیتواند عهده دارشود .

کسانیکه مدعی هستند اسلام بحکومت احتیاج ندارد ، یا تصور میکنند ممکن است اسلامی درزندگی باشد بدون آنکه حکومت داشته باشد، اینهاسخنی میگویند که ازبیمزگی وپستی ارزش مباحثه ومناقشه راندارد ! این اشخاص بااین حرفها نه تنها جهل خودرانسبت باصول و مبانی این دین ثابت می کنند، ونه تنها دوری خود را از حقایق بسیار ساده ایکه هر شاگرد دبستانی آنرامیفهمد آشکار میسازند بلکه معلوم میدارند بقواعدیکه مقتضای طبع بشریست نیزجاهلند ونمیدانند که تمام عوامل مؤثر در پیدایش اجتماعات وبحثهای لازم برای زندگی در گروحکومت کردن بر زندگیست .

لکن سطحی بودن فکرو نارسائی تحقیق تاجائی رسیده که حتی وزراء دستگاه حکومت هم گاهو بیگاه این کلمات را می گویند ،و خجالت نمی کشند از اینکه مردم درداخل وخارج این جملات راشنیده

بسادگی و غفلت آنها پی می برندو میفهمند که اینان سطحی فکر می کنند واهل درك وشعور نمیباشند . وتعجب اینجاست که این اشخاص خودشانرا وگاهی هم دیگران ایشانرا اهل تحقیق و علم قلمداد می کنند! .

در عالم مسیحی مردم وارد کلیسا می شوندو بمواعظ کشیش و تلاوت انجیل گوش فرا می دهند ؛ گاهی هم قلبشان خشوعی پیدا میکند ودر آنحال ساکت نشسته بصدای گوینده ، وآواز ناقوس کلیسا ، و زمزمه خوانندگان دعاوتلاوت کنندگان انجیل ؛ که همچون موسیقی حزینی ازجماعت مردم برمیخیزد گوش فرا می دهند ، بخورهای معطر را هم استشمام می کنند . .

اما همینکه از کلیسا خارج شدند قانون دیگری راحکمفرما می بینند که زندگی آنانرا اداره می کند ؛ و اجتماعشان بر اساس همان قانون استواراست ، **قانونیست که کوچکترین ارتباطی باروح مسیحیت ندارد.**

نتیجه این روش دردنیای مسیحی این شده که مسیحیت در یك طرف و زندگی در طرف دیگر قرار گرفته است ؛ کار باینجا کشیده که بمرور زمان مسیحیت در داخل چهار دیواری کلیسامحصورشده زندگی هم در خارج آن بدون کوچکترین توجه بروح پاکی که آئین مسیح توصیه می کرد ادامه دارد . در این سالهای اخیر هم که کلیسا رونق و نشاطی پیدا کرده تا خودرا از نو باجتماع و تمدن روز

بچسباند ، هدفش این نیست که مردم را بسوی مسیحیت ترقی دهد بلکه منظورش اینستکه مسیحیت را بطرف مردم تمایل و تنزل دهد. اینکه می گویم تنزل دهد ، مقصودم این نیست که کلیسا میخواهد معنای مسیحیت را طوری وسعت دهد که با اوضاع زمان و زندگی روز منطبق شود ، بلکه میخواهد آن آئین‌را وسیله بهتری برای رسیدن بشهوات مردم و دست یافتن بآمالشان قرار دهد ، و برای لذات پست و شهوات حیوانی آنها سرپوشی بسازد ، برای آنکه مبادا عالم مسیحیت یکباره کلیسا راطرد کند ، چنانکه در اوائل نهضت و بیداری افکار آنرا طرد نمود.

ما باید خیلی جاهل باشیم اگـر بخواهیم واقعاً نسبت باسلام اینگونه رفتار کنیم، آنهم نه بتصور اینکه اسلام قوانین حاکم بر زندگی را داوا نیست ، بلکه از آنجهت که صرفاً می‌خواهیم تقلید ازاروپا کنیم ، بمجرد اینکه ببینیم در اروپا قوانین مدنی (نه آسمانی) حکومت می کند ما هم میمون صفت تقلید کنیم. این عمل را کردیم ! ومتوجه نشدیم که اروپا ناچار بوداین روش راانتخاب کند ، **زیرا مسیحیت قانونی برای زندگی نداشت.**

لکن اسلام این حقیقت را یافته است که عقیده و ایمان بخودی خوددر افراد جامعه پیدا نمی‌شود بلکه در قوانین و نظام اجتماعی تحقق میبابدو سپس آن عقیده بواقعیات زندگی قیافه ارزنده میبخشد. ما

توجه نداده‌ایم که اسلام برای این منظور عقیده را در قوانین مجسم و نمودار ساخته و قوانین را هم شاهد و مفسر عقاید قرارداده ، و بدینوسیله عقاید و قوانین‌را در مسیر زندگی در یك جاده وارد نموده ، و بالنتیجه یك زندگی مرکب ازعقیده و قانون درست کرده است که در همه شئون فردی و اجتماعی تجلی مینماید .

ماشنیده‌ایم که اروپائیها میگویند : دین علاقه‌ایست میان فرد و پروردگارش ؛ و دین حق ندارد دخالت در مدنیت زندگی نماید.. مااین کلمه‌ر امانند طوطی های بیعقل همانگونه که شنیدیم تکرار میکنیم ! بلی ! همینطور است در مسیحیت دین علاقه‌ایست میان فرد وخدا و اروپائی هم معذور است اینگونه فکر کند زیرا آئین وی قوانین زندگی ندارد.

در آن هنگام که کلیسا بر مردم فشار می آورد و بصورت دیکتاتوری درآمده بود رجال مسیحیت برای مطامع دنیوی خود با نقاب دین ظاهر می‌شدند . مردم تحمل این بار گرانرا نکردند وزنجیر تسلطرا از گردن خود فروافکندند ، و کلیسا و کلیسا داران‌را در حد خود نگهداشتند حدیکه مسیحیت برای آنها مقرر کرده بود یعنی همان آستان کلیسا .

امااسلام در موقع پیدایش ملتی را ایجاد کرد که قوانینش بر آن حاکم بود ، قوانینی که از آن برای جلوگیری از هر گونه سر کشی بتوان استفاده کرد ، قوانینی که اصولا برای محدود نگهداشتن کسانی

که باماسك دینداری ازحدخود تجاوز می کنند کافی است .

این حقایق بسیار آشکار وساده وزودفهم است ، معذلك می بینیم درمیان فرومایگان - که ما هم درمحیط آنان زندگی می کنیم - کسانی پیدامی شوند که خودراروشنفکر جامی زنند ، واین نغمه راسرمی دهند که : دین بایداز سیاست جداشود ! می گویند دین بایدتنها شئون روحی و معنوی مردم رااداره کند ، سرنوشت حیات اجتماع را بایددردست قوانین زمینی واگذار نمود !

آری دردوران انحطاط اجتماعی درمیان ملتهای اصیل این بیچارگیها و گمراهی هـای عجیب پیدا می شود . همچنانکه در موقع ناتوانی مرغان شکاری مرغان ضعیف هم پروبال می گشایندو بخود میبالند وبزرگی میفروشند لکن امیدواریم بهمت مردان با اراده این دوران زودتر سپری شود .



من در درجه نهائی ایمان معتقدم که تنهاراه نجات از گرفتاریها بازگشت بسوی یك عقیده محکم وبزرك است. تااین پستی وبی ارزشی را ازدامان ملل اسلامی فروریزد ، وزندگی این امترا از حرکت و فعالیت وروح پیشرفت پرسازد . واین عقیده محکم وپرمایه برای این کشور وممالك مشابه آن فقط اسلام است .

این حقیقت را باید اعتراف کرد که تنها بداشتن عقیدهٔ وطنخواهی

نمیتوان اتکاء نمود ، واین طرز فکر نمیتواند در تمام نقاط روی زمین در مقابل کمونیستی مقاومت کند . زیرا در مناطقیکه اهالی آن از عدالت بی بهره هستند موج فکر عدالت اجتماعی بصدای وطنخواهی غلبه می کند.

تنها اسلام است که هم بفکر وطنخواهی وهم بفکر عدالت اجتماعی یکجا تحقق می بخشد ، بدون آنکه این دو فکر معارض یکدیگر باشند یا بر خوردی باهم نمایند یا یکی از این دو فکر نسبت بدیگری راه تجاوز گیرد .

وحسن وفضیلت اسلام اینجاست که عدالت اجتماعی کامل را در کشورهای اسلامی نه تنها برای مسلمین تامین میکند ، بلکه برای تمام ساکنین سرزمین خود باوجود اختلاف دین و نژاد و زبان و رنك فراهم می سازد. و این یکی ازمزایای بزرك عالم انسانیت است که غیر از اسلام عقاید دیگر با آرمانهای آن تحقق نمی بخشد .

لکن سزاوار است ما بطور مسلم این مطلب را بخاطر داشته باشیم که تحقق این فکر اسلامی وحکومت اسلامی که ما از آن بحث میکنیم تنها با رفتن مردم بمساجد ، و گرفتن جشنهای تولد و ایراد خطابه ها در مدح بزرگان دین درست نمی شود ! و باینکه روی زمین از صوفیان مجذوب و درویشان پشمینه پوش پر شده ، ورد بخوانند وذکر بگویند ، دور هم حلقه بزنند و ولوله کنند و هو هو راه بیاندازند ؛ باز هم کار درست نمی شود .

ویا اینکه هیأت علمای بزرگ داشته باشیم و این جریانات را بتماشا وسکوت برگزار کنند تا فرصت از دست برود ، اخلاق وتقوی نهایت انحطاط را پیدا کند ، بعد بنشینند و ناله سر دهند ، موعظه کنند و مرثیه بخوانند که ای وای دین رفت ، عفت رفت ، مملکت رفت . هیچکدام از این کارها دردهای مردم را دوا نخواهد کرد .

تنها امریکه علاج دردها را میکند اینستکه اسلام درزندگی حکومت کند و اداره امور زندگی بدست اسلام باشد خلاصه حکومت باید احکام اسلامی را اجرا کند . روابط مردم با حکومت و رابطه حکومت با مردم باید ازشریعت اسلام مأخوذ باشد . نه تنها قوانین مربوط باحوال شخصی افراد بلکه قوانین مجازات وقوانین مدنی وتجاری وسایر مقرراتی که اجتماع را صورتی می دهد و نظام مخصوصی بدان می بخشد تمام باید از اسلام گرفته شود .

شریعت اسلام قادراست که بزندگی امروزی جواب مثبت دهد و با پیشرفت وتجدد حیات بشری هماهنگی کند ، در عین حال می توانیم از تجربیات خودمان و تجربیات عالـم انسانیت در مـواردیکه بافکر اسلامی واصول عالیه آن تطبیق کند استفاده نمائیم .

اینجا نکته ایست که ممکنست بذهن بعضی خطور کند که مارا چه داعی باین زحمت ، چرا مایکباره این قوانین را کنار نگذاریم و قوانین زندگی را از تجربیات چندین ساله ایکه دیگران بآن رسیده اند اخذ

نکنیم ؟ باید بگوئیم این شیرین گفتاری از طرف کسانی است که تقلید در ذائقه آنها گوارا شده و عمری بعاریه گرفتن خو کرده‌اند تا حدیکه شخصیت وقومیت خویش رااز دست داده‌اند . و تاریخ زنده‌ایکه وجود آنانرا تکوین نموده است فراموش کرده‌اند . این سخن سطحی از کسی است که بعمق مطالب زندگی وواکنشها وروابط میان فرد و محیط هنوز پی نبرده است . خلاصه حرف کسی است که نمی‌داند در میدان جنگ زندگی عوامل بقاء ومقاومت را ازچه مأخذی می‌گیرند .

راهی که ما بسوی آن دعوت میکنیم تنها راهی است که ضامن زندگانی شریفتر و گرانبهاتری برای این امت است. تنها راهی است که به عالم اسلامی امکان میدهد در میان دو جبهه شرق و غرب ابراز وجود و شخصیت نماید و با چهره اجتماعی خاصی ظاهر گردد که نشانه‌های شرافت و عزت انسانی در آن بدرخشد و با شخصیت مستقل خود عرض اندام نماید .

کسی که صاحب سرمایه ریشه داریست ، درصورتی سرمایه‌اش فزونی می‌یابد که آنرا بکار بیاندازد . ولی آن مفلس بی‌اعتبار که چشم باحسان دیگران دوخته هرگز صاحب سرمایه‌ای نخواهدشد هرچندتا آخرعمرش گدائی را ادامه دهد .



بایداسلام حکومت کندزیرا اسلام یگانه عقیده [illegible] دهنده

است و در افق بالاتری از مسیحیت و کمونیستی قرار دارد که علاوه بر داشتن هدفهای خوب هردو، دارای تعادل و توازن و هم آهنگی است که در یك نظام عالی و عقلانی باید باشد. ودنیا هیچگاه از چنین عقیده‌ای بی نیاز نبوده و امروز هم بی نیاز نیست.

مسیحیت دوران خود را گذرانده، ودیگر نمی‌تواند درزندگی داخلی بشر عامل مثبت باشد. ما امروز می‌بینیم که گروه ملتها مهار کلیسارا بدست گرفته‌و می کشند. کلیساهم پشت سر آنها بدون هیچ مقاومت و ناراحتی میرود و کوچکترین اعتنائی هم از پایمال شدن بزرگترین مقدسات خود ندارد.

بالاخره باید اسلام حکومت کند زیرا اسلام ازاول‌هم بماهیت حکومت‌وارد بوده‌وهم بطبیعت زندگی آشناتر است‌ولذامیگوید: اسلام بدون‌حکومت وملت‌مسلمان بدون اسلام معنی‌ندارد.

خداوند درقرآن‌میفرماید: **وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ** (۱) **یعنی کسانیکه حکم نمیکنند باآنچه خدانازل فرموده برصفحه حقایق پرده‌می‌کشند** این آیه تصریح میکند که حکومت باید حکومت اسلامی باشدو کسیکه‌مخالف‌باحکومت‌اسلامی است نمی‌تواندمدعی مسلمانی باشد.

(۱) سوره مائده‌آیه ٤٤ .

فصل - ٦

شبهاتی پیرامون حکومت اسلامی

ابر تاریکی ازشبهات برنفوس این مردم سایه افکنده و چهرهٔ تابناك اسلام‌وحکومت اسلامی‌را پوشانده‌است. پاره‌ای از شبهات ناشی ازجهل‌رسوا کننده‌ایست که‌صاحبانش حاضر نیستنداعتراف کنند باین که اطلاعات آنان‌دراین زمینه ناقص‌است‌یالااقل خودرا مردمی بدانند که‌درکشوری که اکثریت اهالیش عقیدهٔ اسلامی‌دارندزندگی‌میکنندو بدانند که‌دین اسلام بااین مقدمه‌یکی‌ازموادمهم‌وضروری‌درس‌اجتماعی آنها بایدباشدو باید پایه تعلیم فلسفی‌وفنی محیط آنان‌قرارگیرد .

متأسفانه بجای آنکه ازاین‌عیب بزرك در خصوص اسلام‌شناسی خود اعتذارنمایند ، روگردانی خودرا ازاین‌فضیلت‌دلیل روشنفکری خودمی‌شمارند.وازاینکه باافکار اسلامی مأنوس نبوده‌حوادث وقضایا رامیخواهند بدون کمك ازاسلام‌تجزیه‌وتحلیل نمایند،افتخارمیکنند.

بعضی‌ازشبهات ناشی‌ازاین‌است که‌حقیقت فکر اسلام را درقیافهٔ مسلمانان‌امروز جستجومی کنند . واین‌اشتباهی‌است که برای اسلام‌و

چهرهٔ واقعی آن در نفوس مسلمین بسیار زیان آور است و باید دانست بسیاری از اشخاصی که خود را رجال دین مینامند دورترین مخلوقات از دین هستند بنا بر این نمیتوانند آموزندگان لایقی برای اسلام باشند همچنین فرهنگی که ساخته و پرداخته استعمار است نمیگذارد که مردم چهرهٔ واقعی اسلام را مشاهده کنند . جز در قیافه این افراد که خود را رجال دین قالب زده اند در حالی که قیافه اینان بدترین قیافه‌ای است که برای اسلام و برای هر دین دیگری می‌شود ساخت .

بعضی از این شبهات ناشی از عوض شدن صورت حکومت اسلامی است به برخی از اقسام حکومت هائی که خود را حکومت اسلامی مینامند ، نمونه قرار دادن این حکومتها ، بحکومت اسلامی ، مثل نمونه قرار دادن مسلمان نماها برای اسلام است . هر دو نمایندگی تقلبی و دروغین و نمونه‌ایست که با اسلام مغایرت کامل دارد . لکن چه باید کرد جهل بحقیقت افکار اسلام در باب حکومت حتی در میان اهل مطالعه سطحی ، برای اسلام غیر از این شکلی که گفتیم ، قیافه دیگری باقی نمی گذارد !

بعضی از این شبهات هم ناشی از مشتبه شدن قیافهٔ حاکم اسلامی است ببعض شخصیت‌های تاریخی که مدعی بودند بنام اسلام حکومت می کنند در حالیکه آنها دور ترین افرادند نسبت بروح اسلام و قوانین آن.

نادانی بمطالبی که مربوط باسلام است در اثر فرهنك استعماری که این مردم در مدارس کسب میکنند یا ازخواندن روزنامه‌ها بدست می آورند یا در اجتماع یاد میگیرند زمینه را برای اینچنین اشتباهات فراهم میسازد تا کار بجائی میرسد که ابری تاریك افکارو مشاعر مردم را فرا میگیرد و در نتیجه حکومت اسلامی در نظر مردم محبوب واقع نمیگردد .

در صورتی که همه این شبهات با آشنائی بحقائق تاریخی و اجتماعی اسلام ممکن بود برطرف شود .

مقصودم اینستکه مردم بایستی مطالعه شایسته‌ای بنمایند ، آری شایسته! زیرا برای فردی که اهل مطالعه است سزاوار نیست که هیچ‌ یك از مواد اساسی را که برای درك ملتش ودر فن وادبش مؤثر است و او را در عرصهٔ وجودو حیات صاحب نظر می کند یاد نگرفته باشدو اینگونه مطالعه هم چنانکه بسیاری تصور می کنند آنقدرها مشکل نیست.

اسلام آسانست و مشکلاتی ندارد ، عقاید اسلامی ساده وروشن است . نه گرهی داردو نه غامض است . نظام اسلامی توازن و تناسب دارد . **نه زمین خواری دراین نظام است و نه عیاشی و نه محرومیت . و این روش که عده‌ای غرق در نعمت باشند وملتی درمحرومیت دست و پا بزنند ؛ ابداً دراسلام وجود ندارد .**



بااینکه بی اطلاعی نسل حاضر بخصوص اهل مطالعه عدم موجهی

نیست معذلك می‌خواهیم شبهاتی که در نفوس مردم چهرهٔ روشن حکومت اسلامی را پوشانده است برطرف کنیم . البته برای مردمی که می‌دانیم خوش نیت و دور از اغراض فاسداند و ما هم جداً طالب رفع شبهه‌های آنها هستیم .

و اما مناظره ما با کسانی که صاحبان اغراض پلیدند در فصل دیگری خواهد بود ، آنجا که با دشمنی‌های پیرامون حکومت اسلامی روبرو می‌شویم .

مراحل اولیه حکومت

بسیاری از مردم میان پیدایش تاریخی اسلام و فکر کلی بی آلایش اسلام اشتباه می کنند و متوجه نمی‌شوند که اسلام قابل توسعه و تعمیم است چه در فروعش و چه در انطباق بزمان و مکان و سایر جهات . اینها وقتی کلمه حکومت اسلامی را می‌شنوند فوراً در فکرشان جهشی بسوی شکل خیمه‌های ساده صحرائی ایجاد می‌شود ، صورت عربهائی را که سوار بر شتر ند و در بیابانها کوچ می کنند، یا عربهائی که در خیمه‌ها بسر میبرند بخاطر می - آورند و از ساده لوحی تصور می کنند که معنای حکومت اسلامی بر گشت بآن زند گی است که از لوازم و ادوات مدنیتی که در خلال چهارده قرن پیدا شده خالی باشد ، و بالنتیجه گمان می کنند که در این حکومت نه عمرانی هست و نه تمدنی . نه صنعت است و نه تجارت . نه علمی است و نه فنی .

تنها مسأله حکومت اسلامی نیست که این قیافه را در صفحه خاطر این مردم مجسم میکند ، بلکه بعضی چنین تصور میکنند که اگر بنا باشد مبانی اخلاقی در کار و زندگی حکومت ارتباط داشته باشد نتیجه‌اش همان زندگی صدر اسلام خواهد بود.

این مردم چنانکه قبلا گفته شد عموماً اشتباه میکنند میان وضعیت عالم اسلامی در ابتدای تاریخ آن با نظام عمومی و کلی اسلام ، بدون دخالت دادن زمان و مکان .

نظام اسلام دهها شکل و قیافه را دارد که با پیشرفت طبیعی افراد هر زمان توافق مینماید و با احتیاجات نوین هر زمان سازگاری میکند ، بشرط آنکه مبادی کلی اسلام در تمام این اشکال بر اوضاع ومحیط‌های پهناور آن تسلط داشته باشد .

یکی از این اشکال شکلی است که تمام تمدنهای بشری وهمه تجربه‌های علمی وواقعی وتجربه‌های فکری وشعوری را شامل می‌شود. یعنی تمدنی که لایق بعالمی است که از خدا صادر شده واین همان آرزوئی است که همه‌ما تحقق آنرا خواهانیم ، در آن موقع که میگوئیم: ما میخواهیم زندگی اسلامی را که قوانین اسلام بر آن حکومت میکند ، تجدید نمائیم . زندگی خشن و بادیه نشینی هیچیك اصلی از اصول اسلامی شمرده نمیشود آنچنانکه بعض مدعیان فضیلت تصور میکنند زندگانی خشك در یك مرحله خاص نمایش دهنده اقتصاد عالم اسلام

بوده وترغیب مردم بصبر وپایداری وسختی‌ها از ضروریات آنروز بود تااینکه روحیهٔ آنها دراثر فقر سقوط نکند وقوای روحی وجسمیشان متلاشی نشودوقدرت مقامت داشته باشند . امابعداز آنکه پیشرفتی در عالم اسلام پیداشد ودرهای تمدن وعمران بروی آنان گشوده گشت هرفردی میتوانست ازنعمتهای روی‌زمین بهره‌مند گردد . (۱) البته تاحدیکه بعیاشی نکشدوروح انسانی اواسیر شهوت نگردد .

ونیز بایددانست که اکثرمردم بین شریعت اسلامی وسیر تاریخی فقه اسلام خلط مبحث می کنند وچنین می‌پندارند کـه معنی الهام گرفتن قوانین ازشریعت اسلامی جمود کردن فتاوای فقهی است که در آن زمان صادرشده ، واین اشتباه بسیارمضحکی است . این شریعت باآن خاصیت انعطاف پذیریش خواسته‌های زندگانی بادیه نشینی راتأمین نمود و باز جوابگوی احتیاجات عمومی درزندگی تشکیلاتی دوران خود پیغمبر اکرم (ص) گردید . وهمینطور بمطالب ومشکلات حکومت توسعه‌یافته درعهد خلفاء و همچنین بزندگی متمدن بعد ازآنان پاسخ مثبت داد . همینکه حیات ملت اسلامی ازحرکت ورشدباز ایستاد ، پیشرفت علم

(۱) یکی اززهاد درقرن دوم هجری بیکی ازپیشوایان دین اعتراض کرد که چرا لباس خوب پوشیدهٔ درصورتیکه درصدر اسلام لباس خشن میپوشیدند . پیشوای دین جواب داد که آن جریان ضرورت فقربود حالا که در آمد عمومی زیادشده نیکان اولی باستفاده هستند .

فقههم ، بتبع آن متوقف شد . والبته هرزمان که زندگی در این امت جان بگیرد باز شریعت اسلامی می‌تواند . **باحتیاجات جدید ومطالب گوناگون جواب گوید و از بدبختی است که غالب مشغولین بقانونگذاری در کشور ، تعلیمات خود را از فلسفه قوانین بیگانگان استنباط میکنند و از قوانین اسلامی چیزی نمیدانند ؛ جز مقداری غیرقابل اعتناء .**

بنابراین خیلی مشکل است تصور کنند ، که قوانین اسلامی قادر بوضع ماده بخصوصی برای هریك از احتیاجات روز میباشد . وبعضی از آنان این فکر را که ما پیشنهاد می کنیم مسخره میکنند . **ولی باید دانست که مسخرهٔ آنها ناشی از فریفتگی بتمدنی است که فقط دنباله‌رو آن میباشند .**

اگر ما شعور بیداری برای قانونگذاری داشتیم می‌فهمیدیم که میان روح قانون وروح ملت ما ، چه اصطکاك زیان آوری هست .

اگر ملت ما بعدالت آن قانون راضی میشد وروح آن قانون با روح این ملت سازگاری داشت ، قیافه‌ایرا که قبلا تشریح کردیم (قیافه مخالفت عمومی با قانون) پیدا نمیشد و کسانیرا که مخالفت می کنند قهرمان حساب نکرده ومستحق ستایش وحمایت نمیدیدند.

الهام گرفتن ازشریعت اسلامی فطرت قانون خواهی مردم را تحقق می‌بخشد: اولا برای اینکه عدالت اجتماعی کامل را بآنها میدهد وجلوی طاغیان و استثمارگران را می گیرد و اجتماع سالم از آفات

بوجود میآورد ، نه اجتماعی که امید مردم راقطع میکند ، اجتماعی که اضطراب آور است و کینه وسر کشی ایجاد می کند .

ثانیاً برای اینکه در نفوس مردم ایمان قوی بوجود میآورد وروح قانون با روحیه آنان درضمیر وقلب آنها ساز گاری میکند و بالطبع تعاونی بین ملت ودستگاه حکومت برقرارمیشود ، زیرا ملت احساس میکند که ، با اطاعت قانون نـه تنها رضایت زمامداران هیأت حاکمه بلکه رضایت خدای بزرگ نیز حاصل میشود و عدالت آسمانی هـم تحقق می یابد .

اصولا قوانین متضمن یك سلسله دستوراتی است که ازشهوات جلو گیری مینماید درحالیکه آن تمایلات ناشی ازغریزه انسان است پس برای اینکه روح اطاعت درمردم بوده وازصمیم قلب بقانون احترام بگذارند بایدقانون متکی بنیروئی باشد که درذات مردم ریشه دارتر از آن امیال است وازنیروی اعتقاددینی این پشتیبانی و کمك ساخته است . تاحدی که گاهی اتفاق میافتد ، افراداز لذایذاولیه ومقتضای طبیعت جلو گیری کنند. بعلاوه چون اسلام احتیاجات فردواجتماع وهمچنین نیازمندیهای زند گی عصرجدید را مراعات می نماید ، قادراست که بهمه این مطالب چنان جواب گوید که تحمل آن خیلی آسان باشد .

وقتی ماميگوئیم اسلام می تواند هماهنگ اجتماع متمدن ومتجدد باشد ، مقصودما این نیست که اسلام واصول ونظامش ازشهوات مردم و

اعمال حیوانی نوظهور بخاطر تملق تودهٔ مردم دنیای تمدن وتجدد تبعیت کند ومقررات ونوامیس خودرا پایمال نماید ، چنانکه یك عده مسلمان نما که خود راعصری و آزادمنش معرفی می کنند خواهان آنند .

بلکه مقصود ما قیافه ایست ازصورتهای اجتماعی که با نیازمندیهای زمان وترقیات آن هماهنگی کند و درعین حال بتمام معنی بروح پاك اسلامی و اصول محکم آن خاضع شود . **آن اصول محکمی که جواب دهندهٔ مترقیترین قیافه تمدنی صحیح وسالم است ؛ که عبارت از تمدن انسانی باشد نه زندگی بی بندوبار حیوانی .**

بحث در حکومت شیوخ و دراویش

جماعتی دیگر هستند که تصور میکنند معنی حاکمیت اسلام حکومت عبا وعمامه است . من نمیدانم این خیال ، از کجا پیدا شده است؟ لابد این نظر ازفرهنك ناقص وسطحی وازاشتباهات این قرن پیش آمده. اما اسلام صحیح این مطلب را قبول ندارد، نه دراصول علمی خود و نه درواقعیات تاریخی. اسلام برای مردم لباس مخصوصی معین نکرده است. لباس مسأله اقلیمی وتنها عادت تاریخی است . پیغمبر اسلام (ص) جبه وعبای ملائی نپوشید ؛ یا کت وپالتوی تجددی بتن نکرد . همان لباس معمولی عرب را که قوم وملتش میپوشیدند ، اوهم میپوشید. چنانکه درهمان زمان مسلمانان فارس ، لباس ایرانی خودشانرا بتن میکردند ومسلمانان دیگرهم جامه محلی خودشانرا.

دراسلام طبقه بندی وجود ندارد تا لباس مبین ارزش دینی واجتماعی افراد قرار گیرد . اجتهاد دردین مانند اجتهاد درطب وهندسه وتجارت وسایر تعالیم انسانی است .

بلی دراسلام مناصب رسمی هست مانند منصب های قضائی ، ولی اسلام این را نمی شناسد که دسته ای قاضی درامور فردی و شخصی باشند که بقانون اسلام قضاوت کنند ودسته دیگر مخصوص قوانین مدنی وجزائی باشند که بقانون غیر اسلام قضاوت نمایند .

اسلام مجموعه قوانینی است که همهٔ جزئیات وشئون مدنی را تنظیم میکند ، واین مجموعه طبعاً بهمه افراد فروعات لازمه برای زندگی بانشاط را ارائه میدهد وآن کسیکه بنسبت آشنائی او بقوانین اسلامی درتمام نواحی یا گوشه ای از آن عهده دار قضاوت میشود تنها مرد دین نیست بلکه مسلمانی است که قسمتی از فروع دینرا فرا گرفته و کاری بدست او داده اند که خوب میتواند انجام دهد ، همچنانکه طبیب کار معالجه ومهندس کار فنی را بعهده میگیرد .

وظایف عبادتی مانند پیشنمازی تنها ؛ کاری نیست که اسلام بشخصی که اقامه نماز میکند از بیت المال اجرت دهد مادامی کـه پیشنماز وظیفه دیگری را انجام نداده است از قبیل تدریس یا سرپرستی بخشی از امور اداری معابد آنهم از جنبه انتظامات نه از جنبه عبادتش . بنابراین آنکس بمردم امامت می کند که افضل آنها ست و نماز مردم هم چه با

جماعت وچه انفرادی صحیح است مگر در نماز جمعه واز این بیان بخوبی آشکار می‌شود که‌از نظر اسلام **کسانی بنام «رجال دین» موضوعاً وجود ندارند تااگر حکومت اسلامی داشته باشیم؛ بترسیم که انحصاراً آنها حکومت کنند .**

اینها باید مطمئن باشند که واقعیت تاریخی اسلام‌واصول‌علمی آن جز بلیاقت اشخاص برای‌هر کار مخصوص، بچیزدیگر توجه واقران ندارد . قرآن می فرماید : **وَلِكُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيهَا ـ برای هر کس خط سیری است که خدااورا عهده‌دار همان کار میکند .**

حکومت‌اسلامی هنگامی تحقق می یابد که قانون اجرا شود و افکارومبادی‌اسلام حکومت کندواصول‌ونظاماتش حکومت‌وشکل اجتماع راتعیین کند . همهٔ‌حرف‌همین‌است .

باید دانست هر نوع حکومتی که با مراعات نظام اسلام پدید آید ، قدر مسلم اصل مشورت درآن معتبر است وقرآن باین مطلب تنصیص مخصوص دارد چنانکه میفرماید : **وَ أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ**

واماطریق مشورت : اسلام حدمعینی برای آن قائل نشده.زیرا این‌مسأله‌ای‌است‌انتظامی (مثل نظامنامه های قوانین) که بااحتیاجات هرزمان بایدتطبیق‌داد و وسائل وامکانات رادرتحقق مشورت از نظر زمان ومکان باید درنظر گرفت . زمانی که افرادصاحب‌نظر که‌آراء آنها آراءقاطبه ملت‌محسوب می‌شد ، همه‌درمدینه‌جمع بودندودراطراف پیغمبر (ص) گرد می‌آمدند . پیغمبر اکرم در کارها باآنها مشورت

می‌فرمود ـ البته در مطالبی که خطمشی خدائی و آسمانی درکار نبود آنجا برای مردم آزادی فکر و تصرف در شئون دنیائی‌شان محفوظ بود. برای اینکه خود آنها بکار خودشان بهتر خبره بودند. منظور از کارهای دنیائی اموریست که جنبه قانون فردی یا اجتماعی نداشته تنها تشخیص و تخصص عملی لازم است. مثل فنون جنگی و حرفه‌های زراعتی و حفظ محصولات و اموریکه در این ردیف است. (مانند تدابیر لازمه برای ایجاد امنیت و استحکام موقعیت اسلامی و ترویج امور تولیدی) (مترجم)

بطور خلاصه باید بگوئیم مشاورین در شئون عملی قوانین و تطبیق قوانین عمومی بمواد جزئی و تشریح نحوه انطباق، صاحب اختیار می‌باشند (۱).

اما قوانین مربوط بزندگی انسانی که باروح و عقل او اصطکاك دارد و همچنین ارتباط قانون با مردم و مردم با قانون و حقوق و حدود و وظایف افراد و جامعه و ... اینها همه مسائلی است که خود اسلام آنها را بیان کرده و ما باید از طریق عقل و نقل مقررات خصوصی و قواعد عمومی و افکار کلی آن را بدست آوریم و آنچه را که مطابق این کلیات باشد حکم اسلامی بدانیم.

* * *

مشورت تا مدتی در چهاردیواری مدینه محصور بود یعنی تا زمانی

---

۱ ـ از حضرت رضا علیه‌السلام نقل شده که میفرماید: برماست القاء اصول و برشماست تفریع.　　(مترجم)

که مدینه مجمع اهل رأی بود . ولی همینکه اوضاع اندکی عوض شد وموضوع جنگ با اهل شام پیش آمد ، خلیفه اول با اهل مکه نیز مشورت کرد ، زیرا این جنگ مربوط بخارج از منطقه عرب آنروز بود که اثراتش بتمام مناطق عربی ارتباط داشت و با اهل مکه آن ارتباط را داشت که با اهل مدینه آن ارتباط را می یافت . بهمین ترتیب اگر دنباله جریانرا تا زمان خودمان ادامه دهیم می بینیم که افکار عمومی درشهری مخصوص متمرکز نبوده و نیست .

بنابراین برای اینکه رأی عمومی رابدست آوریم ، بایستی با تمام مردم مشورت کنیم واین موضوع مربوط بنظم کار است که در مرحلهٔ اجرا پیش می آید . اصل کلی همان مشورت است که در اسلام مقرر شده و آن قاعده که از نظر اسلام قطعی است برطرف کردن قیودی می باشد که نمیگذارد انتخابات نمودار افکار عمومی گردد **یعنی باید مقدمات آزادی و درستی انتخابات فراهم شود . انتخاب کننده نباید کلید زندگیش دراختیار صاحب ملك یاصاحب قدرتی مثل دولت باشد (چنانکه امروز اینطور است) . حاکم در اسلام حکومت را از یك مبدأ بدست می گیرد و آن اراده کسانیست که درزیر لوای آن حکومت زندگی میکنند و بیعت آزاد تنها راه رسیدن بحکومت است .**



نتیجه : باید گفت که بدون شورو رضاوقبول مردم ، حکومت عادله عملی نیست و حاکم اسلامی پس از تصدی امر حکومت باجلب

رضای عمومی طبعاً اطاعت مردم را بدست میآورد و پیمانش با ملت همین است و هر روز که حاکم قانون را اجرا ننمود واجب الاطاعه بودنش بخودی خود ساقط می‌شود. صاحب این دین می گوید: بشنوید واطاعت کنید اگرچه بر شما یك غلام حبشی حاکم و والی شود دریاست اوشیرین و پسندیده است مادامیکه در میان شما احکام قرآنرا اجرا کند.

روشن است که در این حدیث قانون اطاعت مرتبط با اقامه نوامیس قرآنست . پس بطور مطلق لازم الاطاعه نیست .

فرمانهای ظالمانه

بسیاری از صاحبان فکر و همچنین متخصصین فنون میترسند که اگر حکومت اسلامی پیدا شود برای آنها چوبه دار نصب میکند یا آنها را بآتش می سوزاند یا بزندانهای تاریکشان می اندازد . چرا میترسند ؟ برای اینکه تصور میکنند که حکومت دینی طبیعتش استبداد وزوراست ، گرفتن آزادی وخفه کردن نفس هاست ، خاموش کردن صداها و محدودیت میدان عمل و افق فکر است .

آیا میدانید این قیافه ملال آور و منفوری که بحکومت اسلامی وقوانین آن داده شده است از کجا پیدا شده ای صاحبان فکر و ای ارباب مطالعه ؟! این فکر از محکمه های تفتیش دوران جهل و تاریکی است که علما را میسوزاندند یا قطعه قطعه می کردند و لاشه آنها را جلوی مار و مور می افکندند چنانکه امروز هم پاره ای حکومتها که

بنام دین حکومت میکنند در بعضی از بلاد مسلمین همین گونه رفتار مینمایند . لکن باید بگوئیم که هیچیك از این حکومتها ارتباطی با اسلام نداشته و ندارد وروش اسلام را پیروی نمیکنند بلکه اتکای این حکومتها چه در قدیم وچه درحال حاضر بجهالت رایج وانحطاط فکر و کوتاهی فهم مردم است . باین توده های خاضع درمقابل استبداد، علم وترقی بدهید ، نور آشنائی بدین عطا کنید ، تااین پردهٔ جهل ازپیش چشمانشان کناررود وببینند که اسلام درصف مقابل حکومتهای استبدادی است نه در ردیف آنان .

آیا اگر حاکم مستبدی ادعا کند که استبدادش دینداری است میشود بااین ادعای باطل حکومت اسلامی را اززندگی کنارزد ؟ اگر اینچنین است پس دموکراتی ساختگی امروز که دربسیاری از کشورهای ماحکومت میکند ، چون ساختگی است بایدمارا ازحکومت دموکراتی حقیقی بجانب حکومتهای دیگر بیفکند !

آیااین رقم حکومت ، دموکراتی و قانونی پارلمانی است که دستگاه حکومت فقط بحساب سرمایه داران کارمی کند ومیلیون ها گرسنه و لخت و مریض ، استثمار میشوند ، که نه حمایت کننده‌ای دارندونه یادآوری ! ؟ آیااینست دموکراتی قانونی پارلمانی درحالیکه یك پلیس میتواند هر کس رادرمیان راه بارتکاب جرمی متهم کند ، اورا بگیرد ، سیلی ولگدبزند ، فحش وناسزا بگوید ودرصورت امتناع اورا

کشان کشان بطرف کلانتری براند وبرای اوپرونده تشکیل دهند . وهمه‌اینها پیش‌ازآن باشد که رئیس کلانتری را ازجریان آگاه کنند پیش‌ازآنکه محکمه‌ای تشکیل‌یابد وقبل‌ازآنکه دستورتحقیق دربارهٔ اوداده شودتا که معلوم گردد مجرم است یابیگناه ! ؟

آنچه درباب هرنوع حکومتی مرجع قضاوت است ، نظامات واصول وقواعد آن‌است.اما اگربسبب جهل‌یا انحطاط اخلاقی یاهر عامل دیگری با آن اصول عملا مخالفت شده ، درآنصورت شخص بیغرض درجواب بایدبگوید که قوانین واصول‌آن حکومت مراعات نشده وبایستی بآن‌اصول بر گشت . ودعوت مردم‌برای بر گشت‌بسوی آن‌قوانین هم‌قوی وهم‌منطقی‌است . زیرامتکی باصلی است که مورد اعتراف وقبول میباشد ولی‌درمقام تطبیق‌خوب اجرانشده .

اگرآنهائیکه درسایه حکومت اسلامی از استبداد وحشتنا کند یااز روی‌غرض دیگرانرا ازاستبداد میترسانند مدرکی‌داشتند که‌اسلام دعوت باستبداد می کند ، ودر مقابل استبداد وزور گوئی امر بسکوت مینمایدآنوقت مسأله کنار گذاشتن‌حکومت‌اسلامی‌حرف‌مقبولی‌میشد.

دین اسلام نظامی است که کسانیرا که تن‌بضعف و ذلت میدهند مستوجب عذاب‌الیم میداند ، میفرماید : « کسانیکه ملائکه‌آنهارادر حال‌ظلم‌نسبت بخود ، قبض روح میکنند ، ازآنهامیپرسندچرااینگونه آمدید ؟ می گویند کارمادرزمین‌بناتوانی وضعف کشید ، اسیردیگران

شده بودیم . بآنها گفته میشود پس چرا ازمحیط اسارت خارج نشدید زمین خدا که بزرگ بود . اینها کسانی هستند که جایشان جهنم است وچه عاقبت بدی است»(۱)

اسلام پیروان خودرادر راه احقاق حق بمبارزه وجنگ تحریص وتشویق میکندومیفرماید : «مَنْ قُتِلَ دُونَ مَظْلَمَةٍ فَهُوَ شَهِيدٌ» : **هرکس که در راه طلب حقش کشته شود شهید است .**

اسلام مردمی را که درمقابل حاکم ظالم سکوت می نمایندو کوچک‌ترین عکس العملی ازخود نشان نمی دهند بیم می دهد ومیفرماید :

مَنْ رَأَى سُلْطَاناً جَائِراً مُسْتَحِلّاً لِحُرُمِ اللّٰهِ نَاكِثاً لِعَهْدِ اللّٰهِ مُخَالِفاً لِسُنَّةِ رَسُولِ اللّٰهِ ؛ يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللّٰهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ ؛ فَلَمْ يُغَيِّرْ عَلَيْهِ بِفِعْلٍ وَلَا قَوْلٍ ، كَانَ عَلَى اللّٰهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مُدْخَلَهُ

: هر کس سلطان جائری را ببیند که حرامهای خدا را حلال میشمارد وپیمان خدائی را نقض می کند و باسنت پیغمبر صلی الله علیه وآله مخالفت می ورزدودر میان بندگان خدا باگناه وتجاوزرفتار می کندو بافعل یا قول براواعتراض نکند ، برخدااست که این شخص را همانجا ببرد که ظالم رامی برد .

آیااین نظامی است که میترسند منتهی بحکومت استبدادی حکام وتسلیم مردم بهیأت حاکمه گردد . یااینکه این نسبت را باسلام دادن برای

(۱) سوره نساء آیه ۹۷

گمراه کردن مردم است!.



واما مسأله ترس از تنگی افق فکر متصدیان حکومت اسلامی وجامد بودن افکار آنها که دراول فصل فرمانهای ظالمانه بآن اشاره شد.

البته کسی که شایستگی آنرا دارد که وارد بحث شود و از اسلام اطلاع دارد، تا بامروز جرأت نکرده است این دین را بکوچکی افق و جمود وخشکی متهم کند. **وکسانیکه بدون آشنائی بدین اسلام، خود را درمباحث آن داخل می کنند: آنها شایستگی مباحثه را ندارند. زیرا این اشخاص هنوز ارزش واحترامی برای مبادی ساده بحث ومناظره قائل نشده اند.**

بایددانست که این دین نه تنها بآزادی فکر احترام قائل شده وترغیب نموده است بلکه بمقیاس زیادی بحث از کلیات آفرینش و اوضاع جهان کرده وراه را برای مباحث علمی صرف وهمچنین علوم تطبیقی هموار نموده است. واین قاعده اساسی در این دین است. **و بهمین جهت اسلام بکلی برکنار است ازمعرکه ایکه کلیسا در قرون وسطی خود را در آن وارد می ساخت وعلما را آتش میزد وزندانی میکرد برای اینکه در مباحث علمی وارد شده اند.**

اماشئون اجتماعی وعبادات وسایر اموریکه بفکر وروح انسان ارتباط دارد، مادامیکه برخلاف مقررات صریح دین نباشد اسلام

آن رأی رامحترم شمرده وصاحب نظررا حمایت می کند ونمیگذارد اورا اذیت نمایند تا بتواند آزادانه فکر کند مگر اینکه آن گفتار کفرصریح وغیرقابل قبول باشد وهیچگونه شك و تأویلی رانپذیرد .



واماحدود اسلامی مباحث جداگانه‌ای لازم دارد وموضوعاتی است که درچهار چوبه جنایات اجتماعی باید از آن گفتگو شود و معلوم گردد که بوسیلهٔ آن حدوداحترام اجتماع ومصلحت آن محفوظ میماند . آنچه‌در اینجا لازم است بحث شود فقط رفع شبهات آن می‌باشد . حالا اگر کسی تصور نماید که حدوداسلامی دارای روح قساوت است ، برای ماهم دراین خصوص گفتار تازه‌ای است .

این حدودمثل بریدن دست سارق وسنگسار کردن زانی محصن یاشلاق زدن بغیر محصن وتازیانه زدن بمست ، ممکن است در ابتدای نظرحکمی قساوت آمیز جلوه کند وبرای کسیکه افکار کلی این دین وقواعد عامه آنرا کاملا نخوانده است اینطور وانمود میکند .

جواب این شبهه‌را اجمالا باید چنین گفت که اسلام این حدود را بمرتکبین این جرائم اقامه نمی کند مگر بعد از آنکه مرتکبین در ارتکاب آن کوچکترین عذر وشبهه‌ای نداشته باشند .

اسلام دست دزدی‌را می برد که اضطرار بغذای روزانه یا زندگی عائله‌اش برای اومجوز عمل نگردد .

اسلام زناکاری راحد میزند که چهارشاهد اورا درحال ارتکاب جرم باچشم ببینند . ودرعین حال اجازه نمیدهد که از دیوار مردم بالا روند وتجسس راحرام میداند. معلوم است که بدون تجسس وبی آنکه از دیوار خانه‌ای بالاروند اگر کسی در حال زنابطوری دیده شود که چهارشاهدبتوانند عمل او را ضبط کنند باید گفت وقاحت وفساداخلاق این مجرم فاحش است واو نه‌تنها باعمل زنا جرم کرده ، بلکه سبب شیوع فحشاء وزنا شده‌است . وچنانچه کسی بااین وقاحت اجتماع را بسوی فساد سوق دهد ، البته مورد غضب خداست وباید شلاق بخورد . واگر محصنه هم هست سنگسارشود «چقدر زیبا گفته قرآن» :

«کسانیکه دوست دارند فحشاء درمیان مؤمنین شایع شود محققاً برای آنها دردنیاو آخرت عذاب دردناکست»

اما کسانیکه این‌عمل را پنهانی مرتکب شوند (وبدیهی است که در این صورت شهودی نخواهد بود) و سپس خودشان برای نجات از آتش دوزخ و کفاره گناه اعتراف کنند ، اسلام نسبت باینان نهایت مهربانی می کند وخودش برای آنها عذرمی تراشدتااین دلهای ناراحت شده وپریشان که طالب پاکی است ازمؤاخذهٔ سخت دنیوی معاف گردند.

چیزی که تأیید می کند این تشدید عقوبت اسلامی مربوط بنشر فحشاء است اینستکه می‌بینیم در حق کسی هم که مرتکب زنا

۱ـ سوره نور آیه ۱۹

نیست ولی بدیگری نسبت زنا میدهدو باینوسیله در محیط عرض وناموس مردم شایعات ایجادمیکند ، حداجرا می شود . چنانکه خداوندمیفرماید:

«کسانیکه زنهای عفیفه را متهم بزنا می کنند وچهارشاهد عادل نمیآورندبآنها هشتادتازیانه بزنید وهیچوقت شهادت آنها را قبول نکنید وآنها را فاسق بشناسید »(۱)

همین حال درحدشارب خمر است، شلاق زده می شوددرجائیکه شارب عملش ضبط شود . اما اگردرخفا بوده و کسی آنرا ندیده باشد، حق ندارند ازدیوارخانه اش بالاروندوتجسس کنند .

شرابخواری که آشکارا معصیت می کند ودر خیابانها عربده

(۱) چنانکه شخصی نزد امیرالمؤمنین علی علیه السلام آمد وبعمل زنای خود اعتراف کرده گفت : **انی زنیت** حضرت روی از او بگردانید آن شخص بار دیگر مقابل حضرت ایستاد وجمله را تکرارکرد امیرالمؤمنین علی (ع) باز روبگردانید گناهکار برای مرتبه سوم اعتراف را تکرار کرد . حضرت فرموداگرمرتبه چهارم بعمل خود اعتراف کنی تراحدخواهم زد . چرا موقعی که یکی از شما گناهی می کند از خدای خویش طلب مغفرت نمی کندو آبروی خودرا میان مردم میریزد .

همچنین میدانیم اگردراثراعتراف چهارم شروع باجرای حدشودودرآنحال مجرم فرارکند فرارش انکارتلقی میشود . تمام اینها دلیل است برنهایت مهربانی وعطوفت اسلام دراجرای حدود .

می کشد : اجتماع حق دارد خود را ازشر این نمونهٔ زشت حفظ نماید واو راعقاب کند . اما کسی که مستتر است و باسینهٔ بازوروی گشاده معصیت نمیکند حسابش باقلب خودش وخالق خودش خواهد بود و **اسلام این گونه فسادها را باتنبیهات اخلاقی معالجه می کند نه بامؤاخذه وعقوبت**



دراینجا نظریه‌ای ازیك نویسنده میآوریم ، اودر کتابش بنام «انسان درمیان مادیت واسلام » بحثی از عقوبات اسلامی می کند که خلاصه اش اینست : اسلام در ابتدای امر از تمام مقتضیاتی که فردی را بسوی ارتکاب جرم سوق دهد جلو گیری می کندومعالجه را قبل از وقوع می ـ نماید و بااینجهت برای مرتکب جرم عذر وبهانه‌ای درارتکاب باقی نمیماندمگر ابالیگری و پرده‌دری عمدی . و برای اینگونه اشخاص مجازاتهای سخت ، سنگین شمرده نمیشودهر قدرهم سنگین باشد زیرا بدست خودش وسائل جرمهارا فراهم نمی کند ومثل هیأت های حاکمه امروزدرانتظار این ننشسته تا کسی مرتکب جرم بشود آنگاه اورامؤاخذه نماید بلکه وسائل راطوری تنظیم می نماید که اساساً جرمی واقع نشود. واینمطلب آشکار است که وقتی جلو گیری فایده نبخشید چاره‌ای جز معالجه قطعی آن نیست (مثل معروف آخرین دواداغ زدن است ـ مترجم)

این احتیاطات اسلامی رادرمسأله حدود بی خبران دلیل بغیرعملی بودن آن میگیرند ، لکن اینحرف از جهل مبتذل است که مطالب و

موضوعات‌را سطحی و بسرعت مطالعه می کنند. و اینرقم فکر باارزش علم ومتانت و بحث و کوشش لازم دریك مسأله علمی مانند اینگونه مسائل، منافات دارد.

بامطالب گفته‌شده بایدصاحبان فکر سلیم و مردان علم و کسانیکه دراین‌ردیف‌اند اطمینان‌حاصل کنند که‌حکومت‌اسلامی هیچ‌وقت آنانرا بچوبهٔ داروزندان تحویل نخواهدداد وافکارشان‌را خفه‌نخواهد کرد وقلم‌هاشان‌را نخواهدشکست و آنانرا ازحمایت‌خوددور نخواهدساخت صاحبان‌فکر سلیم نباید بصداهای بی‌ارزش کسانی که‌دین‌را حرفه‌قرار داده‌و بدون‌جهت مردم‌را ازسیطرهٔ اسلامی ترسانند اعتنا کنند، زیرا اینان برای‌تبرئهٔ خودشان واینکه قیافه حق گوئی بخ... بگیرند گاه و بیگاه بعنوان اعتراض بمفاسداجتماعی حرفهای‌مجملی‌ازحدوداسلامی پیش‌می کشند، وقتی‌حکومت اسلامی‌جامه‌عمل‌پوشید اینان بکارمفید گماشته میشوندوهمچنین سایرعنصرهای‌عاطل که در قهوه‌خانه، گوشه کاروانسرا، در خیابانها و خلاصه همه آنهائی که در بیکاره بودن یکسانند که‌بعضی بیکار اجباری، عده‌ای‌تنبل‌روح مرده‌و برخی‌هم از زیادی‌مال‌ودرآمد بکار نمی پردازند.

وقتی تمام‌این بیکاره‌هادرجریان کار وزندگی بانشاط‌افتادند قطعاً جرائمی اتفاق نخواهدافتاد که‌ناچار بـاجرای‌حدی برای آنها شویم‌مگر بسیار نادر و برخلاف‌سنن زندگی ودراین‌موارد نادره هراجتماعی بایدمؤاخذه قاطعی بکند.

بحث در پیچیدگی نصوص اسلامی

بعض افراد بیغرض ندانسته آنچه را که ارباب غرض از پیچیدگی مواد در قانون اسلام اشاعه می‌دهند تصدیق می کنند برای اینکه بعضی از این مغرضین در میان مردم بنام عالم نامیده شده بالنتیجه در نفوس بیغرضان این شبهه پیدا می‌شود که چون نصوص پیچیده است هر کس می‌تواند بدلخواه تأویل کند وطبعاً انسانرا بسوی جهل و میدان گمراهی می کشد ، بنا بر این مواد اصلی قانون که برای حکومت لازمست بطریق آشکار و شناخته شده پیدا نخواهد شد . آنچه باعث این شبهه در دلها گشته ندانستن مبادی این دین است و گرنه هر کس بمنابع اولیه وسادهٔ اسلامی مراجعه بنماید بزودی متوجه اشتباه خود می‌شود .

کلیه مذاهب که در اسلام است مأخذ احکام و قواعدشان همان کتاب وسنت بوده قرآن وحدیث هم برای همه در دسترس است .

بلی گاهی نظریات دانشمندان در تطبیق قواعد وجزئیات مختلف می‌شود لکن باید دانستکه در تفسیر نظریه قانونی طبعاً قانوندانها اختلاف پیدا می کنند . لکن این اختلاف علت نمی‌شود که آن قوانین دور انداخته شود بخاطر آنکه مفسرین قانون اتفاق آراء ندارند .

واما وسعت مبادی اسلام و عمومیت آن مطلبی است در غیر مقررات اسلامی ــ مقصودم اینست که وسعت مبادی در شئون کلی زندگانی روزمره

افراد است . مثل اینکه اسلام درباب حکومت مشورت رامقرر می کند وطریق مشورت رابخودمردم وامی گذارد ، بدون قیدمانند قانون اساسی که تصریح می کند حکومت پارلمانی باشداماترتیب انتخابات رابقانون انتخابات مصوب مجلس وامی گذارد . همچنین اسلام مقرر می‌دارد که حدودبا پیدایش شبهه ساقط می‌شوداما بیان آن حالاتی که برای متهم شبهه‌آوراست بقانونی که مفسراین قاعدهٔ کلی است ویا بنظر آن قاضی که در آن حادثه رأی میدهد واگذارمی‌شود .

حلال اسلام وحرامش آشکاراست . و صاحبان غرض که بفکر تأویل قانون وتحریف آن هستندمی‌توانند هرزمان این تحریف را بکنند ودرخصوص هرقانونی این کار میسوراست .

ما بچشم خودمی بینیم ازاین هیأت های حاکمه؛ هر کدام که بکرسی وزارت می نشینند برای اعمال خودازقانون تفسیروتأویلی می نماید و در سایه قانون مرتکب کارهائی می‌شود که اصلا بخاطر قانونگزار خطور نکرده است . آیامی‌شود گفت که بخاطر تأویل نادرست یکی ازاهل طغیان بایدقانون را لغو کرد ؟ هرچند تصریحات قانون تأویل اورا نپسندد .

چطورشد که مردم دراینگونه موقع جرم رامتوجه آن طاغی می نمایند نه قانون ؛ اماوقتی ارباب غرض قوانین اسلامی را بمیل خود تفسیرمی کنند ؛ تهمت متوجه قوانین اسلامی می شود ! بدیهی است که این شبهه ظالمانه است وپایه صحیحی ندارد .

زنان !!!

در اینجا شبهه ایست قوی که باین دین چسبیده و آن محرومیت زن از شئون زندگیست در صورتیکه دور از روح اسلام و تعالیم آن است کما ـ اینکه از واقعیت تاریخی آن نیز دور است .

باید گفت نهضت اسلام با در نظر گرفتن اوضاع آنزمان در موضوع زن یك جهش انقلابی بود و تا امروز هم قدمهای انسانی پر قیمتی بر میدارد که تمدن امروزی غرب چیزی بآن اضافه نکرده مگر پرده دری و آزادی برای بی ناموسی ـ بسیاری از زنها میترسند که اگر حکومت اسلامی پدید آید زنها را بدوران کنیزی بر میگرداند و این ترس بی جهتی است و در اسلام منشأی برای آن نمیباشد.

آنچه از اسلام میدانیم وجداً بآن معتقدیم اینستکه هیچ زن فاضله ای حق ندارد از اسلام و حکومتش بترسد زیرا اسلام باو آزادی باکرامتی داده بهمان اندازه که بیك فرد شریف در کارهای مفید داده است .

اسلام بزن حق داده که از راه مشروع مالك شود و استفاده نماید .

بزن حق داده که اختیار ازدواج در دست داشته باشد بدون آنکه بازدواج

معینی اورامجبورسازندیاازازدواج معینی برخلاف اراده‌اش جلوگیری کنند . باو حق داده بهرجا که می خواهد برود و بیایدبشرط آنکه **درلباسی باشدکه‌اوراوقاری‌دهد نه‌درلباسیکه شهوت‌انگیزبوده وناموس اوراموردغارت حیوان‌صفتها قراردهد .**

بلی‌اسلام زنرا منع کرده که نیمه عریان ازخانه خارج شود و نظرهای عاشقانه خودرادرمیان مردم تقسیم کند و خنده‌های فاجرانه بمردان تحویل‌دهد ، **آری کسانیکه آزادی زنرا باینمعنی طالبند البته بایستی ازحکومت اسلامی بترسند .**

واما کسانیکه باشوروهیجان ازآزادی زن بحث می کنند ومی - خواهند زنها راهم بهیجان وادارند ، آنها خودشان بهترواقفند که‌چه هدفی دارند . و مجامع‌زنانیکه بآنهاخوش‌آیندمیگویند اینهارا خوب می‌شناسند ، آن‌زنها این‌مردها رابمجالس بی‌بندوبار دعوت می کنند که درآنجا زن از تمام شؤنات انسانی برهنه می‌شود و مانند حیوان جنگلی میگرددودرآنمجالس مردها اطوارزنانه وزنها حرکات‌مردانه رابخود میگیرند . بلی‌اینگونه مجالس‌را اسلام نمی‌شناسد .

بودند تیپ زنانی درعهد صاحب دین‌اسلام حضرت محمد ﷺ درحالیکه برای‌نمازبمساجد میرفتندوبرای‌خرید ازخانه‌خارج‌می‌شدند وبرای تشجیع‌مردان‌بمیدانهای‌جنگ رهسپار میگشتند .

بعداً که دوران‌ظلم و استبدادپیداشدزنرامتاع قرارداد کمااینکه

مردرا نیز برده قرارداد .

هنگامیکه حکومت اسلامی پیداشود ، زنرا بآن آزادی پرارزش برمیگرداند آزادی که اورا نجات میدهد ازسیر قهقرائی و آن حالت کنیزی، و نجات میدهد اورا ازاین بی بند و باری که ازمیان تمدن اروپائی پیداشده، نجات میدهد روح انسانیتی را که درحرمخانه اشراف و سالن رقص یکسان خوار گشته .

چه ترس است ازاسلام بر یك زن فاضله وقتیکه دراین حکومت بخواهد نشاط انسانی خودرا درحدودشرف وعزت پیش برد؟!.

زنهائیکه حاضر نیستند در این محیط شریف وپرارزش رشدو ترقی کنندومی خواهند ازاین میدان تجاوز نمایندالبته حق دارند که بتمام معنی ازحکومت اسلامی بترسند .

تعصب ضد اقلیت‌ها

شبهۀ آخری که درخصوص حکومت اسلامی باقی مانده :ومن مایل نیستم پیرامون آن صحبتی کنم لکن بعضی مردم بتصریح یا بکنایه بآن اشاره می کنند و بعضی این شبهه را برای رسیدن بمقاصد کوچك خود ومحقق- ساختن منافع اندك ، نقطه اتکاء خود قرار میدهند ، این شبهه عبارت است ازمسأله اقلیت ها در حکومت اسلام و حکومت اقوام بخصوصی که درسایه حکومت قانونی اسلام پیش میآید.

من گمان میکنم که ترس اقلیت ها در کشور هـای اسلامی از حکومت اسلامی جنون آمیزاست وقابل‌اعتناء نمی‌باشد هیچ دینی و هیچ حکومتی در دنیا ضامن آزادی اقلیت ها و حفظ شرف وحقوق ملی آنها ، آنچنانکه اسلام درتاریخ طولانی خود عملا نشان‌داده‌است ، نشده‌بلکه هیچ‌حکومتی نازاقلیت هـارا آنگونه که‌اسلام نازپروری کرده‌است متحمل نگشته حتی اقلیت های بیگانه ازملل اسلامی که وجه مشترك زبان ووطن راهم ندارند ، ازاین آزادی وحسن‌توجه برخوردار بودندولی‌پاداش اسلام درمقابل این‌عدالت‌وحسن‌رعایت‌در کشورهای‌ادیان‌دیگرودرسایه‌حکومت-های غیراسلامی‌چه درقدیم وچه درزمان حال‌جزفشار وستم‌نسبت بمسلمانان نبوده‌است . بنابراین بحث‌ازملی بودن حکومت ورعایت قوم ونژاد (نه‌اسلامی بودنش) بحث‌بسیار ناپسندی‌است که در حقیقت برای‌آن مدرکی نمی‌باشد . نه‌واقعیتی داردونه شاهد تاریخی واگر روح انصاف درکارباشد اقلیت های متوطن دربلاد اسلام نباید اجازهٔ این‌تهمت رابدهند .



من در اینجا برای نمونه دورانی از حکومت اسلامی را ذکر می‌کنم که‌انتظار میرفت‌ازهمه دوران های‌اسلامی بیشتر تعصب‌وقساوت وبدرفتاری داشته‌باشد .

من نمونه ای اززبان یك نویسنده مسیحی اروپائی که از رفتار

عثمانیها بااقلیت های غیرمسلمان در ممالك مفتوحه بدست عثمانیها صحبت میکند ذکرمیکنم وبهمین‌نمونه اکتفاخواهم کرد. زیرا گفتار اواینمطلب رابحدنهائی فیصله‌میدهد :

«سیرت ـ و ـ آرلوند» در کتابش بنام«دعوت بسوی‌اسلام» می‌گوید : رفتاریکه‌هیأت حاکمه عثمانی‌نسبت‌برعایای‌مسیحی کرده‌اند (پس‌ازدویست سال‌ازفتح یونان) دلالت میکند براغماضی که مانندآن تاآنزمان درممالك‌اروپاسابقه نداشته زیرامردم درمجاروترانسیلوانیا و اتباع مذهب توحید از مسیحین که در ترانسیلوانیا بودند همواره میخواستند که بترکهای عثمانی تسلیم‌شوند تادردست‌فامیل‌هابسبورك متعصب نیفتندپروتستانیهادرسیلیزیا ، بانظررغبت‌بترکهانگاه‌میکردند وباخوشحالی آرزوداشتند که درسایه حکومت اسلامی آزادی دینی‌را بخرند . وازجمله وقایع ،فرارعده کثیری‌ازیهودیان‌اسپانیاست که‌در فشاربودند ، وجزترکیه پناهگاهی نیافتند وهمچنین‌می‌بینیم‌قزاقهای روسی که بفرقه ای ازبا ایمانهای قدیمی مسیحی منتسب می شوند که کلیسای‌دولت روس آنها راتحت شکنجه قرارداده‌بود درممالك‌سلطان عثمانی بحدی‌برای خودشان حسن رفتار احساس میکردند که سایر مسیحیان این‌مطلب رانمی‌توانستند هضم کنند .

حالا‌ببینیم مسلمانها درآنزمان ازمسیحیها‌چه می‌دیدند وامروز چه می‌بینند : جنایات وحشیانه‌ایکه مسیحین‌درحبشه مرتکب‌میشوند

ودرمالایا زیر پرچم حکومت انگلیس ونیز در روسیه ویوگسلاوی و سایر ممالک کمونیستی که مروجین غافل خودمانی و برادران بیخبرما تصور می کنند که کمونیستها عصبیتی برضداسلام بکار نمی برند .

نه‌فقط درخارج بلکه‌این جرائم وحشیانه‌علیه مسلمین ، درخانه مسلمین هم اتفاق میافتد ، در شمال افریقا بدست‌فرانسه ودر جنوب سودان بدست انگلیس ودرهرجا که استعمارتاامروزقدم گذارده‌است. آنچه علیه‌حکومت‌اسلامی گفته‌می‌شود فقط بخاطر کشتار ارمنی‌هائی است که‌بدست‌ترکهادراین‌اواخراتفاق افتاد . باید گفت که این کشتار مولود تعصب‌دینی نبودبلکه‌مارک‌سیاسی داشت .

این‌عناصر خارهائی بودند که برای‌فروبردن بر پیکردولت‌عثمانی درایام ضعف آن استخدام میشدند . واین عناصر را اروپا بخاطرعلل سیاسی تحریك می کرد که‌آن‌علل‌سیاسی‌هم ناشی بوداز اتحاد مسیحی (صلیبیت). علاوه بر این‌آنچه برای ارمنیهای مسیحی اتفاق افتاد برای مسلمانهای سوریه‌دراوضاع سیاسی‌مشابه آن‌نیز پیش‌آمدچه‌این واقعه‌وچه‌آن‌واقعه‌بدست پست‌ترین عنصرهادردولت‌عثمانی پیداشدآن عناصریکه‌طبعاً عشق‌بخونریزی وقساوت وخیانت داشت ، ومسلمان و غیر مسلمان‌دررسیدن بثمرات‌شوم‌وابتلاءات آن‌درتمام‌بلاداسلام مساوی بودند واین عناصر نه اسلام‌میفهمند ونه‌غیر اسلام .

وقتی‌حکومت بدست اسلام‌بیفتدروی اصول ساده شریفش‌پیش

میرود که هیچکس نمیتواند انکار کند . اقلیت‌های مذهبی دو هیچیك از اوضاع و حقوقشان که امروز استفاده میکنند ، تغییر نخواهند کرد و کسانیکه در این موضوع بحث میکنند باید بخاطر آورند که آزاه بمسلمانهای حبشه بآن حد رسیده که یك مسلمان مدیون که دین خود را بفردی مسیحی اداء نکند ببردگی میرود. چرا ؟ چون حکومت مسیحی است اگرچه اکثریت افرادش مسلمان است .

فصل - ۷

عداوتهائیکه پیرامون حکومت اسلامی است

در گفتار پیش باافراد خوش نیت و بی غرض صحبت کردیم ، با کسانیکه شبهاتی درخصوص حکومت اسلامی بر نفوس آنها سایه افکنده واز آن میترسیدند ومضطرب بودند نه از آنجهت که خواهانش نباشند ، بلکه چون حقیقت حکومت اسلامی را نمی دانستند برما لازم بود که این شبهات را ازخاطر آنها خارج کنیم ، واین پرده ها را از مقابل چشمشان برداریم و بطریق نیکوتری با آنها مناظره نمائیم .

اینمردم بدام یك یاچند طایفه دیگری افتاده اند که مغرض و فاسدند و برای اسلام نقشه های دشمنانه میکشند .

بلی حکومت اسلامی در داخل و خارج دارای دشمنان فراوانیست . درمیان آنها عده ای سیاستمدار کهنه کار و عده ای فرومایه و کوتاه فکر وهمه اینها درمصلحت مشترکشان که عبارت است ازراندن اسلام ازصحنه زندگی و حکومت ، همداستان میباشند و برای عقب زدن حکومت اسلامی باالقاء سفسطه های مختلف معارضه می کنند . با نغمه های گوناگون

برای شنونده آهنك یکنواخت درست میکنند . وشنونده هم منشأ اولیه این صداها را نمیداندوتصور میکنند که پشت سراین صداها حقیقتی است ! پس برما لازمست که بماهیت این عداوتها توجه کنیم :

۱ـ عداوتهای صلیبیون

موقعیت مسیحیت دراروپا وامریکا باینجامنتهی شده که بصورت یك پرچم ملی در آمده وتمام جمعیتهای مختلف زیر آن پرچم جمع شده اند.

این فریادیکه امروز بنام حمایت از تمدن مسیحی در مقابل هجوم کمونیستی بلند میکنند مانند همان فریادیستکه هنگام حمله فاشیستی ونازی از آنها بلند میشد . **وازاین فریاد منظورشان عقیده دینی نیست؛ بلکه مسیحیت پرده ایست که آنرا عموماً برای تحریك غرورملی کشورهای مسیحی بکارمیبرند** ، درحالیکه سقوط پایه های اخلاقی و اجتماعی روز بروز دربلاد مسیحی زیاد تر می شود صدای دعوت بسوی تمدن مسیحی برمیخیزد .

بااین توضیح نباید تعجب کرد که چگونه روح مسیحیت باآنکه دراروپاوامریکا روبتحلیل است درموضوع خصومت با غیر مسیحی در بلاد دیگر نیرویش یکجاجمع می شود.

باید گفت که نه غرابتی در کار است ونه معمائی که درك آن مشکل باشد . بلکه اینها یك بازی استادانه ایست بااشخاص ساده وغافل که پیرو مذاهب دیگرند ، بخصوص مسلمانها .

غرب اینگونه بمردم غیر مسیحی القاء میکنند که دین عامل

ثانوی است ودر زندگی واجتماع آنها ارزش اساسی ندارد وشاهد میآورد که ببینید چطور ما در اجتماعات خودمان از قیود دین آزاد شده‌ایم. آنگاه مردم چشم و گوش بسته ما دنبال این صدا همچون گوسفند می‌روند . وخانه خود را بدست خود خراب میکنند ؛ نه بادست دشمنان سیاستمدار متقلب.

باید دانستکه جنگهای صلیبی آثار شوم و بارسنگینش را در نفوس مسلمین وعالم اسلامی باقی گذارده است . هنوز کینه ها وبغض آن درعالم مسیحی مشتعل وفروزانست ؛ ودر افکار عالم مسیحیت و سیاست آنها موقعیت بارزی باز کرده که درمراحل مختلفه زندگی آنها بچشم می خورد و ما با غفلت بیمانندی با دست خودمان دراین جنك شعله‌ور بآنها کمك مینمائیم .



صلیبون امروز فراموش نکرده‌اند که بیت المقدس همان قطعه زمینی است که بخاطر آن جنگهای خونین صلیبی برپاشد . وقتیکه مارشال (اَلنبی) در جنك جهانی اول وارد بیت المقدس شد ، زبان صلیبیت که درخون او وخون هر صلیبی پنهان بود بحرکت آمد بحرکت آمدتا آن شعله نهانی کینه هارا آشکار سازد ؛ با گفتن این جمله : «الآن جنگهای صلیبی بپایان رسید» .

آنها فراموش نکرده‌اند جنگهائیرا که سیاست استعماری ومنافع مادی اقتضا کرد که فلسطین از آن عرب باشدیعنی از آن اهل وساکنین

حقیقی‌اش که عربها بودند . مجدداً روح صلیبیت بحرکت آمد ، بعنوان اینکه فلسطین وطن قوم یهوداست .

این جریان ادامه یافت تادر مقابل چشم غربیها وبا اسلحه و اموال آنها وتشریك مساعی کمونیستها باین نتیجه شوم کنونی کشید (همان کمونیستی که دین‌را ازحساب‌زندگیش خارج می‌سازد ، مگر آنکه‌این دین اسلام باشد که درآنصورت بنام شیوعیت نه‌بنام صلیبیت با اسلام میجنگد . جنك می کند بحساب منافع خصوصی خودش ، چنانکه خواهد آمد) .

این‌مطلب‌را صلیبیون بطور تحقیق میدانندوافراد آنان هم بصراحت میگویند: اسلام یگانه دینی‌است که برای آنها خطرناکست . صلیبیون نه‌از بودائی‌میترسند ونه‌ازهندوونه‌ازیهود ،زیرا اینها عموماً ادیانیست مرتبط بقومی معین که نمیتوانند بخارج از خود سرایت کنند ودرعین حال از آئین مسیحی ذاتاً روح ترقی‌وتعالی کمتر دارد . **اما اسلام چنانکه خودصلیبیون‌میگویند‌دین متحرکی است که بهرسو پیش میرود؛ودارای فکریست که خودش توسعه می‌یابد ، بدون آنکه نیروئی برای‌مساعدهٔ باو لازم باشد** . وهمین معنی‌است که درنظر صلیبیون خطر تلقی‌می‌شودو بهمین‌جهت برخودلازم‌میدانند که‌خودشانرا ازآن حفظ کنند وبطور عموم در مقابل آن مقاومت نمایند .

ماشرقیها غافل هستیم از عمق کوششهای تبلیغاتی که دراروپا و امریکا برای انتشار مسیحیت در نقاط مجهوله یا معمورهٔ عالم مبذول می‌شود ، مادرك نمی کنیم که تنها برای کلیسای کاتولیکها چهار هزار هیأت تبلیغاتی است که در نقاط مختلفه زمین پراکنده می‌شوند و بنقاط غیر مکشوفه کنگو وتبت روانه می گردند.

این فعالیتها تنها بوسیله هیأت‌های اعزامی صورت نمی گیرد بلکه تکیه گاه عمده‌ای از مسیحی‌های وطنی در مراکز مختلفه عالم دارد که برای آنها راهها وعنوانهای گوناگونی ساخته‌است وقیافه‌های مختلفی بخود میگیرد که قیافه دینی یکی از آنهاست . مثلا در مصر جرجی زیدان سردبیر مجلهٔ الهلال و سلامت موسی نویسنده معروف هردو نماینده مهم دستگاه تبلیغاتی مسیحی می باشند. این دو نفر بنام نویسندگی وادبیات وتاریخ دراثر غفلت شرقی ها میدان مناسبی برای عمل پیدا کرده‌اند که هیأت‌های مجهز تبلیغاتی عهده‌دار آن نمیتواند باشد .

یگانه دینی که درمقابل این کوششها می‌ایستد اسلام است و بس ، چنانکه از نوشته‌های آنها معلوم میشود و گاهی هم خودشان اینمطلب را صریحاً بیان میکنند .

صلیبیون می‌دانند که اسلام جز بوسیلهٔ حکومت نمی‌تواند بطور کامل تحقق پیدا کند ودرروی زمین نیروئی کسب کند - آنچنان حکومتی که‌عقیده‌را بصورت قانون درمی آورد و آنگاه از همین قانون حمایت و

دفاع می نماید . بهمین جهت بابر گشتن حکومت باسلام جنگی سرسخت وآشتی ناپذیر دارند ، جنك مستقیم یعنی با قدرت و نفوذیکه دارند مستقیماً میجنگند . وبموازات آن غیر مستقیم بوسیله اهل غفلت صدمه میرسانند . و همچنین بوسیله کسانی که منافع شخصی خودشانرا در حکومت اسلامی در مخاطره می بینند مقاصدخودشان راپیش میبرند .

درست درچنین ایامی که غربیها نمی خواهند در هیچ یك از نقاط روی زمین اسلامی وجودداشته باشد وحکومتی براساس آن بنا شود که بحقایق وافکار اسلام عمل کند و قوانین اسلامی را اجرانماید ، درهمین موقع از گوشه و کنار اقطار اسلامی که در تحت سیطرهٔ استعمار قرار گرفته است صدائی بلنداست . . . . که زمان پیش رفته وحکومتی راکه بر اساس دین قائم باشد نمی پذیرد !

صحبت کمونیستها رافعلا کنار می گذاریم . زیراانکاراو بدیانت شدیدتر ومخالفتش بادولت متکی بدین ، سخت تر است .

بطورکلی خواسته عالم صلیبی اینستکه اسلام نباید حکومت کند ؛ واین سادگی وغفلت مااست که تصدیق میکنیم اعمال صلیبیون درشرق وغرب بسط تمدن و توسعه فرهنگ و تعلیم و تربیت است .

۲ ـ عداوتهای استعمارگران

تفکیك میان دشمنی صلیبی ها بااسلام ودشمنی استعمار بااسلام

کاری بس دشوار است ، زیرا هریك از ایندو دیگری را کمك میکند و بپامیدارد وخوب جلوه گر می‌سازد . اسلام عقیدهٔ شرافت طلبی ودین عزت است . وهنگامیکه این عقیده دردل صاحبان آن پیداشود درمقابل استعمار بسختی مبارزه میکنند . و فکر باز گرداندن حکومت باسلام روح طرفداران آنرا هرچه بیشتر بیدار می نماید ، ودر نتیجه استعمار گر نمیتواند بهره برداری کند ومسلمین را تحت قیمومیت خود قرار دهد .

اسلام به تابعینش اجازه نمیدهد که بحکومت بیگانه بلکه بهر-قانونی که مخالف شریعت اسلام باشد خضوع کنند . ودر راه استعمار این مطلب گردنه ایست بسیار سخت .

استعمار گران مانند روشنفکران وطن ما درغفلت نیستند و مانند حکام نابغه ... ماهم ساده نمی باشند . آنها پایه استعمارشانرا بر تعلیمات کامله درهریك از فنون مربوط بعوامل و پایه‌های زندگی اقوامی که استعمارش می کنند قرارداده اند تاروح مقاومت رادر نطفه آن قبل از نموش بکشند ، یااینکه روح مقاومت رامیخرند ویااوادار بسازش میکنند ،

واساس مستشرق شدن هم همین مطلب است . شغل مستشرقی پیدا شده تاباستعمار درقیافه علمی کمك کند . ولی ازسادگی مستشرقین را میپرستیم و معتقدیم که آنها تنها اهل علم و معرفت میباشند .

ماخیال می کنیم آنها ازمنشأ وتربیت اولیه خود دورشده اند وآن وسیله را که سبب شده است آنها بتوانند بشرق آمده اطلاعاتی کسب کنند قطع

کرده‌اند ـ مخصوصاً بعضی از ایشان بما خوش‌خوانی می کنند و با گفتن کلماتی زیبا درباره دین و پیغمبر ذائقه مارا شیرین مینمایند تا بتوانند مارا بخواب غفلت فرو برده و از راه دیگر مقاصد خود را در مغز ماجای دهند .

انسان گاهی میخندد ـ اگرچه این خنده تلخ است ـ روشنفکران ما باخلوص تمام تحقیقات علمی مستشرقین را بعنوان کشف جدید و علوم تازه به یکدیگر القاء میکنند و اگر کسی در بیغرضی این آقایان تشکیک نماید باو میگویند تو اهل مطالعه و تحقیق نیستی یا می گویند تو شخص متعصبی میباشی که بحث دین را بهرمیدانی می کشی .

پس با کمال تأسف باید گفت: نظام و برنامه و کتب و روشهای تعلیماتی تماماً تا بامروز برای استعمار کردن روح و فکر و نفوس کار می کند .

وهمه اینها اقدام غیر مرئی است برای دور انداختن عنصر دین و کنار زدن اسلام نه تنها از حکومت بلکه از میدان زندگی .

بهمین جهت تسلط استعمار نسل‌های متعددی را تربیت کرده و روز بروز هم بر آن می افزاید ، بحکم آن خط مشییکه بر فرهنگ مستولی شده است . باسلام بقیافهٔ باقیمانده‌ای از بقایای دوران انحطاط نگاه می کند .

برنامه های تاریخ درمدارس و کتب تاریخ بصورتی که تدوین شده است یکی از بزرگترین مکرهای استعمار برای کشتن روح دینی

وملی است . شاگرد دبیرستان بلکه دانشجوی دانشگاه درس تاریخ را باتمام میرساند درحالیکه افکاراجتماعی اسلام ونظریات بشری آنرا نمی داند . هرچه خوانده ومیخواند جنگ است وحمله وحوادث ، واز همه اینها نتیجه می گیرد که اسلام تنها میدان جنگ بوده وهیچ وقتی میدان فکروعلم واجتماع وانسانیت نبوده است .

استعمار درمقابل حکومت اسلامی ایستاده است . معقول نیست استعماریکه بااسلام (درحالی که هنوز عقیده ای بیش نیست) میجنگد بگذارد این عقیده مبدل بقانون متبوع شود . اوسعی میکند که قوای روحانی اسلام برای مسلمین نیروی مادی بارنیاورد .

مستعمرین مانند ماغافل نمیباشند . مائیم که ازدعوت محکم قرآن غافلیم که میفرماید :**وَاَعِدُّوا لَهُم مَااسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِباطِ الْخَيْلِ**

:درمقابل دشمنان هرچه میتوانید قوه وقدرت وبخصوص اسبان سواری تهیه کنیدتا بدینوسیله دشمنان خدا ودشمنان خود را بترسانید .



هیچگاه از خاطر استعمارگران فراموش نمیشود که حکومت اسلامی تجهیزات دولت راتماماً اسلامی میکند ، وهمانطور که اقتصاد وجنگ وتعلیماتش را اسلامی میکند ، اجتماعش راهم اجتماع اسلامی میسازد . وهیچ خطری بـرای استعمار (ظاهر ومخفی) از حکومت

اسلامی بزرگتر نیست . همچنین استعمار درك میکند که پیدایش حکومت اسلامی دولت را بسوی عدالت درحکومت وعدالت دراموال برمیگرداند استعمارهمواره مراقب است که مباداحکومت بدست مردم بیفتد زیرا دراین صورت ملت بآسانی خاضع نمیشود . بایدیك طبقه دیکتاتوری حاکم شود . طبقه‌ایکه دارای تسلط های استبدادی و ثروتهای قوی باشند . بااین طبقه استعمار میتواند معامله کند ، زیرا اولاعدهٔ آنها معدوداست ، ثانیاً بقاءآن هیأت حاکمه محتاج کمك استعماراست تا اورادرمقابل ملت سرپانگهدارد . این طبقه خاضع کردن توده مردم و ادارهٔ سیاست استعمار را عهده دارمیشود ، واستعمار در پشت آن قیافه خود را پنهان میدارد و خودش را نشان نمی دهد که موجب هیجان ملت گردد .



بایددانست که میان استعمارودیکتاتوری درحکومت ومال هم‌پیمانی طبیعی وجود دارد ، هر کدام از ایندو بدیگری تکیه میکند و هریك مصالح خودرا بادیگری مبادله‌می نماید ، وآنچه را که‌مستعمرین دربلادخودشان ازآزادی وعدالت بهره‌مندنداجازه نمیدهنددرمستعمرات ومناطق نفوذ استفاده‌شود . زیرااین مستعمرات درمقابل استعمار می‌ایستند تا از مظالم اجتماعی استعمار خلاصی پیدا کنند . همچنین استعمار کنندگان داخلی یعنی ایادی بیگانه حاضر نیستندمشکلاتی که

استعمار سر راه ایجاد کرده است برطرف شود. زیرا مردم در آنروز که ازاستعمار رهائی یابند درمقابل حکومتهای دست نشاندهٔ خارجی ایستادگی می نمایند .

وچون درحکومت اسلامی صحیح امکان این هست که برای مردم عدالت مطلقه درحکومت ومال ایجادشود البته استعمار با آن می جنگد وسخت هم می جنگد ، گاهی روبرو و گاهی پشت پرده های طاغیان و استثمارگران داخلی ، پشت پرده باصطلاح آزادیخواهان وروشنفکران، پشت پرده دستگاههای فرهنگی ، چه خودشان متوجه باشند و چه متوجه نباشند .

بلی استعمار گاهی اجازه می دهد که صورت بدلی ازحکومت اسلامی قائم شود آنهم در نقاطی از کره زمین که دراثر جهالت عقب مانده است ، و در سایه استثمارگر و ظالم زندگی می کند ، تانمونه زشت و منفوری ازحکومت اسلامی بلکه نمونهٔ بدی ازخوداسلام درست شود .

ودر اینجاست که سروصدای غافلین و مغرضین بلند می شود : میگویندنگاه کنید اینست حکومت اسلامی که استبدادی وظالمانه است، شهوترانی وفجور است ، عقب ماندگی وانحطاط است . اینست نمونه زنده حکومت اسلامی .

مردمان پست وفرومایه ازشادی درپوست نمیگنجند ،وتوده های ساده مردم هم اطراف آنها حلقه میزنندوخوشحالی میکنند. استثمارگران

هم باین فرومایگان و آن مردم ساده میخندند و با اطمینان خاطر میفهمند که اینها صاحب حکومت اسلامی نخواهند شد . بالنتیجه استعمار گران بمقاصد خود نائل میگردند و اینمردم بیچاره در محیط تسلط استعمار با یکدیگر کشتی می گیرند وداد و فریاد میکنند ، مانند موشهای لاغر و بدبخت که در توی دام سر وصدا راه میاندازند .

۳ - دشمنی های سرکشان و استثمار گران

سابقاً اشاره کردیم که میان حکومت اسلام و استثمار گران و متجاوزین چگونه تضاددائمی میباشد ، مگر آنکه اسلام تنها روپوش موهومی باشد نه دارای حقیقت ولی متجاوزین واستثمار گران اطمینان بغفلت همیشگی تودهٔ مردم ندارند و نگرانند از اینکه روزی جامعه مسلمان بیدار شود وخود را در سایه حکومت اسلامی قرار دهد، ودرخواست حقیقت اسلام را نماید نه قشر آنرا. و آنروز اسلام برای مسلمین سلاحی قوی وحجتی محکم و عامل بیداری باشد. در صورتیکه امروز در اثر تعبیر وتفسیر غلط وسیلهٔ تخدیر شده است .

سودپرستان وسرکشان خوب میدانند که لگام زدن وتسخیر کردن مردم بر خلاف عقاید دینی آنها کاری است بس دشوار بدینجهت اجازه می دهند که مردم دارای عقاید قشری باشند و خرافاتیرا که شبیه دیانت است بپذیرند اما وقتی عقاید ریشه دار وحقیقی که لازمه اش دفاع از حقوق فرد و اجتماع است پیدا شود ، حس خود خواهی ومطامع

استثمارگران درمقابل حکومت اسلامی قرار میگیرد .

دشمنان اسلام چه نگرانی دارند ازمسلمانیکه اثرش تنها جنبش لب ومظهرش فقط بهم خوردن دانه‌های تسبیح یازمزمه دعا وتلاوت آیات باشد ، یاهودج وحامل پیران وضعفاء درطواف حج ، که هفت مرتبه دور خانه خدا بگردند ، وبندشترهارا با تشریفات رسمی بکشند ویاجشنی بر پا شود که در آنجا قصیده بخوانند واسپند دود کنند ونقل بپرانندیا شخصیتها بنام دین وجشن دین خلعت بپوشانند ؟ و . . . و از این قبیل مسائل که متجاوزین واستثمارگران اصرارمیورزند تاملت‌ها وجمعیت‌هارا تنها باین امور مشغول نمایند .

اماوقتی واقعا اسلام حکومت را بدست گیرد وشرایع اسلامی را در امر حکومت وامورمالی تنفیذ کند وحقوق انسانی واجتماعی وقانونی بهر فردوجماعتی بدهدو میان شعائر عبادتی وشرایع قانونی فرق نگذارد

دراینجاست که اسلام را خطریکه بایداز آن پرهیز نمود تلقی مینمایند بلائی است که باید آنرا دفع کنند ، دراینجا میدان جنگی است که طاغیان و سرمایه‌داران مترف وعیاش باتمام قوا وارد آن می‌شوند؛ ودراینوقت است که استعمارگر با استثمارگر مخلصانه تبادل نظر میکنند ؛ودردفع این خطر مصلحتهای خودشانرا باهم تلفیق مینمایند ومیکوشند که این خطر راازخوددورسازند ، ومتفقا درمقابل این طوفان که اگرپیش آیـد این دسته و آن دسته راغــرق خواهد

کرد بایستند .

اینجاست که استعمارگران و سرمایه داران حتی نفوذ کمونیستی را کوچك میشمارند : بااینکه میدانند که هیچ امری در مقابل کمونیستی مانند عدالت اسلامی مقاومت نمی کند . زیرا استعمارگران ورفقاشان می دانند که کمونیستی از خارج خانه واردمی شود ومیتوان اورابازور یامغالطه ویریازوه بیرون کرد . ولی اسلام درداخل خانه و درقلوب مردم است ودارای منطق محکم وبرهان روشن است نه مغالطه برمیدارد ونه انحراف .

اسلام است که در ضمیر ونفس هر فردی روح عزت طلبی و کرامت‌جوئی رابجنبش می آورد ومانع می شود که باحکام مخالف شریعت تسلیم گردد . اسلام درمقابل هر تسلط وقدرتی نیروی مقاومت وپیروزی میبخشد این اسلام است که باتسلط حکومتهای استبدادی سازگار نیست ومستبدین درزمینه اسلام صحیح ضمانت بقاء ندارند .

این اسلام است که بااختیارات وسیع حکومتش املاك و ثروتها راباعدالت محدودمیکند .

اسلام اختیار می دهد که حاکم در کرایه خانه‌ها ودرکارمزد دخالت کند وامور عام المنفعه و سازمانهای عمومی راتأمین کند ، از احتکار جلوگیری نماید ؛ ربارا ممنوع سازد ، وازسودفاحش وتصاحب دسترنج دیگران جلوگیری کند . اسلام باطبقات سودپرست سازگار نیست ، و

تضمین بقای این طبقه را نمی نماید .

اینجاست که مستبدین وسودپرستان در برابر دعوت اسلام تنها آهن و آتش را بکار نمی اندازند ، بلکه رجال حرفه ای دین و نویسندگان مزدور و نشریات مبتذل را هم وارد معرکه می کنند ، و این اشخاص را وسیلهٔ زور گوئی و مسخره کردن وهو کردن قرار می دهند · ودرمیان این جمع چند نشریه جوان سبکسر راهم برای انجام مقاصدشان همصدا می کنند.

وعجب اینست که جماعتی از مردان خوشفکر بااین جریان کشیده می شوند ووسوسه های سرمایه دارانرا برعلیه دعوت اسلام تصدیق میکنند وتصور میکنند که حکومت اسلامی بااینها بد رفتاری واذیت خواهد کرد و میترسند که اگر حکومت واقعی اسلامی پیدا شد ، دیگر آزادی فکر نخواهد بود، چنانکه استثمار گران وطاغیان بابلند گوهای خودشان اینهارا میترسانند .

بایددانستکه حکومت اسلامی بدرفتاری بافکر مستقیم نخواهد داشت ، وباهیچ وضع پسندیده ای مخالفت نخواهد کرد . بلکه بااوضاع ظالمانه میجنگد ، وباتسلطهای فاسدروبرو می شود ، وبرای فکرهای ناصحیح ویاوه گوئیهای بی ارزش مادهٔ کشنده است ، وجنگش بامفاسد مانند حکومت استبداد باآهن وآتش نیست ، بلکه بامناظره نیکو است، وباپیش بردن زندگی در طریقی که اجازه فراغت بمفسد نمیدهد ، و اشخاص بیکار درمسیر زندگی اسلامی اصلا پیدا نمیشود .



۴ ـ دشمنی های دینداران حرفه‌ای

شاید عجیب‌ترین دشمنی‌ها برای اسلام دشمنی کسانی است که دیانت راحرفه قرار داده‌اند . این متدینین حرفه ای با اینکه ملل و مسلکهای مختلف وفرق و مذاهب گوناگون دارند ، امابحسب ظاهر ازهم دور نیستند . همهٔ اینها میدانند که دراسلام طبقه‌ای بنام‌رجال دین وجودندارد که بنام آن ارتزاق کنند وغیراز آن‌عملی انجام‌ندهند که‌راه معیشتی داشته باشند .

دین‌دراسلام حرفه‌نیست مگر آنکه کسی بتربیت وتهذیب‌اخلاق مردم مشتغل باشد که اینکارهم‌مانند سایرتعلیمات‌انسانیست، یا بشغل قضاوت درشؤن مختلفه بپردازند . بطورخلاصه هر کس درهر عملی تخصص‌داردبآنوسیله‌انجام‌وظیفه‌می‌نماید . اینهاهمگی‌میدانند که‌اسلام حقه‌بازها وحیله گرها راطردمی کند.یعنی آنهائی که درپیرامون اسلام خرافات راجمع‌می‌نمایند .

اسلام عقیده‌ایست ساده و روشن ، مسأله**شفاعت‌ها و دعاها و وردها ازارکان حکومت اسلامی شمرده نمی‌شود . بلکه‌اتکاء و اعتماداین‌دین بعقیدهٔسالم وخطمشی‌صحیح‌وعمل‌صالح و کوشش مفید و بانتیجه‌است .**

اگراسلام حکومت کند اولین‌اقدامش‌اینستکه اینهارا وامیدارد

که عمل مثبتی انجام دهند تا تنها بعنوان دین اعاشه نکنند. همچنین دراویش را که اسلام برای آنها درمیدان زندگی جائی نمی‌شناسد، ودردولتش کاری بآنها ندارد.

دیانت را حرفه قراردادن گوشه‌ای از نظام اجتماع مختل امروزی است ویك قسمت مهم ازوسائل حکومت دراین نظام مختل میباشد. وقتی اوضاع درست شد واین ابزارها در راه صحیح خود بکارافتاد، آنگاه دکانهائیکه دین را حرفه خود ساخته‌اند نه مشتری دارد و نه بازار، زیرا درآنصورت دین بخودی خود بمعنای عمل ومسلك و نظام واجتماع تبدیل می‌شود. ودیگر تنها حرف وشعاروورد وذکر نخواهد بود.

این حقیقت واضح را متأسفانه رجال دین بافکر وتعقل درك نمی - کنند ولی بااحساسات وفطرتشان درك می‌نمایند. مخفی نماند که ما تردیدی درذکاوت اینگونه اشخاص نداریم. اغلب اینها دارای هوش سرشار وسرعت انتقال واستعدادهای خارق العاده میباشند، البته اگر این افراد در سایه نظام صحیح و صالحی باشند ازاستعدادهاشان درراه صحیح استفاده خواهدشد. وچه بسا اجتماع ازذکاوت ومهارت آنان بهرهٔ شایانی ببرد. ولی در حال حاضر این طبقه تنها سپری هستند برای دستگاه استعمار ودانسته یاندانسته مورد استفاده استثمار واستعمار قرار گرفته اند.

۵-دشمنی‌های مردمان عیاش و بی‌بندوبار

وضع مسلمین درحقیقت به یك اجتماع منحط و بی‌بندوبار ومریض مبدل‌شده که پیدایش آن بسبب عوامل بدی است که ناشی از اختلال اجتماعی است وماMشخصات آنرا درصفحات گذشته نشان دادیم. وهم - چنین ناشی از جریان بین المللی است که در خلال دو جنگ جهانی گذشته بکشورهای اسلامی سرازیرشده.

وجنگها بالطبع بنای هراجتماعی‌راسست‌می کند، و بی‌بندوباری وسقوط اخلاقی رابهمراه خودمیکشاند، برای آنکه افراد در معرض خطر ومرگ‌هستند. حالت جنگی‌غارت هرمتاعی را که دردسترس‌است کاری فطری وضروری‌میداند، اسباب وعوامل‌هرچه‌میخواهدباشد.

مسلماً مابیك وضع اجتماعی رسیده‌ایم که‌فحشاءدرآن‌شیوع پیدا کرده‌است. انحطاط اخلاقی‌ازهرطرفش پیداست. خواه‌بی‌بند وباری وفساد بغریزه جنسی مربوط باشد، وخواه بتعهدات و وجدان وخواه باخلاق‌عملی وراه‌ورسم‌زندگی.

این‌جمعیت‌های بی‌قیدوهوسران، از مردوزن، بدون شك‌وقتی نام‌حدوداسلامی‌را میشنوند ترس برآنها مستولی میگردد زیرا حدود اسلامی که‌درخصوص زن‌فاحشه ومردزناکارمقررشده است آنانرا در جای خود می‌نشاند، وجنایتکار را در فشار قرار میدهد، و زنهای

پراکنده در گردشگاه هاو اماکن فسادرا بخانه های خودشان برمی ـ گرداند ، خانه‌هائیکه در آن برای زنها و دختران بیکاره کار پیدامیشود وجلوی بسیاری ازمفاسد رامیگیرد ، فسادهائی که از بیکاری است و مطابق قانون زندگی بیکاری و فراغت بهر فکر وعمل زشتی منتهی مـی شود !



درصفحات گذشته گفتیم که ازطرف اسلام برهیچ زن فاضله ای که میخواهد در حدود شرف وعزت بانشاط انسانی خود زندگی کند ترس نیست . لکن این لانه‌های فساد که موردبحث است خودشان بهتر میدانند که این شرط بانشاط آن منازل سازگار نیست و آن آزادی و شرافت دامنه داری را که اسلام بزن می دهد رنگ نشاط امـروزی را نمی‌پذیرد !

این گروه های عیاش ازمردوزن ، که توصیف نمودم ، این مردمی که آزادی وسیع وشرافتمندانه‌ای را که اسلام بهرمردوزن شریف عطا می کند برای نشاط خودکافی نمی‌بینند ، ومیخواهند بدون قیدوشرط هرچه طبع سرکش مایل است انجام دهند ، البته از حکومت اسلامی می‌ترسند ، پس این افرادطبعاً دشمن حکومت اسلامی هستند. حکومتی که اجازه اینگونه مفاسد را نمیدهد .

این جمعیت‌ها برای خود مجامعی دارند که اینگونه شهوترانی‌ها

درآنجا پی‌ریزی می‌شود ، ونشریاتی هم‌هست که باآنها کمك میکنند ودستگاه حکومت هم وسایلی را در اختیار آنان قرار می‌دهد ، و در میدان اجتماع هم‌ازهر گونه تسهیلات استفاده مینمایند .

مطلبی راکه در اینجا باید متذکرشد اینست که قسمت عمدهٔ سروصداها که علیه حکومت اسلامی بلند می‌شود ، ازاین مجامع واز این لانه هاست ، از این لاشه های متعفن ناشی از آن اجتماع گندیده است ، اجتماع گندیده ایکه نه‌تنها در آن دزد ومست فرو رفته بلکه سرهای‌بزرگان وخانواده هائی‌دراین منجلاب فرورفته که تصورچنین فسادی درحق آنها نمیرود .

عداوتهای کمونیستی و کمونیستها

قبلاباید دانست در این چند قرن اخیر که قدرت سرمایه‌داری باوج رسیده بود وثروت ومناصب ومزایا در اکثر مناطق روی زمین بدست اشخاص معدودی افتاده‌واکثریت‌مردم‌ازحقوق‌فردی‌واجتماعی ولوازم عادی زندگی محروم گشته بودند ، در گوشه و کنار کشورها محرومین صدای‌مظلومیت را بلند کرده‌ومطالبهٔ‌حقوق ووسائل‌زندگی مینمودند ، متاسفانه هروقت‌دهان بازمیکردند ازیك‌طرف طبقهٔ‌اشراف ومالکین‌وسایر ثروتمندان‌ومتنفذین آنانرا بعنوان بی‌دینی وچشم‌دوختن باموال دیگران و بی‌عرضگی وتنبلی وجهالت ولا ابالیگری منکوب

میکردند وازطرفی تزارها وقیصرها وسلاطین آنانرا بنام اخلالگر و بهم زدن امنیت وتجاوز محکوم وتحت شکنجه قـرار میدادند . این ستمدیدگان بی‌چاره وفلسفه‌ای میگشتند که بتواند محرومین راتحت یك پرچم گرد آورد . وچون فشارهیئت‌های حاکمه باین ستمدیدگان دراثر ناتوانی‌وبی‌یاوری بیشتر میشد واین تنهائی نتیجهٔ حملات مردم وتهمت بیدینی اشخاص باصطلاح متدین‌بود ، محرومیت وشکنجه اینها راکم کم مجبور میکرد یکباره فریاد بزنند :اساساً دین وخداراقبول نداریم .

جنك جهانی‌اول باتمام‌نزدیك‌شد غالب‌رؤساء ممالك‌وزمامداران بواسطهٔطول دوران‌جنك وتلفات‌مالی وقشونی ومهمات‌تا حدی‌مقاومت خودرا ازدست داده‌ونمیتوانستندطغیان‌ستمدیدگان را ازمیان بردارند وتصادفاً در میان محرومین عدهٔ بودند که از فلسفه کمونیستی اطلاع داشتند. موقع را مناسب دیده دعوت خود را آشکار ساختند وشعار (ستمدیدگان ومحرومین گردهم آئید) از نقاط مختلفهٔ روی‌زمین‌خاصه ازکشور روسیه بگوش جهانیان رسید وبایك جهش سریع وقوی در روسیه کاملا ودر سایر ممالك‌تا حدی‌حکومت وقدرت‌بدست آوردند . از آن تاریخ فلسفهٔ کمونیستی وحکومت کمونیست روسیه‌برای مقابلهٔ ادیان وسایر حکومت ها قیام کرد .

اکنون که این مقدمه را شرح دادیم لازم‌است عداوت جهـان

کمونیستی با حکومت اسلام تشریح شود چنانچه در صفحات گذشته عداوت‌صلیبیین‌واستعمارگران‌وکسانیکه دین را حرفهٔ دنیاقرار داده بودند وهم‌چنین اهل فسق وفجور وشهوترانان گفته شد .

عداوتهای کمونیستی

کمونیستی ازنظر فلسفهٔاتکاء بامور مادی ، مؤثری خارج از امورطبیعی راقبول ندارد (بااینکه درامور اقتصادی از پارهٔ جهات به مقررات اسلامی منطبق است) واز ساعت اول حقیقت بالاتر از افق ماده‌رامنکرمیباشدومسیر تاریخ‌جهان‌راصرفاً ناشی‌ازجریان‌طبیعت‌میداند وبهمین‌جهت اساساًبه عظمت‌افکاربزرگان دین‌ورسالت وتعلیم‌وتربیت پیغمبران درتحولات اجتماعی ارزشی قائل نیست برعکس ، اسلام نه تنهادرامورزندگی‌بلکه در کلیهٔ شئون‌آفرینش برای خدا حسابی‌باز میکند و مردم را موظف میداند که همواره متوجه مبدءِ زنده و مدبر دستگاه خلقت‌باشند ودرهرحرکت‌وسکونی‌ازخداوند کمک‌بخواهند. درهرکارمطابق خواست وارادهٔ اورفتارنمایند ، درهرامری رضای‌اورا هدف‌نهائی قراردهند وبدون اجازهٔ اوازهیچ‌کس اطاعت نورزندبنابر این‌کمونیستی در پیدایش جهان ومسیر زندگی وشئون انسانی ذاتاً مخالف افکاراسلام است وبالطبع هرصاحب عقیده وفکری بامخالفین خوددرحال مبارزه میباشد .

غالباً صاحبان یك مسلك در اثر ریشه گذاشتن آن در دلشان فراموش میکنند که مسلك راه هدف است و از شدت علاقه خود مسلك راهدف قرار میدهند و تعصب شدید به پیشرفت آن می‌ورزند و کمونیستها از این قاعده مستثنی نیستند ولذا کمونیستی را بچشم وسیلهٔ عدالت نگاه نمی‌کنند تا متوجه شوند سراسر دین مقدس اسلام رعایت عدالت اجتماعی است بلکه در نظر آنان کمونیستی حکم هدف دارد و خیلی اهتمام میورزند همهٔ راههای دیگر بروی مردم بسته شود تا چارهٔ غیر از کمونیستی نداشته باشند وریشهٔ مخالفت با اسلام در این نقطه متمرکز می‌باشد .

کمونیستی برای نشر دعوت خود وتهیه طرفداران زیاد و بدست گرفتن حکومت درهمه جهان ناچاراست به ستمدیدگان ومحرومین ملل مختلفهٔ روی زمین نظامی بهتر از سرمایه داری خاصه در مسئله اقتصاد عرضه بدارد ومی‌بیند اسلام در عین حالیکه حق خدارا محفوظ نگه‌داشته وشرافت روح وانسانیت را بحساب آورده ، میتواند عدالت اجتماعی ورفاه وآسایش بهتر وپا برجاتر به بشر ارزانی دارد. بیدرنك احساس خطر میکند زیرا از بی‌سامانی اوضاع اجتماعی ونا امیدی تودهٔ مردم استفادهٔ سرشار میبرد. جهان کمونیستی درسالهای اخیر این مطلب را کاملا درك کرده ومی بیند مسلمانان به‌سبب اعتقاد به خداوسایر نوامیس دین حاضر به قبول مرام کمونیستی نمیشوند لذا برای جنك با دعوت

اسلامی همه قوای خود را بسیج کرده و کوشش فراوان بکار میبرد وبرضد حکومت اسلامی تبلیغات دامنه‌داری انجام‌میدهد واین تبلیغات رادر دوشعبه میخواهد پیش ببرد :

شعبۀاول کمونیستی کوشش میکند حکومت اسلامی را در قیافۀ زشتی نشان دهد و باین ترتیب سوء استفاد میکند که به مردم بی‌اطلاع از نوامیس و جاهل بمقررات این دین حکومت هائی راکه امروزبنام اسلام‌خوانده میشوند تشریع و توصیف می‌نماید و میگوید اینست حکومت اسلامی که‌نه عامل ترقی ورفاه‌استونه برپایۀ اصول قابل‌درك است وهمواره برضد منافع تودۀ مردم زحمت کش تفسیر میگردد . و میگوید این حکومت مخالف آزادی مردم و افکار آزادیخواهی است .

شعبه‌دوم جهان کمونیستی‌اصرار میورزد ومیگوید در زندگی امروزی‌جهان‌به دوبلوك تقسیم شده‌است : بلوك شرق ـ بلوك غرب ، اگر به‌شرق‌نه پیوندی بایستی‌خودت‌را بغرب‌بچسبانی وفکرنیروی سوم درعالم‌بخودی‌خود تقویت غرب‌وسرمایه‌داری میباشد .

وشماای‌خوانندۀ گرامی اگر صفحات گذشته کتاب مارا بدقت مطالعه کرده‌باشی سوء نیت‌واغراض این‌تبلیغات و سفسطه‌های آنهارا بخوبی‌درك میکنی . کافی است‌متوجه باشی‌حکومت‌اسلامی آن نیست که‌امروز مدعیانش آنرا دارندوهم‌چنین میدانی ملتها مجبورنیستندبه

یکی ازاین دوبلوك بهپیوندند ، بلکهمسیر اسلامی را پیش گرفتن بهتر ومفیدتر ازملحق‌شدن بهیکی از این دوبلوك است. وپیروی کردن از اسلام ، تقویت سرمایه داری نیست،وهمانطوریکه شرح دادیم اسلام بیشترطرفدار ضعفاء بوده وهست وچنانکهعملادراوایل تاریخش نشان دادهعامل‌ترقی‌میباشدوهیچ مرام‌وجمعیتی مانند‌اسلام آزادی‌فکروبیان اعطاء نمیکند (**لااکراه‌فی الدین‌قدتبین‌الرشدمن‌الغی**)وبرای‌پذیرش این دین اکراه در کار نیست زیرا راه رشد از گمراهی آشکارا جدا است (سورهٔ بقره)

فصل = ۸

نتیجه فصول گذشته

فهمیدیم که اوضاع کنونی قابل بقاء ودوام نیست اگر چه درحفظ آن بکوشند . بلکه نیروهای تولیدی راسست و ناتوان میکندوسرمایه‌های موجودرا نابودساخته وازمقاومت درمقابل خطرهای داخلی وخارجی بازمی‌داردوهمه‌پایه‌های انسانیت وشرافت وعزت رامتزلزل میسازدو برما لازم است که برای بر طرف کردن این مفاسد ومخاطرات ازامکانات موجوده حداکثر استفاده‌را نموده‌یك‌راه صحیح پیش بگیریم.

ودانستیم که استعمار گران درداخل عالم اسلامی وخارج آن کوشش میکنند بهر قیمت است وضع موجودرا حفظ نمایند و کشمکش های شرق وغرب وسرمایه‌داری و کمونیستی وطرفداران آنهاهم درمیان ملت ها همه‌برای استعمار و بهره برداری ونفوذ وتسلط و بالاخره حفظ وثبات وضع موجود است وقیافه‌حمایت وجانبداری ازضعفاءبرای جذب ملتها بسوی خودشان میباشدنه برای تامین منافع محرومین وستمدیده گان.

ونیزدانستیم که اسلام قابلیت آنرا دارد که‌مشکلات اساسی مارا

حل نموده و بما عدالت اجتماعی وسیعی ببخشد وچون درمیان مامسلمانان سابقه‌دار است و بمقیاس قابل توجهی به‌نوامیس وافکارش آشنا بوده و خو گرفته‌ایم از هر مسلك دیگر بهتر عملی میگردد. ونتیجه‌عملی موقعی عاید می شود که اسلام با نظامات و مقرراتش حکومت کندنه اینکه درمساجد وتکیه‌ها منزوی باشد یا فقط یك اعتقاد قلبی باشد و اشخاصیکه بسبب پاره‌ای ازشبهات تصورمی کردندحکومت اسلامی مناسب روز نیست جواب آنانراهم گفتیم وروشن کردیم که بیشتر این شبهات در اثر عداوت صلیبیین ومخالفت استعمارگران وسوءنیت صاحبان قدرت داخلی وضداسلام و بلکه‌ضددین بودن کمونیستها بمردم‌ساده تلقین‌میشود.

اکنون چه باید کرد؟

آیاجز تعقیب آمال بوسیلهٔ تحقق بخشیدن به حکومت اسلام آنهم بدست‌خود ملت مسلمان‌نه باتکاء سرمایه‌داری یا کمونیستی یا شرق یاغرب چاره‌ای هست؟

خوانندهٔ عزیز! بامطالعهٔ‌فصول‌قبلی‌بخوبی دریافته‌ای که توده‌های محروم‌وستمدیده بایدراه‌چاره‌راخودبپیمایند ، دیگران کمك‌نخواهند کرد . در انتظار آنان‌مباش. آری دیگران و حتی‌احزاب و جمعیتهای موجودداخلی ومجالس‌باصطلاح مقننه با شرایط کنونی‌ومجامع بین‌ـ المللی‌وجرایدونشریه‌های امروزی هیچکدام دوای‌دردرانمی کنند :

(احزاب)

بطور قطع می‌شود گفت در ممالك اسلامی گردانندگان و بلکه اکثر افراد احزاب و جمعیتها نه اطلاع کافی از نوامیس اسلامی دارند و نه دردوگرفتاری توده مردم را متوجه می‌شوند زیرا طرز فکر وطرق استفاده ومحیط زندگیشان با نحوهٔ تفکر اکثریت مردم مسلمان و محروم بسیار متفاوت است .

(سنا یا مجلس اعیان)

شرایطی که مقررات موجود برای انتخاب سناتورها معین می نماید فقط برای طبقات ممتاز (که از نظر زندگی بسیار مرفه و راحت هستند) امکان‌پذیر است ولذا ممکن نیست یکنفر مسلمان ستمدیده در محیط فعلی حائز آن شرایط باشد .

(وکلای مجلس شوری)

آیا امکانات موجوده کافی است (در مقابل زدوبند های کنونی برای انتخاب کردن وانتخاب شدن) یکنفر محروم برای رفتن بمجلس شوری باداشتن لیاقت موفقیت تحصیل کند، یااینکه پول و نشریات و دولت وقوای انتظامی و احزاب ودستجات سیاسی وخیلی از اتحادیه ها

برای انتخاب هیئت حاکمه فاسده وعمال آنان بجریان می افتد؟. آیا تودهٔ مردم مسلمان ستمدیده دارای تشکیلات واتحادیه هائی است که با کمك‌های مالی ومعنوی وفنی برای موفقیت قدم بردارند ؟ ! **در نتیجه احزاب ومجالس وهیئت حاکمه دریکطرف وملت‌های ستمدیده محروم درطرف دیگر می ماند وناچار مبارزهٔ ملت باهیئت حاکمه وطرفدارانش ادامه دارد تاروزی که مسلمانان برای رسیدن به هدف - های مقدسشان همت گمارند وتشکیلاتی ایجاد کنند مطابق افکار خودشان ودرمیدان مبارزهٔ انتخابات وغیر انتخابات پیروزشوند .**

ومادامیکه این تشکیلات بوجود نیامده چشم دوختن ملت مسلمان بمبارزات دیگر وپیروزی حزبی ومرامی وجبهه‌ای برحزب یامرام یاجبههٔ دیگر بیهوده است و نباید انتظار رفتار منصفانه داشته باشیم از کسانیکه به کرسی‌های مجالس می نشینند **زیرا ازطرف ماانتخاب نشده‌اند تااز حقوق مسلمین دفاع نمایند** این حقیقت را تجربیـات تلخ گذشته تأیید کرده است و اتفاق نیافتاده مبارزات حزبی بمنظور تأمین منافع مردم باشد بلکه همواره برای رسیدن بمقام ونفع شخصی وتأمین تقاضای دوستان وخویشان بوده است ولذا هنگامی که سیاهی خطری بیکی از منافع استعمار وسرمایه‌داری روی آورد، احزاب ووکلای منتخب آنان کینه‌هارا فراموش کرده وخصومت ومبارزه راترك نموده ،همگی در مقابل خطر صف واحد تشکیل داده واز منافع سرمایه‌داران دفاع کرده وبرضد مصلحت مردم ستمدیده قیام می کنند .

کافی‌است بصورت مجلس های پارلمان ها در گذشته مراجعه کنیم تا بخوبی درك شود هر وقت پیشنهادی بنفع جامعه بمیان آمد (مانند مالیات تصاعدی یا مالیات بردر آمدهای غیرمترقبه‌یاتشکیل اتحادیه کارگران بدون دخالت‌دولت‌ها یامسئلهٔ غیرقابل تملك بودن اراضی‌موات یانظائر این مسائل) فوراً لایحه طوری تنظیم می‌شود که منافع‌هیأت حاکمه ، و اعوان و انصار آنان‌کاملا محفوظ شود . فقط قیافهٔ ظاهرمطلب ، برای‌اشخاص ساده‌لوح ، فریبنده است وکارگران وزارعین تصورمی کنند جریان بنفع آنان تنظیم می‌شود .

تشریح علمی این‌رقم‌قوانین ، و بیان ضرر ومفاسدآنها از عهدهٔ این کتاب‌خارج‌است ، لکن‌ملاحظهٔ نتایج آنهامارا بهتر وازراه‌نزدیك‌تر ، بحقیقت واقف‌می‌سازد .

اگر احزاب و مجالس مقننه در داخل کشورهای اسلامی ، یا سازمان‌ملل ودول زورمند مدعی صلح طلبی وآزادیخواهی ، وعرضه‌دارندهٔ برنامه ، ولوایح عریض وطویل کمك بملل عقب‌مانده ، واقعاً برای کمك محرومین ، خاصه‌مسلمین ستمدیده است ، کدام بارسنگین زندگی را سبك کرده ، و کدام بیعدالتی را بر طرف ساخته ، و کدام جریان تولیدی را براهٔ انداخته‌است ؟ (بگذریم از بلاعوض ویا باعوض بودنش) .

آیاهزینهٔ زندگی‌بواسطهٔارزانی‌مایحتاج‌عمومی‌تنزل‌پیدا کرده،

ویا روز بروز گرانتر می گردد ؟ آیا واقعاً در آمد کارگر ، کفاف زندگی‌عادی رامی کند ؟ آیا واقعاًاز بهداشت‌مجانی‌و تربیت‌وفرهنگ صحیح برخوردار است ؟ آیا مشکل مسکن‌در شهرها حل گشته ، و یادر دهات ، دهاتی‌بجای لانه‌صاحب‌خانه‌شده ؟ آیا آب‌و زمین‌فراوان ووسایل کشاورزی‌و سرمایهٔ لازم دراختیار دهقان وزارع قرار گرفته؟ آیا وسائل ترقی بمدارج عالیه برای عموم آماده است ؟ **آیا دیگر صاحبان قدرت ؛ اعم ازکشوری ولشکری ، برضعفاء ملل‌اسلامی بنام قانون‌تجاوز نمی‌نمایند؟**

آیا احزاب‌و نمایندگان مبعوث آنها ودولتهای متکی بآنان برای مقابله بااین مفاسد تاکنون چه اقدامی کرده‌اند ، وچه‌نتیجه حاصل شده ؟ جزحرف‌و انتقاد ، وبازرسی‌و تهدیدهای تو خالی ، و برنامه‌های غیر عملی‌و یا مضر بحال جامعه ،وتلف کردن‌بودجه‌های کشوری‌و عواید مملکتی ، چه‌حاصل بدست آمده ؟

فقر عمومی‌و گرفتاریهای طاقت فرسا ، ومفاسد اجتماعی و سقوط اجتماعی‌و بیعدالتی خیلی عمیق‌و دامنه دار ، همه سر جایش باقی است .

بلی امور غیر تولیدی مانند ساختمانهای‌آسمانخراش وتأسیس بانکهای فراوان ، وساختن جاده‌های نظامی، وایجاد مؤسسات‌وسایل تجملی ، (عوض استخراج صحیح معادن واحداث کارخانجاتی نظیر ذوب آهن ، و تقویت مؤسسات تولید مواد غذائی و پوشاك ونظائر

اینها) بسیار بچشم میخورد. **ولی حقیقت اینست که این کارها در شرائط موجود کشور های اسلامی جز هدر دادن نیرو های پیشرفت و تعالی برای ملل محروم وستمدیده ثمری ندارد. مخصوصاً که توأم است با انحطاط اخلاقی و معنوی وازدست دادن شرف انسانیت.**

ما برای توضیح کامل مطلب ، بعنوان نمونه مسأله گرانی ارزاق را بررسی میکنیم : اقدامات دولتهای زائیده آن دستجات (باصطلاح احزاب و جمعیت) درزمینهٔ رفع گرانی عبارت است ازطرح موضوع در نشریه‌های حزبی، ویادرمجالس، ویادرمطبوعات، بعنوان انتقادازمسئولین، وبلافاصله صدور دستورهای فریبنده ازمقامات بالاتر بزیردستان خود ووعده‌های پراز گزافه گوئی بتوده مردم، وپس از آن تشکیل کمیسیونهای متعدده، وبالاخره اعزام بازرس و تعیین نرخ وجریمه بفروشندهٔ دست آخر، در صورتیکه خود متصدیان امور بهترمیدانند: **که گرانی از بازار سبز نشده تا این اقدام مفید باشد بلکه بآنجا ریخته شده است** ،ومیدانند ریشهٔ آن جای دیگر است ، ولی شهامت آنرا ندارند که ریشهٔ فساد را بکنند. زیرا گرانی مایحتاج عمومی ، براثر عواملی است که مهمتر آنها : مسألهٔ گمرك و کندی جریان تجارت ؛ ومقررات پرپیچ وخم ، وگرانی وسائط نقلیه ، ونبودن کارهای تولیدی (که ایجاب می کند متاعی چند دست گشته وبمصرف کننده برسد) ، میباشد . لکن دولتها برای مخارج بیهوده چشم بعوائد گمرکی وانحصارات دوخته، ومقررات

تودر تو، وکاغذبازی وهزینهٔ انباروهخارج کار کنان را بواردات تحمیل می کنند ، وباعث کندی جریان تجارت وپیدایش مخارج اضافی میشوند. گرانی وسائط نقلیه‌وهزینهٔ آنها طبعاً موجب گرانی کرایه‌ها، وبالاخره همهٔ این اوضاع موجب گرانی اجناس مربوط باحتیاجات عمومی می‌شود . وپرواضح است که‌همهٔاین احوال‌دردست‌خوددولتهاست. پس درحقیقت عامل گرانی ، دولتها میباشند که اصلاموردتوجه نیستند ، بلکه قدرت اصلاحش‌را ندارند . بنابراین انتظار تودهٔ مردم که این دستگاههای حاکمه (از جمعیت واحزاب ومجالس ودول وادارات و مؤسسات کنونی) دزدی‌را دوا کنند بیمورداست . چنانکه تاحال‌نشده، وروزبروز بردردها اضافه میشود .

واما احتیاجاتیکه در داخل کشورهای اسلامی تأمین می‌شود ، بواسطهٔ بدی‌اداره امور؛ونداشتن وسایل صحیح‌تولید ، وجهات‌عمومی، وزیادی‌مخارج ، تجمل کسانیکه بنحوی‌دخالت درامور تولید وفروش دارند ، طبعاً گران تمام‌میشود . وهمچنین درمورد اجناس صادراتی ، دولت‌طوری عمل نمیکنندکه ازربح حاصل‌از اجناس صادراتی جبران خسارت ارزانفروشی ، در داخل بشود . واگراین مقدمات هم فراهم بشود ، بازرسی ونرخگذاری ، سودمند واقع نخواهدشد .

ومادامیکه دولتهاومجالس واحزاب منبعث از افراد ملت (که اکثراً مسلمان هستند) نشود ، جهت‌نداردبرای‌حفظ منافع ورفاه‌تودهٔ

مردم ، متحمل رنج وآماده فکر صحیح گردند . بلکه معتقد هستند و می‌خواهند مردم گرفتار باشند ،وبرای تأمین مایحتاج ضروری دو ندگی کرده ، مجال وحالی برای قیام بمطالبه حقوق پیدانکنند . ومؤسسات عام المنفعه(که برای تکثیر تولید وارزانی محصول دردست مصرف کننده است)هم بودجه‌های وسیع میخواهد وثروت دراختیارسرمایه‌داران طماع وافراد زورگوی هیأت حاکمه است که حاضر نیستند بنفع مردم محروم وستمدیده بکار اندازند .

دولتها بموازات این احوال بانقشه های شیطانی ووعده‌های توخالی مردم ساده‌را اغفال نموده وآنانرادرحال انتظار نگه می‌دارند . واز آن طرف ناله های دلخراش محرومین ، والتماس ونامه های سر گشاده ، شکوائیه ها واعتصاب وتحصن ادامه یافته ، می‌میرند وزنده می شوند **وتصورمیکنند که این ناله هاممکنست افکارجهانیانرا تکان داده وبالاخره دولتهای بزرگ داوری نمایند. این نیست . بلکه استعمار باین صیحه هااهمیت نمیدهد ؛ اگرچه آنقدر داد بزنند که گلوها پاره شود** . وبخوبی می‌داند که منافعش بدست صاحبان قدرت درداخلهٔ کشورها محفوظ است . زیرا می داند از طرفی محرومین کاری از دستشان ساخته نیست . واز طرفی آنانکه قدرت دارند ، برای حفظ مقام و موقعیت خود خیلی علاقمند هستند ، اگرچه صاحبان قدرت وهم‌پیمانهای استعمار ، گاهی برای مصلحت وخواب بردن تودهٔ مردم بامحرومین چندصباحی درظاهر هماهنگ می‌شوند !

نشریات

در همین فصل اشاره ای شد که نشریات وروزنامه ها و مجلات موجوده دردی رادوا نمی کنند . زیرا در موقعیتی هستند که نمی توانند درصف مبارزه بامتجاوزین واستثمار گران و استعمار (که پشت سرش سرمایه داری قوی بین المللی ایستاده است) قرار بگیرند .

اصولا باید دانست کـه مؤسسه مطبوعاتی پیش از هـر چیز یك مؤسسهٔ تجارتی است و بر او لازم است در بودجه خود تـوازنی ایجاد کند تا زنده بماند و زندگی کند . و چـون مصرفش محدود بدایرهٔ خوانندگان است ، باینجهت با رقابت شدید روبرو است.این وضع اقتضا می کند که اقدام پی گیرو دامنه داری برای جلب رضایت خوانندگان بعمل آورد وطبعاً احتیاج مبرم بدر آمد و خرج بیشتری پیدامی شود وارقام بودجه اش هرروز بزرگترمیگردد .

کثرت انتشارو پرتیراژ بودن ازمخارج روزنامه نه تنها نمی کاهد بلکه اگرا کتفا بدر آمدفروش بشودضررمی کند زیرامخارج یك نسخه ازهر نشریهٔ یومیه یاهفتگی بیشتراز آن قیمتی است که ازفروش عایدآن می گردد . واین حقیقت بایدبخوبی درك شود تامردم ستمدیده بدانند که یك نشریه را صرفاً بوسیلهٔ فروش نمی شودسرپا نگهداشت ، بلکه تأسیس وادامه واستفادهٔ یك نشریه متکی بدر آمدهای دیگری غیرازتکفروشی است

بطور کلی درآمد آنها اولا متکی بآگهی هاست واین آگهی‌ها اغلب مربوط بشرکت‌ها وبنگاه‌های بزرگ ومؤسسات دولتی ورفع احتیاجات کسانی است که سرمایه‌های عمده دراختیار دارند .

ثانیاً متکی ببودجه‌های سرّی موقتی یاهمیشگی است : موقتی مربوط بپرداخت وزرای هردولت است بنوشته‌هائی که تاحدی ارگان آنان بشمار می آیند . یا بمقالاتی است که برای پیش بردن مقاصد خریداری می‌شودویا بعنوان حق السکوت پرداخته می گردد وغالباً این کمك‌های سرّی دارای رقم درشتی است.

اما کمك دائمی اینان وجوهی است که معمولادولتها برای آماده کردن افکار عمومی وسیاست ثابت کشورها مطابق قراردادمی پردازند.

وثالثاً مبلغ معتنابهی ازسایردول برای نشراخبارجهانی (خبرهائی که ازنظر سیاسی واقتصادی ونظامی مورداستفادهٔ آنان می باشد خصوصاً ازدول بزرگ) ازبودجه‌های سرّی آنان دریافت می نمایندواین پولهاغیر ازوجوهی است که مؤسسات بزرگ ورجال سیاسی وبعضی طبقات دیگر . . . برای تبلیغات دراطراف آنان میپردازند.

این منابع است که دردرجهٔ اول جبران خسارت فروش روزنامه‌یا مجله رامینماید . وبعدازآن مطبعه‌های بزرك وساختمانهای مهم واسباب وابزارپیشروی یك نشریه‌را فراهم میسازد .

کثیر الانتشار بودن یك روزنامه فقط تأثیرغیر مستقیم دراستفاده دارد وآن بالابردن قیمت آگهی ها وموجب جلب توجه کسانیست که

موقتاً یادائماً بیك نشریه کمك میکنند.

حال که این قضایا روشن شد میفهمیم روزنامه نگاری ومجله نویسی بخودی‌خود نمیتواند عامل تقویت توده‌های مردم ستمدیده و محروم باشد و از طرف دیگر توده مردم نمیتوانند عامل تقویت یك نشریه باشند مگر باندازه همان دوسه‌ریال که برای یك نسخه‌میپردازند درحالیکه این‌عمل موجب کثرت انتشار ودر نتیجهٔ آن برای صاحبان سرمایه‌ودولتها وعلاقمندان بخبرهای جهانی بتناسب لیره ودلار وبطور کلی بنسبت مبالغ عمدهٔ آنان فایده میرساند.

آری روز نامه یا هر نشریه دیگری که صرفاً افکار عمومی ستمدیدگان‌ورنج کشیده‌هارامنعکس سازد،دولتها آنهارااطردمی کنند و همچنین‌درنظرسرمایه‌داری‌های‌محلی‌وجهانی‌وعوامل‌ونیروهای‌استعمار همه‌وهمه منفور وبی ارزش است **حتی از نظرتودهٔ مردم هم‌جالب نمیباشندزیراصاحبان‌افکارصحیحه‌و افرادمسلمانان‌واقعی مطلقا بخوداجازه‌نمیدهند باظاهرسازی وعوامفریبی‌مردم‌راگول‌بزنند** وجدان این نویسنده‌ها راضی نمی‌شود با پیش کشیدن عکس وتصویر سینه‌وران‌لخت ،مردم را بنشریه خودشان راغب نمایند وآنانرا بااین اشکال مشغول ساخته بخواب غفلت ببرند . وقهراً مردم ساده‌ای که تربیت عالی ندیده‌اند باین رقم روزنامه و مجله بی‌میل گشته وحاضر نمی‌شوند حتی‌دوسه‌قران‌راهم برای‌خرید آن خرج‌نمایند**درصورتی که‌نشریات‌دشمنان مردم واسلام‌مبالغ گزافی از داخل وخارج در**

اختیار دارند

این عکس زنهای لخت و عریان وسایر مناظر ، مخدری است که نشریات بتوده مردم تقدیم میدارد . که کارهای کثیف صاحبان قدرت و سرمایه را درخصوص شهوترانی ازخودهمان زنها و مناظر، نه باعکس و تصویرش، فراموش کنند .

این مقالات انتقادی و گفتارهای افسانه‌ای مخدر دیگری است که نشریات بوسیلهٔ آن نیروی فکری و مغزی طبقات محروم را بهدر می‌دهد . همچنانکه مخدرات دیگر از چای و سیگار و تریاك وسایر مواد مشابه نیروی جسمی وروحی اورا بتدریج از بین میبرد .



دراین روزها استعمارگران ازغرب وشرق برای طبقات محرومه دام تازه ای گسترده‌اند . می گویند سازمان ملل میکوشد که فقرعلمی واخلاقی واقتصادی مردم ستمدیده رابرطرف سازد . می کوشد موانع پیشرفت ملل عقب مانده را ازسرراه بردارد ، میگویند نباید مردم این کشورها بدولتهای قوی وسازمان ملل بیجهت بتازند . ودست نشاندگان آنان بوسیله مجلات و روزنامه‌ها با خطوط درشت وضع کمیسیونها و مذاکرات واخبار آنها راروزها و هفته هادر صفحات نشریه منعکس میسازند و **سالهامیگذرد ونتیجه‌ای عایدطبقات محروم نمیگردد وگرانی وفقرو بیعدالتی و انحطاط اخلاقی وذلت و اضطراب عمومی سرجای خودباقی است.**

آیا پخش کردن آن مطالب وسیله دیگری برای اغفال وتخدیر وتسکین خاطر وسرگرمی مردم ستمدیده نیست ؟ آیا وسیله برای جلب مردم بسوی استعمارگران نیست ؟ آیا وسیله برای انتظار تکوین عدالت اجتماعی از دول بزرگ قوی نمی باشد . همان عدالت اجتماعی که مردم تشنه او هستند اما اثری از آن نمی بینند.



حال که فهمیدیم اوضاع کنونی قابل بقاء ودوام نیست استثمارگران شرق وغرب (کمونیستی وسرمایه داری) همه برای استعمار و بهره برداری و جذب ملت ها بسوی خود کوشش می کنند، نه برای تأمین منافع محرومین و ستمدیدگان. واحزاب وجمعیتها ومجالس داخلی و بین المللی وحکومتهای متکی بآنان درچه وضعی هستند و نمی شود ویا نمیتوانند دردی را دوا بکنند وفهمیدیم که اسلام می تواند حل مشکلات نموده وعدالت اجتماعی وسیعی بما اعطا کند ومعلوم شد که جز با تحقق بخشیدن بحکومت اسلامی، افکار ومقررات اسلامی جامه عمل بخود نمیپوشد وشرح داده شد که شبهات مربوط بکفایت اسلام بحل مشکلات واعتراضات مربوط بحکومت اسلامی از ناحیهٔ دشمنانی سرچشمه میگیرد که منافع شخصی و اغراض خصوصی خودشانرا با بودن حکومت اسلام درخطر می بینند ، دانستیم که انتظار

کمك از دیگران چه دولتها ، چه احزاب ، چه نشریات ؛ چه دولتهای غیر اسلامی و چه مجامع بین المللی ، نتیجهٔ اقدامات شیطانی استعمارگران وعمال آنهاست . وخود این حالت عامل بدبختی واسارت وذلت وموجب عاطل کردن سوابق تاریخی و قوای مادی و معنوی مسلمانان است . **ولازم است خود مسلمانان بدست خودشان با نیروی اسلام عظمت گذشته را تجدید کرده وشرف انسانیت را تحصیل نمایند .**

کی اتفاق افتاده که یك فکر در جهان بدون مبارزه (کوتاه یا دامنه‌دار) عملی گردد . **اقوام و مللی که مبارزه نکنند و سینه‌ها را برای نجات درمقابل خطرات ومهالك قرار ندهند مستحق آزادی ونجات نیستند.** باراحت نشستن، باخواب وخیال ، باچشم دوختن بکمك این وآن کاری ساخته نمی‌شود (تازه اگر بشود ما دنباله رو هستیم وذلیل . از ذلتی بذلت دیگری منتقل شده‌ایم . واسم عوض شده و آقایان تغییر یافته‌اند وماهمان برده هستیم) .

کرامت انسانی وشرف اسلامی ایجاب می کند ازراهی برویم که هم نجات دراو باشد وهم آزادی . و درصفحات گذشته روشن شد که این آرزو عملی نخواهد شد مگر اینکه ملت‌های مسلمان برای رسیدن بهدف

خودهمت گمارندوتشکیلاتی مطابق افکاراسلامی ایجاد کنند تادرمیدان مبارزه پیروزشوند.

اکنون بطورکامل راه شرافت انسانی ، راه عدالت اجتماعی راه عظمت گذشته امت اسلامی معین شد ، راهیکه اگر بهوش آئیم میتواند بار دیگرمارا بهمان شرافت وعدالت وعظمت برساند.

اینك اسلام برای هرکس که بعزت و بزرگی و آزادی عدالت راغب است جواب مثبت میدهد.

اینست همان راه نجات

اینست همان راه سعادت